



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الربما  
علیهما صابا

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

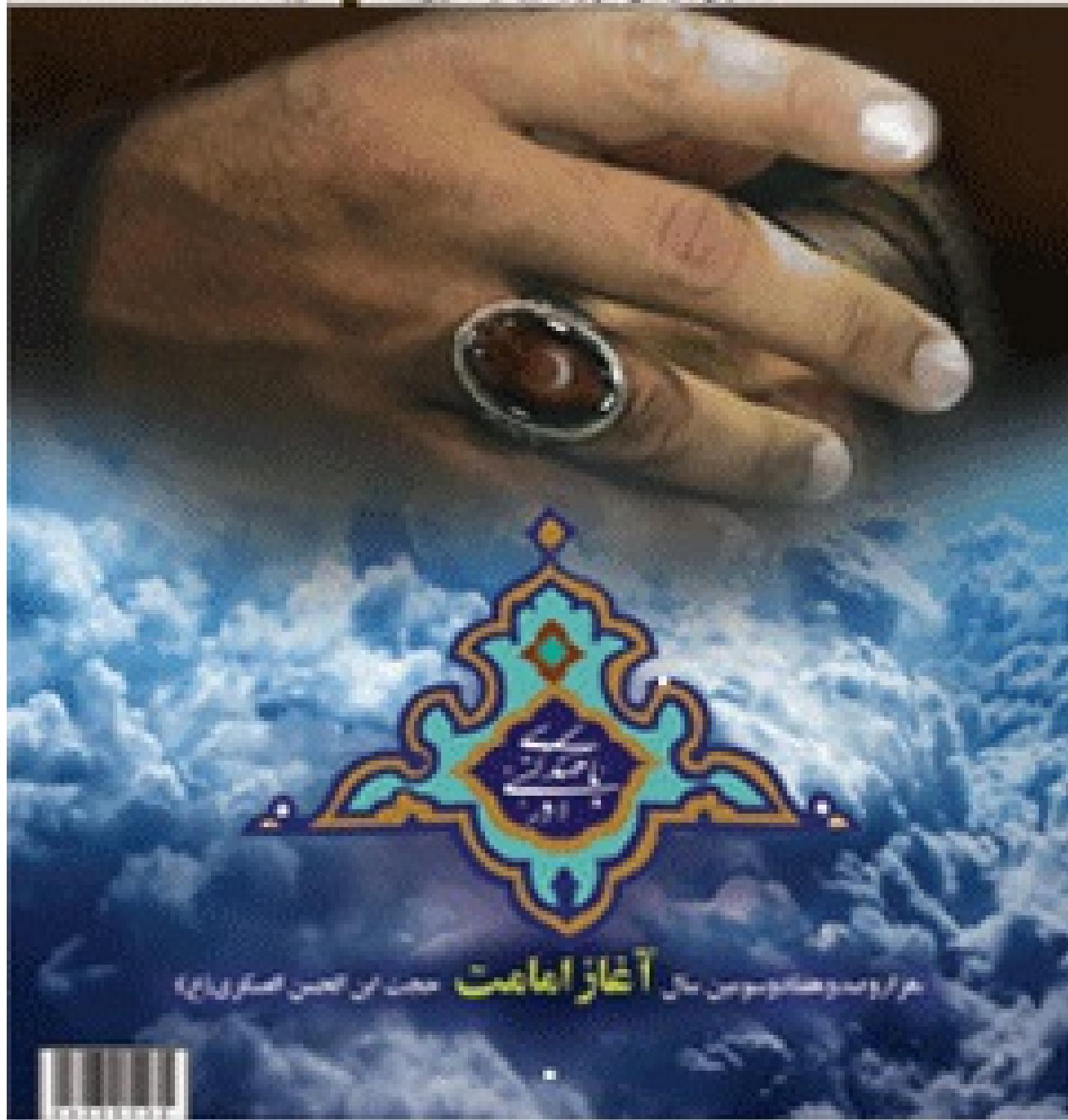
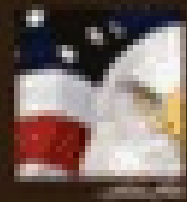
مجموعه نشریات تخصصی و علمی-پژوهشی در زمینه علوم نظامی و دفاعی

# موسکول

شماره ۲۶

شماره

ماهنامه



هر آرزوی شما در سوختن سال **آغاز اعانت** حضرت ابن العسیر العسکری را



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ماهنامه موعود ۲۶

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۲۶
۶	مشخصات کتاب
۷	شماره ۲۶ - خرداد و تیر ۱۳۸۰
۷	هیچ کس نگفت...!
۹	هالیوود و مهدویت ۲
۱۷	مبانی غیبت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام
۳۰	آبی ترین دریا
۴۳	گلستان مهدوی
۴۹	حافظ و مهدویت-۲
۵۴	شعر
۵۵	اگر آینه نبود...
۶۶	راز همیان
۶۸	راز بقای ایران-۳
۷۹	کمند عشق
۸۰	خاطره سرچیوس
۸۱	سخنرانی حضرت آیت الله ناصری
۸۸	پیام حضرت آیت الله صافی گلپایگانی به نخستین جشنواره برترین های فرهنگ مهدویت
۹۰	سخنان حضرت آیةالله مکارم شیرازی در جمع جشنواره ستاد برترین های فرهنگ مهدویت
۹۵	دست دعا
۹۶	یادی از باران ظهور
۹۹	وظایف کلی شیعیان در دوره غیبت امام معصوم، علیه السلام
۱۱۳	درباره مرکز

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۰

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۲۶ - خرداد و تیر ۱۳۸۰ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

هیچ کس نگفت...!

اسماعیل شفیعی سروستانی

روزها پی در پی سپری شدند تا آنگاه که «خردادماه» رسید، و همزمان با آن «ربیع الاول» که بسیار دوستش دارم، ماهی که مرا متذکر نام دو آیه رحمت میکند، محمد، صلی الله علیه و آله، و مهدی، عجل الله تعالی فرجه، که فقط در میان همه آفریده ها و از میان ابناء بنی آدم و همه انبیا و رسل تنها این دو نفر با خطاب «رحمهللعالمین» خوانده شده‌اند. ماهی که مرا متذکر هجرت، از خود بیرون شدن، از بند بسته زمان و مکان گریختن و چون رودی در میانه دشت راهی شدن و به دریا پیوستن و یکی شدن میشود، ماهی که امامت آخرین حجت حئی آغاز شد تا روزی که چون مرواریدی از صدف غیبت به در آید و با درخشندگی ماه تابان رخسارش همه سیاهی و تاریکی را از پهنه صورت و سیرت این حیاتف ندانم به کجایی ما بزداید. «خردادماه» که رسید کاروان هزار لاله سرخگون از میان گردنه ها و فراز و نشیب جاده ها نیز از راه رسید. از راهی دور، از دشت داغ خوزستان تا همه شهرها و روستاهایی که پاسدار یاد این کاروانیان بودند. کاروان لاله ها یادآور همه مردی بود، و همه مردانی که به نام محمد، صلی الله علیه و آله، و مهدی، علیه السلام، و حسین، علیه السلام، از شهر و دیار، و هم از خویش بیرون آمدند، مهاجر کوی دوستی شدند و خون خویش را گواه صدق قولشان ساختند. کاروان لاله ها مرا متذکر راز بودن و شدن میساخت، متذکر معنی زندگی. کاروان لاله ها چگونه زیستن و چگونه مردن را یادآور میشد تا همه شاهدان دریابند که برای ماندن تا ابدالاباد چگونه باید مرد. زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت هر که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

تا یادم نرفته عرض کنم که خرداد ماه که رسید فصل انتخاب رئیسجمهوری هم رسید، اما نه به بی سر و صدایی و آرامی ربیع الاول، پر سر و صدا و پر غوغا. بناگاه همه خانه ها مملو از غوغای انتخاب رئیس جمهوری شد. مردان کارآزموده از راه رسیدند، بهترینها پای در میدان نهادند و هموارد طلبیدن آغازیدن گرفت. ساعتها و روزها چشمهای نگران بر صفحه نمایش تلویزیونها دوخته شد با صدها پرسش بر لب. کدامین را باید...؟ چونان همه مردم من هم در پی شنیدن کلامی بودم تا بدانم کدامین را باید...؟ راهی برای فهمیدن نبود، جز شنیدن و هرچه شنیدم همه نیز شنیدند. اما... هیچ کس نگفت اگر بر مسند بنشیند. با یتیمان آل محمد، صلی الله علیه و آله، و منتظران مهدی، علیه السلام، چه خواهد کرد؟ هیچ کس سخنی از انتظار و منتظر نگفت. هیچ کس نگفت برای آمادگی و استقبال از پیک ایمان و رستگاری چه خواهد کرد؟ هیچ کس نگفت برای ساختن شهر منتظران، مردان منتظر و فرزندان انتظار چه طرحی دارد؟ هیچ کس نگفت کدامین حجت را برای بودن و به قدرت رسیدن در پیشگاه امام عصر، علیه السلام، خواهد آورد؟ هیچ کس نگفت برای نشستن در مقام «داعی الی الله» از کدامین مسیر گذشته است؟ هیچ کس نگفت اگر جمعه روزی از آسمان ندای آمدن مهدی، علیه السلام، سر داده شد کدامین کارنامه را عرضه خواهد کرد؟ هیچ کس نگفت از فتنه های آخرالزمان چه میداند؟ هیچ کس نگفت برای گذار دادن شیعیان از فتنه های عصر ظهور چه طرحی درافکنده است؟ هیچ کس نگفت برای خارج ساختن میلیونها انسان از جهل معرفت درباره امام غائب، علیه السلام، و خلاصی بخشیدن آنها از مرگ جاهلی چه طرحی درخواهد افکند؟ هیچ کس نگفت درس هجرت، درس شهادت، درس همراه شدن در کاروان لاله های سرخ را چگونه در کتابهای درسی بچه ها جای خواهد داد. هیچ کس نگفت برای خلاصی یافتن از قحط و خشکسالی سالهای قبل از ظهور چه میکند؟ هیچ کس از کفر و طاغوت جاری در زمان و مکان و ضرورت مقابله با آن چیزی نگفت؟ هیچ کس جایگاه مناسبات فرهنگی و معیشتی مردم را در نسبت با امام عصر، علیه السلام، و عصر غیبت معلوم نساخت. هیچ کس نگفت اینهمه شتاب در رفتن، آنهم در هنگامه ندانمکاری برای چیست؟ تا چشم روی هم بگذاری خرداد ماه دیگری میآید و ربیع الاولی دیگر. شاید آنروز مردی پیدا شود و جایی هم برای ربیع الاول، کاروان لاله ها، خرداد و مهدی در میان همه سخنانش باز کند. شاید...!!! والسلام

سردبیر

ص: ۳



گفت و گو با دکتر حسن بلخاری

فیلمسازان آمریکایی مهدویت را نشانه گرفته اند اشاره:

دکتر حسن بلخاری، فارغ‌التحصیل رشته ادیان و عرفان، از اساتید دانشکده هنر دانشگاه تهران و آشنا با علوم ارتباطات هستند؛ با توجه به اطلاعات جامعی که ایشان در زمینه فعالیت‌های رسانه‌های غربی در خصوص مقابله اندیشه اسلامی و بویژه موضوع مهدویت دارند، خدمت ایشان رسیدیم و سؤالاتی را در همین زمینه مطرح کردیم

با توجه به اینکه فرمودید غرب پی برده که جوهره تفکر شیعی بحث مهدویت است چه اقداماتی را در مقابله با آن در عرصه های مختلف انجام داده است

بگذارید برای جواب به این سؤال بسیار مهمتان من مقداری به عقب برگردم مهدویت از کی برای غرب یک دغدغه شد. اولاً، این نکته را خدمتتان عرض کنم بعد از مسأله ظهور صفویه در ایران و اوجگیری اهداف استعماری غرب نسبت به شرق و اینکه ایران را می خواست دروازه هند بکند، مسأله مذهب ما هم برای آنها جدی شد، عثمانی سنی بود و ما شیعه و آنها هم از این استفاده کردند. آنجا به طور جدی وارد شناخت مبانی مذهبی ما شدند که از آن برای خود استفاده کنند.

یکی از مواردی که اینها به آن پی بردند مسأله «باب بودن بود». یعنی آنها متوجه شدند که ما در اعتقادات اسلامی یک منجی داریم که زمانی ظهور می کند و لذا سعی کردند که از این موضوع برای رسیدن به اهداف سلطه جویانه خود استفاده کنند. اینکه شما می بینید «مستر همفر» در کتاب خاطراتش ذکر می کند که چطور ما محمدعلی باب را انداختیم در این فضا و گفتیم تو بابی و امام زمانی به نحوی نشان می دهد که غرب نسبت به تأثیر و اوج حضور این اندیشه در تمدن اسلامی شناخت پیدا کرده است این را داشته باشید تا بعد برویم سراغ امام مهدی سودانی آن کسی که در سودان حدود ۱۰۰، ۱۲۰ سال پیش قیام کرد و تحت عنوان مهدی در جهان مطرح شد.

این باز بفعده دوم بود و کتبی که صهیونیستها بعد از آن نوشتند که مشهورترینش «چهارپر» است که سعی کرده مهدویت را در ذهن جهانیان بشکند. یعنی مسأله مسأله دامنه داری است و بعد از آن شما بیائید سراغ مرکز شیعه شناسی استراسبرگ فرانسه که البته آنها امام جعفر صادق علیه السلام را مبنا قرار داده اند، این مصداقهای جزئی را دارم عرض می کنم و می خواهم این نکته را بگویم که برای غرب شناخت محورهای اسلام و بویژه شیعه خیلی مطرح است شما می دانید غریبها از ایران و عراق خیلی ایمن نبودند. کشورهای عربی را با دست نشانده ها توانستند تحت سیطره خود دریاورند، اما اینجا را نه

در جریان فتوایی که داده شد و مسلمانها ریختند به سفارت روسیه در ایران همه را به قتل رساندند صرف اینکه به ناموس ایران تجاوز شده بود و پشت سرش دیدند پشت همه این جریانات یک آخوندی نشسته و دوتا جمله نوشته اهل سنت با چنین فضایی آشنا نبود که حکم جهاد داده بشود، اینها فهمیدند یک قشری در این وسط وجود دارد که قدرت بسیار عظیمی دارد، بعد در مسأله تحریم تنباکو هم این را دیدند. اینها نکات مهمی است که در نگاه غرب نسبت به شناخت مفاهیم محوری شیعه نقش داشت

قبل از انقلاب اسلامی و فیلم «نوستر آداموس هم اینها فعالیتهایی در این راستا انجام داده بودند. منتهی مسأله مهدویت پس از پیروزی انقلاب ایران برای اینها مطرح شد. این فیلم مربوط به سالهای ۸۰ و ۸۱ میلادی است در فیلم هم ذکر می شود که در سال گذشته ولی جهان در سال ۸۱ با این فیلم آشنا شد. اینها وقتی با انقلاب اسلامی روبرو شدند به تصریح خودشان غافلگیر شدند. رئیس سازمان سیا این نکته را در حرفهایش گفته بود. از این جهت شما می بینید خیلی خام در این فیلم با این مسأله برخورد می کنند. این فیلم را «اورسون ولز»ی که فوق العاده معتبر بود در جهان سینما و بنا به اعتبارش هم او را برداشتند مفسر اشعار نوستر آداموسش کردند اسکار هم به او دادند که یهودی هم هست و فیلم «همشهری کفین را ساخته بود، در ۲۳ سالگی خیلی ساده برخورد می کند، می گوید ۶۰۰ میلیون مسلمان در خاورمیانه جمع شده اند ثروت عظیمی دارند و برای صلح جهانی خطرناکند. شما احساس نمی کنید که باید این حرف را برای مخاطب جا بیندازی که مسلمان چون به ارزشهای نهفته خودش پی برده و ثروت دارد الزاماً خطر است یعنی هر که ارزشش را بفهمد و ثروت داشته باشد برای صلح جهانی خطر است خیلی رو برخورد کرده است چون خیلی سراسیمه می خواهند امواج انقلاب اسلامی را تخریب کنند و تصویر و تفسیر بدی از آن ارائه بدهند و آمدند روی مسأله مهدویت چون بالاخره آنها پی برده بودند که باید روی این نظریه کار بشود.

«هایزر» و همراهانش که در اوج انقلاب اسلامی در سال ۵۷ به ایران آمده بودند و قرار بود همان ۱۹ بهمن مدرسه رفاه مسجد دانشگاه تهران را که اکثر شخصیتها در آنجا بودند و فیضیه را بزنند، اما امام با این استراتژی که «بگویند این حکم از من نیست ، توانست این مسأله را مهار کند و بعد آمدند سراسیمه وارد عمل شدند که این هم قابل بررسی است باید روی آن تحقیق بکنیم قبل از انقلاب هم بود، بعد از انقلاب هم سراسیمه آن فیلم را ساختند، بعد وقتی در جنگ نقش محوری امام زمان علیه السلام مطرح شد. عین کلام امام این است که فرمانده اصلی جنگ امام زمان علیه السلام هستند. مسأله بسیار فراتر رفت برای غریبها که آن کنفرانس خیلی کلاسیک و سطح بالای تل آویو را گذاشتند.

من مجموعه گفتارهایی که پیرامون امام زمان علیه السلام را در حد توان خودم در این کنفرانس ارائه شده جمع آوری کرده ام در کتاب «تهاجم فرهنگی خودم آورده ام که برنارد لوئیس این را می گوید. چون مضمون مقالاتش به دستم رسیده است دیدم چقدر مسأله امام زمان علیه السلام برای اینها مهم است بعد بازی کامپیوتری «یا مهدی ساخته شد، مقالات مختلفی نوشته شد، فیلمهای مختلفی ساخته شد، منتهی از دهه ۹۰ آمدند سبک کار را عوض کردند. خیلی جالب است اگر به این نکته توجه شود. دیدند اگر بیابند امام زمان شیعیان را نفی کنند به نحو دیگری اثباتش کرده اند، چون در جهان این اتفاق وجود دارد که چیزی را غرب نفی کند، حتماً یک ارزشی دارد. افکار عمومی جهان این زیرکی را هم دارند و درعین حال که این کار انجام شود به نحوی تبلیغ هم هست لذا عوض شد و در دهه ۹۰ در فیلمهایی مثل «صهیون»، «آرماگدون یک بعد اثباتی برای آن طرف مطرح شد به جای بعد تخریبی این طرف ولی باز با این حال در سال ۱۹۹۷ برای اینکه مسأله نوستر آداموس فراموش

نشود چون در این فیلم گفته شده بود، هرچند خود نوسترآداموس عدد نیاورده و صور فلکی را گفته که تکرارپذیرند و زمان دقیقی برای این مسأله مشخص نکرده و نمی توانسته هم مشخص کند، چون اگر شارلاتان بوده که قطعاً نمی توانسته و اگر نه «كذب الوقتون . اصلاً نمی توانسته عدد بگوید. اینها گذاشتند برای اینکه امواج انقلاب اسلامی را در جهان تخریب کنند و برای اینکه فراموش نشود که گفته بودند سال ۹۹.

در سال ۹۷ «گاسپار وان برگر»

Next wa (جنگ بعدی را نوشت و بخشی از آن را اختصاص داد به اینکه در سال ۹۹ شخصی در ایران به قدرت می رسد، به اسم «محمد منتظری که اسم اصلی امام زمان علیه السلام است و منتظری هم از انتظار گرفته شده و هیچ ارتباطی با «شهید محمد منتظری حزب جمهوری اسلامی ندارد. (در فیلم نوسترآداموس هم می گوید مردی که نام آخرین پیامبر را بر خود دارد دوشنبه را برای تعطیل برخواهد گزید). می گوید ایشان به قدرت می رسد و دانشمندان ناراضی هسته ای شوروی را فرا می خواند و می گوید من به شما دلار می دهم

اسلحه بسازید، اینها می آیند یک اسلحه می سازند به اسم «ذوالفقار». کافی است شما سکانس اولیه فیلم

BBC، ۱۹۸۶ \_ The sold of Islam را ببینید که ذوالفقار می آید کره زمین را متلاشی می کند. اول چهار قسمت این فیلم این صحنه بود که من در برنامه های تصویری دانشگاهی خودم از آن استفاده می کنم ذوالفقار آزمایش می شود و نتیجه مثبت است وقتی نتیجه مثبت می شود، رئیس جمهور فرضی ایران به امریکا می گوید خلیج فارس را خالی کنید، امریکا چون ارزیابی درستی ندارد. خالی می کند. نیروهای ایرانی می روند به سمت سرزمینهای غربی که صلیبی ذکر می کند.

قصه پرتی است مشخص هم بود که می خواهد قضیه نوسترآداموس را که ۱۷، ۱۸ سال از آن گذشته و در ذهنها فراموش شده زنده کند. شما می گوئید قصه ای نوشته شده است و وهم است و... اما اینها سناریو می سازند و مبنای برخورد سیاسی خودشان را این سناریو خودساخته قرار می دهند.

خبر این است در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۹۸ (۱۸ آذر ۷۷) نیویورک تایمز، روزنامه مشهور آمریکایی خبر داده که «عده ای از دانشمندان انستیتو بیوتکنولوژی روسیه به خدمت ایران درآمده اند... و عده ای دیگر در روسیه برای تولید سلاحهای میکروبی همکاری می کنند. فردی به نام مهدی رضایت مشاور علمی رئیس جمهور ایران یکی از فعالان ایرانی در این زمینه است. این در حالی است که آقای خاتمی مطلقاً مشاوری به اسم مهدی رضایت ندارد. جالب این است که این خبر را نیویورک تایمز می دهد (می خواهم بگویم پشت پرده صهیونیسم دارد همه چیز را به هم وصل می کند). بعد دولت امریکا به استناد خبر نیویورک تایمز بیانیه می دهد و از تلاشهای تسلیحاتی ایران ابراز نگرانی می کند، اینها دارند اینجوری در این فضا کار می کنند.

ما در تهران به بچه هایی برخورد کرده ایم که «یا مهدی و «اللهاکبر» به گوششان خورده احساس نفرت به آنها دست داده است چرا؟ چون خوب دارد جوانان ما را تربیت می کند. آخر غرب از امام زمان ما چه اطلاعی دارد که می آید و بازی «یامهدی را می سازد. شما در نیویورک بگوئید: **Persian Gulf inferno** را می خواهم می گوید: **What do you mean**، منظورت چیست شما بفرمایید «یا مهدی بازی در اختیاران قرار می گیرد. این دارد تربیت می کند.

من در کتاب مباحث جدیدم که البته در «تهاجم فرهنگی ذکر نکرده ام گفته ام که الان تربیت دارد جای تهاجم را می گیرد و همه اینها بیانگر آگاهی از نقش محوری مهدویت در ۲۰۰ سال گذشته در تکوین حرکت های اجتماعی و سیاسی در متن شیعه است من بجد عرض می کنم که غرب هر جا پا گذاشته تأثیر را دیده که انقلاب اسلامی اوجش بود، لذا الان روی تخریب مفهوم مهدویت در جهان کار می کند، از یک طرف مهدویت ما را می کوبد، از یک طرف دارد مهدویت تخیلی خودش را ترویج می دهد، ماتریکس می سازد و Zion را. جالب است بدانید که الان در استرالیا دارند همزمان قسمت دوم و سوم ماتریکس را می سازند. سال آینده که به بازار خواهد آمد ببینید چقدر استعاره های صهیونیستی و مهدویت در آن نقش دارد. پس ظاهراً حضور نظامی امریکا در خلیج فارس چندان ربطی به صدام و عراق و کویت ندارد؟

بله حضور دائمی خودش را با «یامهدی کنترل می کند. به نکته خیلی مهمی اشاره کردید، این سبب شد من نکته خیلی مهمتری را عرض کنم کسانی که این مصاحبه را می خوانند اصلاً اینجور برداشت نکنند که یک فضای مذهبی خاص دارد تمامی ابعاد سیاسی جهان را براساس دیدگاههای مذهبی اش تفسیر می کند. واقعاً این نیست من حاضرم با افرادی که در این قلمرو می گویند نظریات خاصی را داریم تحمیل می کنیم به بحث بنشینم چرا من به نیویورک تایمز و فیلمهای هالیوود و

«یامهدی استناد کردم می خواهم بگویم براساس مجموعه تحقیقات داریم این نظریات را ذکر می کنیم صرفاً از یک دیدگاه  
مذهبی یا سیاسی خاص نیست

ص: ۶

برای این نکته جالب شما من اشاره می کنم به جریان قیام ۱۹۷۹ مکه من متأسفانه اسم شخصی را که با اسم مهدی در مسجدالحرام قیام کرد در ذهنم نیست اصلاً موصاد به یاری فهد آمد، سه روز اصلاً مکه و مدینه در دست اینها بود و اینها ذکر کردند که ما با اسم امام زمان داریم قیام می کنیم شما این مسأله را داشته باشید. انقلاب اسلامی ایران پیروز شد و دقیقاً مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی چنین اتفاقی در مکه و مدینه می افتد. می دانید که مکه و مدینه مرکز جهان اسلام هستند. (در پرانتز هم این نکته مهم را عرض کنم که هیچ فکر کرده اید چرا تخریب مجسمه بودا با حج مسلمین همگام و همزمان شد؟ خیلی مهم است همچنان که رسانه های ما روی جشن کریسمس در جهان توجه دارند یک اتفاق مهم جهانی دارد می افتد. یک میلیون مسلمان دارند جمع می شوند مکه طبیعی است که رسانه ها زوم می کنند، خبر ارائه می دهند، فیلم تهیه می کنند. جالب است بدانید روزنامه های ایران هفته پیش در ایام عید قربان تصویری را از مسجدالحرام در صفحه اول خودشان چاپ کردند و خیلی هم زیبا بود و از رویتر بود. همزمان با انعکاس این عظمت اسلامی در مکه و مدینه تلویزیون CNN فیلم پخش می کند که دارند با آر.پی جی مجسمه بودا را می زنند. اینها همزمانی اش واقعاً مسأله دار است و دارد آن را خنثی می کند). در فیلم نوستر آداموس هم عظمت مسلمین را در مکه و مدینه نشان می دهد. اینها سمبل وحدت و عظمت و قدرت و هویت ما هستند و غرب می داند که هر اتفاقی می افتد از آنجاست این یک مسأله

قیامی که در مکه رخ می داد و متأثر از انقلاب اسلامی ایران بود. برای غرب خیلی مهم بود، برای غرب می توانست این موضوع اینجور باشد که مکه می تواند مرکز خیلی مسائل باشد. ضمن اینکه می دانیم امام زمان علیه السلام قیامشان را از آنجا شروع می کند.

آنچه که شما فرمودید کاملاً درست است او می خواهد اولاً نیروی نظامی اش یک سد بین ایران و عربستان باشد. سیاست خارجی غرب در خلیج فارس این است که نگذارد بین این دو قدرت ائتلاف استراتژیک صورت بگیرد؛ از یک طرف هم نمی خواهد تنازع باشد چون خیلی ها طرف ایران را می گیرند و او مشروعیتش را از دست می دهد و تنازع به نفع ماست چون افکار عمومی دنیای اسلام با ماست و اگر این افکار عمومی مواجه بشوند که دشمن ایران عربستان است خادم الحرمین مشروعیت خود را در دنیای اسلام از دست می دهد لذا شما نقشه را اینطور ببینید که این نیروها حائل بین مکه و مدینه هستند، با ایران ایرانی که پیام انقلابی دارد و آنجایی که مشروعیت مذهبی دارد البته حرمین نه حاکمانش و طبیعی است که در چنین فضایی می آیند در اینجا نیرو پیاده می کنند.

نکته دیگری هم هست امام در سال ۱۳۵۹ سخنرانی داشتند، در آن سخنرانی که پیرامون نیمه شعبان بود، فرمودند: «در تمام بشر کسی نبوده الا- مهدی موعود، سلام الله علیه که خدای تبارک و تعالی ذخیره کرده است برای بشر. هر یک از انبیاء که آمده اند برای اجرای عدالت آمده اند و مقصدشان این بود که در همه جهان عدالت را اجرا کنند. لکن موفق نشدند بعد از انبیا و اولیای بزرگ از پدران حضرت موعود کسی نبوده است که عدالت را اجرا بکند و این یک موجودی است که ذخیره شده است برای همچنین مطلبی. این سخنرانی وقتی پخش شد اولین جایی که در کشورهای عربی انعکاس داشت «الرأی العام بود در کویت

پس از آن ۴۰ مقاله یا فتوا صادر شد مبنی بر تکفیر حضرت امام به سه دلیل که مثلاً ایشان معتقد شده پیامبران عاجزند، توانایی امام زمان علیه السلام فوق قدرت است و تکمیل شریعت پس شریعت ناقص است و ایشان می آیند و شریعت را تکمیل می کنند. غرب از اینجا هم پی برد که مسأله مهدویت چیز بسیار خوبی است برای آنها که بتوانند مسأله ایجاد کنند.

مجموع این برنامه ها به گونه ای نشان می دهد غرب واقعاً دارد روی این مسأله کار می کند و حداقل یکی از اهداف استراتژیک حضور در خلیج فارس \_ که من یقین دارم \_ این است میزان پذیرش جهانی نسبت به بحث مهدویت چگونه است

آفرین این سؤال است وقتی من در هند می بینم «گوتمه را طلب می کنند، زرتشتیها که معتقدند دنیا دارد تمام می شود، زمان ظهور «سوشیانت دارد می آید، در یهود و مسیحیت هم این مسأله بسیار بالاست پس انگیزه ها و پتانسیل و پذیرش جهانی وجود دارد. لازم هم نیست که ما بگوئیم شما بیاید جای مسیح امام زمان ما را بشناسید، بلکه امام زمان علیه السلام را جوری مطرح کنید که مسیح زیرمجموعه اش بشود و بتواند به تمام نیازها پاسخ بدهد. اتفاقاً اگر بتوانید در اینترنت سایت بزنید و با جهان وارد مذاکره بشوید، ببینید چقدر برایتان مطلب می آید.

مجله نیوزویک (۲۳)، (News week آگوست ۱۹۹۹، گزارش ویژه دارد و یک جمله بسیار مهم **What must be done** (چه باید کرد؟) انسان به بحران رسیده و انسانی که به بحران برسد ناخودآگاه چشمش به آسمان است و آینده

رسالت شناساندن امام زمان امام حسین و امام علی علیه السلام به جهان کم از شناسایی آنها توسط خود ما نیست منتهی نوع بیان بسیار مهم است رسانه های ما در برابر این مسأله چه کار می توانند بکنند؟

اولاً این کاری که شما کردید و ان شاءالله خود امام زمان علیه السلام هم اجرش را بدهند، امیدوارم مسؤولان ما هم اهمیت این قضیه را احساس کرده باشند، باید سیستمی در رسانه های ما داشته باشد از کانال خود شما هم باشد. یک چیزی را مقابل خودتان نباید بگویم و پشت سرتان گفته ام دورادور کارتان را دارم تعقیب می کنم در کار شما صداقت و خلوص خاصی است یعنی دنبال نام و نان نیستید، این را آدم منصف متوجه می شود. اگر بودید دنبال خیلی کارها می شد رفت بستر کار هم همین است سرمایه ما شیعیان این است باید کمک بشود.

شما با همین فضا فعلاً قضیه را پیش ببرید، بعد یک نماینده از صدا و سیما، یک نماینده از سازمان تبلیغات اسلامی و وزارت ارشاد و حوزه هنری و دیگر جاهایی که درگیر این مسأله اند بیایند و برای آنها جا بیندازیم چرا غرب ماتریکس آرماگدون و روز استقلال را می سازد، صد تا فیلم می توانم معرفی کنم که اینها دارند روی آینده کار می کنند. اگر دارند کار می کنند یعنی مهم است وقتی دارند «یا مهدی را می سازند یعنی برایش مهم است دقیقاً ما معادل آن کار، کار ارزشی و اثباتی بکنیم این نیاز به یک تیم تخصصی دارد. ولی مهمتر از تیم جا افتادن ضرورت کار است یعنی این کار ضرورتش هنوز برای آقایان تعریف شده نیست و پی نبرده اند. حالا نمی دانم کوتاهی ما بوده آقایان وقت ندارند و به روزمرگی افتاده اند.

پی نوشتها:

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۱۷: «مَثَلُشَان مَثَلُ آن کسی است که آتشی افروخت چون پیرامونش را روشن ساخت خدا روشنایی از آنان بازگرفت و نابینا در تاریکی رهایشان کرد.»

۳. همان آیه ۱۹: «یا چون بارانی سخت در ظلمت همراه با رعد و برق از آسمان فرود آید، تا مباد که از بانگ صاعقه بمیرند، انگشتان خویش در گوشها کنند. و خدا بر کافران احاطه دارد

مصاحبه ماهنامه موعود سال پنجم-شماره ۲۶

ص: ۹



قسمت اول

عباس پسندیده

اشاره:

در این نوشتار به این پرسشها پاسخ خواهیم داد که چرا غیبت اتفاق افتاد؟ و چه زمانی ظهور رخ خواهد داد؟ و در لابه‌لای پاسخ به این دو پرسش، مسائلی چون خشونت‌های هنگام ظهور، و جایگاه آزادی و اختیار بشر در پدیده ظهور، و چگونگی اداره جهان پس از ظهور مطرح خواهد شد؟

پاسخ به این پرسشها و پرسشهای دیگری که پیرامون پدیده غیبت و ظهور وجود دارد، نیازمند بررسی مبانی غیبت و ظهور است. با روشن شدن مبانی این پدیده، پاسخ پرسشهای گوناگون آن نیز روشن خواهد شد. این نوشتار، در سه اصل به بررسی مبانی پدیده غیبت و ظهور خواهد پرداخت و سپس بر مبنای اصول یاد شده، پدیده غیبت و ظهور و برخی مسایل پیرامونی آن را بررسی خواهد کرد. اصل اول

تغییرناپذیری امامت و ولایت ۱-۱ طرح خداوند برای اداره امور جهان

طرحی که خداوند متعال برای «اداره امور جهان تنظیم کرده است نظریه امامت و ولایت است این نظریه نه یک نظریه اسلامی که یک نظریه الهی و مورد پذیرش همه ادیان آسمانی است

شاید تصور شود که تا پیش از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دوران نبوت و رسالت جریان داشته است و بعد از آن دوران امامت و ولایت آغاز می شود و لذا نمی توان ادعا کرد که نظریه امامت و ولایت طرح همیشگی خداوند برای اداره امور جهان است بلکه این نظریه از زمان رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آغاز گردید.

ص: ۱۰

واقعیت این است که نظریه امامت و ولایت در تعارض با رسالت و نبوت نبوده بلکه با آن قابل جمع است نبوت و رسالت مقام گرفتن و ابلاغ کردن وحی هستند و امامت و ولایت مقام اجرای آن به همین جهت «رسول و نبی» می توانند «امام و ولی» هم باشند، چنانکه در مورد رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله اینگونه بوده است

البته در برخی نظریه ها ادعا شده که هدف بعثت انبیاء، «خدا و آخرت بوده و «امامت ناس جزء مأموریت الهی انبیاء، از جمله نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نبوده است این نظریه هرچند در زمان ما پردازش شده و برای نظریه پرداز آن جدید محسوب می شود ولی ریشه در تاریخ اسلام دارد. نظریه تفکیک میان رسالت و امامت و محدود ساختن مأموریت انبیا به ابلاغ رسالت یک نظریه اموی است معاویه در یکی از نامه هایی که به حضرت علی علیه السلام نوشته است نظر خود را این گونه بیان می کند:

ألا و إنما كان محمد رسولاً من الرسل إلى الناس كافة فبلغ رسالات ربّه لا يملك شيئاً غيره

بدان که محمد فقط فرستاده ای از خیل فرستادگان خدا به سوی همه مردم بود که رسالت خود را تبلیغ کرد و ولایت و تملک بر هیچ چیز دیگر نداشت

همانگونه که معلوم است معاویه «امامت رسول خدا، صلی الله علیه و آله را انکار کرده است و مأموریت الهی ایشان را فقط ابلاغ رسالت می داند. اما در مقابل وی حضرت علی علیه السلام قرار دارد که «امامت ناس را مأموریت الهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داند. آن حضرت در جواب معاویه می نویسد:

والذی أنکرت من إمامه محمد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَزَعَمْتَ أَنَّهُ كَانَ رَسُولًا وَ لَمْ يَكُنْ إِمَامًا، فَإِنَّ إِنْكَارَكَ عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ الْإِئْمَةَ وَ لَكِنَّا نَشْهَدُ أَنَّهُ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا إِمَامًا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

و امّا اینکه امامت (حضرت) محمد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را انکار کردی و پنداشتی که او فقط رسول است نه امام این در حقیقت انکار همه پیامبرانی است که «امام بوده اند، ولی ما شهادت می دهیم که او هم رسول بود و هم نبی بود و هم امام

خلاصه سخن اینکه «امامت ناس جزء مأموریت الهی پیامبران است و لذا امامت فقط محدود به ائمه دوازده گانه شیعه نمی شود، بلکه همه انبیای الهی نیز امام اند. البته در شرایط زمانی که ما قرار داریم براساس نظریه «خاتمیت»، دوران رسالت و نبوت به پایان رسیده و آنچه الآن وجود دارد، «امامت است ۱-۲» ثبات و تغییرناپذیری طرح امامت

طرح دین برای اداره امور بشر (یعنی طرح ولایت و امامت طرحی ثابت و تغییرناپذیر است شخص امام و ولی تغییر می کند، امّا نظریه امامت و ولایت تغییر نمی کند، زیرا امامت و ولایت همانند توحید و معاد، در زمره اصول ثابت حیات تکاملی انسان قرار می گیرد و لذا تغییرناپذیر خواهد بود. این گونه نیست که خداوند متعال با مرور زمان حرف جدیدی و نظر جدیدی و طرح جدیدتر و کارآمدتری برای اداره

امور بشر ارائه کند. تغییرپذیری در حوزه حاکمیت یا به دلیل غیراصولی بودن موضوع است که با مقتضیات زمان قابل تغییر است و یا به دلیل نقصان دانش بشری و یا به دلیل تغییر زمینه های انسانی پذیرش حاکمیت ها، امّا نظریه امامت و ولایت هم از اصول است و هم از یک منشأ بی نقص و کمال سرچشمه می گیرد و هم برای سعادت واقعی بشر تنظیم می شود، نه مطابق نرخ روز و میل این و آن و به همین جهت ثابت و تغییرناپذیر است

به بیان دیگر، ادیان الهی حرف

آخر و آخرین و متکامل ترین نظریه را در همان ابتدا بیان کرده اند و معتقدند که سعادت بشر فقط در

این طرح قابل تحقق است و لذا

این طرح هیچگاه دستخوش تغییر و تحوّل نشده و نخواهد شد و دقیقاً به همین جهت است که اولین بشر خاکی امام بود و آخرین آن نیز امام خواهد بود، یعنی بدو و ختم عالم امامت و ولایت است این نشان از تغییرناپذیری طرح خداوند برای اداره امور بشر دارد. اگر این طرح قابل تغییر می بود، می بایست به مرور زمان دگرگون شود و دچار تحوّل گردد، نه این که از بدو خلقت تا ختم آن یکسان باشد. یکسان بودن طرح خداوند برای اداره امور بشر و تغییرناپذیر بودن آن در طول زمان یکی از مسایل مهمی است که در متون دینی به آن اشاره و بلکه تصریح شده است

امام باقر، علیه السلام در این باره می فرمایند:

والله ما ترك الله أرضاً منذ قبض آدم عليه السلام إلا وفيها إمام يهتدى به إلى الله و هو حجته على عباده و لا تبقى الارض بغير حجه لله على عباده .

به خدا سوگند که خدا از زمان رحلت حضرت آدم علیه السلام هرگز زمین را بدون امامی که مردم را به وسیله او به سوی خود هدایت کند، رها نکرده است او حجت خدا است و زمین بدون حجت نخواهد بود.

در این حدیث تصریح شده است که از آغاز آفرینش زمین همواره از نعمت وجود امام و حجت خداوند برخوردار بوده است و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است آخرین کسی که در زمین به دیار باقی رحلت می کند، امام است

إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ

از این دو حدیث شریف استفاده می شود که بدو و ختم جهان با «امام است و از دیدگاه خداوند، «امامت تنها طرح مفید برای اداره امور جهان از آغاز تا فرجام آن است

در پاره ای از احادیث نیز حقیقت یاد شده به صورت کلی آمده است یعنی هرچند اشاره به بدو و ختم عالم نشده است ولی تصریح شده است که زمین در هیچ زمانی بدون حجت و امام نبوده و نخواهد بود. در همین باره «عبدالله خدای بصری می گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید:

تخلوا الارض ساعه لایکون فیها إمام

آیا زمین لحظه ای بدون امام خواهد بود؟

و امام علیه السلام در جواب وی فرمودند:

لاتخلوا الارض من الحق .

زمین از (حجت بر) حق خالی نخواهد ماند.

و این یعنی شمول و فراگیری امامت در همه زمانها. همچنین آن حضرت در حدیث دیگری بیان فرموده اند که جهان با این عمر طولانی خود، حتی یک روز هم بدون امام نخواهد ماند:.

لاتبقى الارض يوماً واحداً بغير إمام منّا تفرع إليه الافئمه

زمین حتی برای یک روز هم بدون امامی از میان ما که مردم به سوی او پناه آوردند، نخواهد ماند.

گذشته از این که «امامت از جنبه زمانی شمول دارد، از جنبه جمعیتی هم شمول دارد، یعنی اجرای طرح امامت و ارسال هدایت گران الهی متوقف بر وجود جمعیت کثیر نیست بلکه اگر زمین فقط یک نفر ساکن داشته باشد، خداوند متعال برای او

«امام خواهد فرستاد تا او را در راه تکامل و انسانیت هدایت و راهبری کند. به بیان دیگر، نظریه اسلام در باب جامعه و حکومت نظریه (یک به اضافه یک تا به (یک به اضافه بی نهایت است یعنی اگر جامعه از دو نفر تشکیل شده باشد حتماً یکی از آنان امام است این از قوانین حتمی الهی است این یکی از تفاوت‌های مهم میان طرح امامت و ولایت با طرح‌های بشری است بخشی از احادیث منقول از امام صادق علیه السلام به این جنبه پرداخته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

لو لم یبق فی الارض إلاّ اثنان لکان أحدهما الحجّه

ص: ۱۳

اگر در زمین بیش از دو نفر کسی نمانده باشد، بدون شک یکی از آن دو «حجّت خدا» است و همچنین می فرمایند:

لو لم يكن في الارض إلا إثنان لكان الاءمام أحدهما.

اگر در زمین فقط دو نفر وجود داشته باشند، حتماً یکی از آن دو «امام است و در جای دیگری فرموده اند:

لو كان الناس رجلين لكان أحدهما الاءمام

اگر جمعیت بشر دو نفر باشد، بدون شک یکی از آن دو «امام خواهد بود.

اینها همه نشان می دهد که خداوند متعال حتی یک نفر را هم به حال خود رها نخواهد کرد و این نشان از نظر لطف و رحمت خداوند بر بشر دارد. امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

إنَّ اللهَ أَجَلٌّ وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ

شأن خداوند متعال والاتر و بالاتر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها سازد.

خلاصه سخن اینکه اولاً طرح امامت و ولایت از اصول حیات انسانی است که نه محدودیت زمانی دارد و نه محدودیت جمعیتی بلکه از نظر زمانی به مجرد پیدایش «اولین حیات انسانی و تا وجود «آخرین حیات انسانی ، و از نظر جمعیتی با «کمترین تعداد» ممکن تا «بیشترین تعداد» ممکن اجرا می شود.

و ثانیاً، همین ویژگی یاد شده نشان می دهد که این طرح طرحی است تغییرناپذیر که از بدو عالم تا ختم آن ثابت خواهد ماند.

و ثالثاً، از آنجا که این طرح یک طرح الهی است نه بشری ثابت و تغییرناپذیری آن نشانه ناکارایی آن نیست تکامل در طول زمان از ویژگی های انسان و پدیده های انسانی و امور غیراصولی است به همین جهت طرح امامت و ولایت به جهت الهی بودن کامل ترین و مترقی ترین طرح اداره جهان و تنها راه سعادت بشری است ۱-۳ تغییرناپذیری شئون امامت

طرح ولایت و امامت دارای حوزه های مختلفی است برای این که روشن شود اصل تغییرناپذیری طرح امامت و ولایت به چه معناست لازم است بحث را در حوزه های مختلف این طرح مورد بررسی قرار دهیم این حوزه ها عبارتند از: حوزه قانون و حوزه امام الف حوزه قانون

قانون مبنای کنشها و واکنشهای بشری و ترسیم کننده راه سعادت آدمی است و به همین جهت نقش تعیین کننده ای در سرنوشت بشر دارد... و در این میان آنچه اهمیتی چندبرابر خواهد داشت «منشأ قانون است درباره منشأ قانون به دو دیدگاه می توان .

اشاره کرد: یکی دیدگاهی که قانون را متغیر می داند و دیگری دیدگاهی که قانون را ثابت ولایتغیر می داند. دیدگاهی که قانون را متغیر می داند، منشأ بشری برای آن قائل است و براین باور است که مشروعیت قوانین به بشری بودن آن است و قانونی که بشر آن را تنظیم نکرده باشد، مشروعیت ندارد. از همین جا است که نظریه دموکراسی در قانون پیدا می شود.

اما دیدگاهی که قانون را ثابت و تغییرناپذیر می داند، منشأ الهی برای قانون قائل است و براین باور است که مشروعیت قانون به الهی بودن آن است و لذا دراین نظریه قانون طبق خواست مردم تغییر نمی کند و حاکم الهی نیز براساس خواست مردم عمل نمی کند. امام صادق علیه السلام در تبیین این دو دیدگاه می فرماید:

إِنَّ الْأئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» لَا بِأَمْرِ النَّاسِ يَقْدُمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ

قال «وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النُّارِ» يَقْدُمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَيَأْخُذُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ خِلَافَ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ .

از دیدگاه قرآن پیشوایان دو دسته اند: خداوند متعال می فرماید: «و ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به وسیله امر ما هدایت می کنند» نه خواست مردم فرمان خدا را بر فرمان مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می دارند.

و می فرماید: «و ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به سوی دوزخ فرا می خوانند»، فرمان مردم را بر فرمان خدا و حکم مردم را بر حکم خدا مقدم می دارند و خواسته های هوس آلود آنان را ملاک عمل خویش قرار می دهند نه کتاب خدا را!!!

در این حدیث شریف بصراحت بیان شده است که پیشوایان نور براساس حکم خداوند متعال عمل می کنند، نه خواست مردم آن چه در توضیح این مطلب می توان گفت این است که در اندیشه دینی حکومت تدبیرگر امور مردم است یعنی این گونه نیست که حکومت دینی ضد مردم و مخالف سامان امور مردم باشد و فقط برای تأمین منافع خدا یا حاکمان آمده باشد، مأموریت حکومت دینی نیز سامان دهی امور مردم است منتهی تفاوت اساسی میان حکومت الهی و حکومت طاغوتی در ملاک تدبیرگری است حکومت الهی و دینی معتقد است که امور مردم را با «امر مردم (یعنی قانون مردم نمی توان سامان داد و باید به قانون الهی عمل کرد ولی حکومت های غیرالهی معتقدند که امر مردم را باید با امر مردم (یعنی قانون مردم سامان داد. قرآن کریم درباره منشأ قانون می فرماید:

«إِنف الحفکم إلاًّله» .

قانونگذاری فقط در شأن خداوند متعال است

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می گوید:

ص: ۱۶



إِنَّ الْقُرْآنَ يَرَى أَنَّ الْحَكْمَ يَخْتَصُّ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَبَادِرَ إِلَى تَشْرِيعِ حَكْمٍ وَ وَضَعِهِ فِي الْمَجْتَمَعِ الْإِنْسَانِيِّ .

قرآن معتقد است «قانونگذاری مختص خداوند متعال است و هیچ یک از بندگان او حق قانونگذاری برای جامعه بشری را ندارد.

جالب اینجا است که این منطق الهی دقیقاً در راستای حفظ مصالح انسانها است و این از شگفتیهای ادیان الهی است تصور دیگران بر این است که مصالح انسان در برآورده شدن خواسته های او تأمین می شود، یعنی اگر خواسته های یک انسان برآورده شود، سعادت او تأمین شده و لذا مصلحت او در برآورده شدن خواسته های او است اما در اندیشه الهی عمل بر طبق خواست مردم مایه زحمت است نه رحمت قرآن کریم در این باره می فرماید:

وَ اعْلَمُوا أَنَّ فَيْكُم رَسُولٌ اللَّهْفُ، لَوْ يَفْطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ .

ای اهل ایمان اگر پیامبر در بسیاری از امور به نظر شما عمل می کرد، شما خود به زحمت می افتادید.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می فرماید:

مضمون این آیه آگاه کردن مؤمنین به این حقیقت است که خداوند متعال آنان را در راه رفشد قرار داده است و به همین جهت ایمان را در قلبهایشان زینت داده و محبوب آنان قرار داده و کفر و فسق و سرکشی از فرمان خدا را منفور دل آنها قرار داده است پس بر مؤمنین لازم است فراموش نکنند که در میان آنان پیامبری هست که از جانب خداوند تأیید می شود و هرگز به جای راه رفشد و سعادت گام در راه تباهی نمی گذارد، پس بر آنان است که از فرامین او اطاعت کنند و هرچه را او می خواهد آنان نیز بخواهند و هرآنچه را او انتخاب می کند برگزینند و اصرار نورزند که او از نظرها و خواسته هایشان پیروی کند که اگر چنین کند، مردم خود به زحمت افتاده و نابود می شوند.

فلسفه نظریه دین در این است که از دیدگاه مکاتب آسمانی همواره میان خواست مردم و مصلحت آنان تطابق وجود ندارد و لذا اگر مبنای قانون خواست مردم باشد، مصلحت آنان به خطر می افتد و اگر مبنای قانون خواست خداوند باشد، قطعاً مصلحت مردم تأمین می شود، هرچند خواست و هوس آنان نادیده گرفته شود.

قرآن کریم درباره اصل عدم تطابق

میان خواست و مصلحت مردم می فرماید:

و عسى أن تكروهوا شيئاً و هو خير لكم و عسى أن تحبوا شيئاً و هو شر لكم

چه بسا اموری را نپسندید ولی خیر شما در آن باشد و چه بسا اموری را بپسندید ولی برای شما زیان آور باشد.

و در ادامه با اشاره به اینکه منشأ این ناهماهنگی نقصان دانش بشر است به علم الهی پرداخته و می فرماید:

والله يعلم و أنتم لا تعلمون .

و خدا می داند ولی شما ناآگاهید.

پس عمل کردن به خواسته های بشر، سرنوشت او را بشدت تهدید می کند، و اما اگر به فرمان خدا عمل شود و امور مردم براساس قانون الهی تدبیر شود، موجبات ایمنی امور بشر فراهم شده است و اینگونه نیست که فایده این طرح به خدا و یا حاکمان خدایی بازگردد. امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:

إن فی سلطان الله عصمه لامرکم .

مصونیت و ایمنی امور شما در حاکمیت الهی است

در این حدیث شریف بخوبی میان حاکمیت الهی و امور مردم تلفیق شده است که محصول آن سامان یافتن امور مردم است یعنی اولاً، امور بشر را باید با قوانین الهی تدبیر کرد نه با قوانین بشری

ثانیاً، محصول تدبیر امور مردم با قوانین الهی سامان یافتن امور خود مردم است

و ثالثاً، معلوم می شود که تدبیر امور مردم با قوانین بشری به سرانجام مطلوب نخواهد رسید. به همین جهت آن حضرت در حدیثی مردم را به پذیرش اوامر خدا و ولی خدا سفارش کرده و فرموده است

سَلِّمُوا لِامْرِئِ اللَّهِ وَ أَمْرٍ وَ لِيهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضَلُّوا مَعَ التَّسْلِيمِ .

ص: ۱۸

پذیرای فرمان خدا و فرمان ولیّ او باشید که با این تسلیم و پذیرش هرگز گمراه نخواهید شد.

و دقیقاً بر همین اساس است که در اصل دوم قانون اساسی درباره مسأله حاکمیت و قانون آمده است

جمهوری اسلامی ایران نظامی است بر پایه ایمان به

۱ \_ خدای یکتا (لا إله إلا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر او.

۲ \_ وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین ..

در این اصل «حاکمیت و «تشریح هر دو از آن خدا دانسته شده و همانطور که در روایات آمده است «تسلیم در برابر آن الزامی شمرده شده است یکی از تفاوت‌های بنیادین تفکر اسلامی با تفکر غربی در مسأله تسلی

پی نوشت ها:

. مهندس بازرگان «خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء»، مجله کیان ش ۲۸، ص ۵۱.

. الغارات ج ۱، ص ۲۰۲؛ بحارالانوار، ج ۳۳، ح ۱۳۹ و ۱۴۰.

. مراد از زمینه های انسانی تغییرات فکری و فرهنگی جوامع است که براساس آن نظریه ای کارآیی خود را ازدست می دهد و نظریه دیگری مجال بروز پیدا می کند.

. برای اطلاع بیشتر پیرامون ثابت و متغیر در اندیشه دینی به کتاب مقتضیات زمان اثر شهید مطهری مراجعه کنید.

. الکافی ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۸؛ علل الشرایع ص ۱۹۷، ح ۱۱؛ الغیبه نعمانی ص ۱۳۸، ح ۷؛ بصائر الدرجات ص ۴۸۵، ح ۴. شبیه این حدیث از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. ر.ک کمال الدین ص ۲۳۰، ح ۲۸؛ علل الشرایع ص ۱۹۷، ح ۱۳؛ ثواب الاعمال ص ۲۴۵، ح ۲؛ محاسن برقی ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۲۷۲؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۳، ح ۲۷.

. الکافی ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۴؛ علل الشرایع ص ۱۹۶، ح ۶؛ الامامه و التبصره ص ۱۶۱، ح ۱۳؛ مختصر بصائر الدرجات ص ۲۱۱؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۱، ح ۲۱.

. کمال الدین ص ۲۳۳، ح ۴۰؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۴۳، ح ۸۷؛ ر.ک الکافی ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۱ و ۴.

. کمال الدین ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۲۹؛ بصائرالدرجات ص ۵۱۱، ح ۲۰؛ مختصر بصائر الدرجات ص ۶۲؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۴۲، ح ۸۲ و ص ۵۳، ح ۱۱۳.

. الکافی ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱ و ص ۱۸۰، ح ۴؛ کمال الدین ص ۲۳۰، ح ۳۰؛ علل الشرایع ص ۱۹۷، ح ۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۲، ح ۲۴. ر.ک الکافی ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۲.

.الكافي ج ١، ص ١٨٠، ح ٥.

.همان ح ٣؛ علل الشرايع ص ١٩٦، ح ٦؛ الامامه و التبصره ص ١٦١، ح ١٣؛ مختصر بصائر الدرجات ص ٢١١؛ بحار الانوار، ج ٢٣، ص ٢١، ح ٢١.

.الكافي ج ١، ص ١٧٨، ح ٦؛ كمال الدين ص ٢٢٩، ح ٢٦، و ص ٢٣٤، ح ٤٣؛ بحار الانوار، ج ٢٣، ص ٤٢، ح ٨٢.  
.سوره انبياء، آيه ٧٣.

.سوره قصص آيه ٤١.

.الكافي ج ١، ص ٢١٦، ح ٢؛ بصائر الدرجات ص ٣٢، ح ٢؛ الاختصاص ص ٢١؛ تفسير قمي ج ٢، ص ٧١.  
.سوره يوسف آيه ٤٠.

.تفسير الميزان ج ١٠، ص ٨٥.

.سوره حجرات آيه ٧٠.

.الميزان ج ٢٦، ص ٣١٢.

.سوره بقره آيه ٢١٦.

.نهج البلاغه خطبه ١٦٩.

.غرر الحكم ح ٥٦٠٦.

.معاني الاخبار، ص ١٨٥، ح ١؛ امالي صدوق ص ٢٨٧، ح ٤؛ روضه الواعظين ص ٥٢، الكافي ج ٢، ص ٤٥، ح ١.

.سوره زمر، آيه ٣٨، و ر.ك سوره عنكبوت آيات ٦١ و ٦٣؛ سوره لقمان آيه ٢٥؛ سوره زخرف آيات ٩ و ٨٧.

.سوره يوسف آيه ٣٩.

.سوره زمر، آيه ٢٩.

.ر.ك افحتجاج ج ١، ص ١٣.

.ر.ك شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٤٧.

.ر.ك الجمل ص ١٢٨.

.الفتوح ج ٢، ص ٤٣٥.

.ر.ك بحار الانوار، ج ٤٤، ص ١٠٤، ح ١٢.

.ر.ك همان ج ٥٢، ص ٨٤.

ص: ١٩

مریم ضمانتی یار

«سید مرتضی» در حیاط کوچک خانه نشسته بود و به درخت نخل باغچه تکیه کرده بود. دیگر نای ایستادن نداشت. تمام شب بیدار مانده و قدم زده و دعا کرده بود. همسرش لحظات سخت و طولانیای را میگذراند و قابله نمیتوانست به او کمک کند. هر از چندی قابله پریشان احوال از اتاق بیرون میآمد و میگفت: سید! خدا را به جدت قسم بده! مادر و بچه هر دو در خطرند؛ سید سر به آسمان بلند میکرد و میگفت: مگر کاری غیر از دعا از دستم ساخته است...

اشک از چشمانش جاری بود و صدای ناله همسرش دل او را میآزرده. برای لحظاتی چشمانش را بست و آهسته زمزمه کرد:

— خدایا... به فریادمان برس...

خستگی شب طولانی همراه با گریه و بیخوابی بر او غلبه کرد و برای لحظاتی کوتاه چشمانش را برهم گذاشت و خواب او را ربود. چیزی نگذشت که تکانی خورد و بیدار شد. دلش با بهیاد آوردن خوابی که دیده بود غرق سرور شد. از جا برخاست کنار چاه آب رفت، دلو آبی کشید و وضو گرفت. آخرین ستاره های شب در پرتو فجر صادق رنگ میباختند و سپیده آرام آرام میآمد تا آسمان را روشن کند. سید مرتضی نماز صبحش را خواند و هنوز تعقیبات نماز را به آخر نرسانده بود که صدای گریه نوزاد در فضای منتظر و ملتهب خانه پیچید. سید از جا کنده شد و بهطرف اتاق دوید. لحظاتی نگذشت که قابله شادمان از اتاق بیرون آمد و رو به سید مرتضی که بیقرار ایستاده بود گفت: سید! چشمت روشن! خدا پسری بهتو هدیه کرد. سید مرتضی به سجده بر زمین افتاد و خدا را از صمیم قلب شکر کرد...

آفتاب، خانه سید مرتضی را روشن کرده بود که قابله به او اجازه داد که به دیدن همسرش برود. سید پا به اتاق گذاشت. نوزاد سالم و زیبا در آغوش مادر آرام بهخواب رفته بود. فاطمه با دیدن سید لبخندی زد و سید دو زانو کنار بستر او نشست و خم شد و بردست لطیف و نرم نوزاد بوسه زد و آهسته گفت: پسر زیبایی داریم.

فاطمه نگاهی مادرانه و از سر مهر به پسرش انداخت و گفت: پسر سید مرتضی حسنی حسینی طباطبایی میخواستی زیبا نباشد؟ سید مرتضی سر بلند کرد. چشمانش پر از اشک بود. فاطمه نگران شد پرسید: پسرمان عیبی دارد؟

سید سر تکان داد و گفت: نه، خدا نکند.

— پس چرا گریه میکنی؟

— گریهام از سر شوق است... در لحظاتی که تو درد میکشیدی و کاری از دست من برای تو ساخته نبود، از شدت خستگی و گریه برای لحظاتی خواب رفتم و خواب دیدم امام هشتم علین موسی الرضا شمع بزرگی را به شاگردشان محمد بن اسماعیل بن بزیع دادند. محمد شمع را گرفت از پله های پشت بام بالا رفت و آن را بر فراز بام اتاقی که تو در آن بودی روشن کرد. ناگهان نور آن شمع تا آسمان بالا رفت و همه جا را روشن کرد و من... بیدار شدم...

فاطمه بغضف گلویش را فرو خورد و بوسه ای بر دست پسرش زد و گفت: خدایا... پسر من و تو... مرتضی...

سید مرتضی دست دیگر نوزاد را نوازش کرد و گفت: سحرگاه جمعه و عید فطر باشد و زمین هم زمین کربلا باشد و خدا به من و تو پسری هدیه کند، چه میشود؟

— حالا نامش را چه میگذاری؟ همان محمد مهدی؟

— حرف مرد یکی است! از روز اولی که باخبر شدم که مادر شدهای نیت کردم اگر فرزندانم پسر شد نامش را محمد مهدی بگذاریم، تو که موافقی؟

— مگر من دلم میآید با تو مخالفت کنم. سید محمد مهدی طباطبایی... بهتر از این نمیشود.

— سید جواد هم بیدار شده میروم او را بیاورم تا برادرش را ببیند. عیدی ای که خدا به من و تو در این روز عید فطر داده است برای او هم عزیز و دوست داشتنی است.

سید مرتضی از اتاق که بیرون رفت سر بلند کرد. آسمان کربلا را هیچ وقت این همه آبی و زیبا ندیده بود. از وقتی از ایران به عراق آمده و در کربلا ساکن شده بود و کلاس درس علوم دینی را در کربلا برپا کرده بود، هرگز این همه احساس سرور و شادمانی نکرده بود. با خودش عهد کرد اولین جایی که نوزادش را میبرد حرم امام حسین و ابوالفضل، علیهماالسلام، باشد و سید محمد مهدی را به عطر حرم حسینی معطر و خوشبو کند. سید مهدی با احترام پیش پای پدر و استادش سید مرتضی زانو زد. سید نگاهی پر مهر و پدران به سیمای روشن و زیبایی او انداخت. با آنکه سن و سالی نداشت در محضر بزرگان کربلا و نجف تحصیل کرده بود و استاد پیرش وحید بهبهانی او را بسیار دوست میداشت و همواره هوش سرشار او را در آموختن علوم دینی تحسین میکرد و با همه کهولت سن، درس دادن به او را دوست میداشت و حالا که اینگونه مؤدب پیش پای پدر زانو زده بود حتماً حرف مهمی برای گفتن داشت. سید مرتضی سکوت توأم با احترام او را که دید گفت: حرف بزن پسرم. مطلبی برای گفتن داری؟

سید مهدی سر بلند کرد و گفت: میدانید که تحصیلاتم به پایان رسیده است.

— بله میدانم، منظورت چیست؟

— میخواهم اجازه بدهید تا از کربلا به نجف کوچ کنم و آنجا را به عنوان اقامتگاه دائمی خود برگزینم.

— تو که از استادانت وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی که علمای عصرند، با آنکه هنوز خیلی جوانی اجازه اجتهاد گرفتهای، حالا برای کوچ به نجف از پدر اجازه میخواهی؟

سید مهدی سر به زیر انداخت و گفت: سید مرتضی طباطبایی هم به عنوان استاد به من اجازه اجتهاد داده است، اما حالا میخواهم به عنوان پدرم بهمن اجازه کوچ به نجف را بدهد.

دل سید مرتضی از مهر پسر لرزید: به فدای تو پسر بزرگوار و عزیزم. تو وقتی در این سن و سال اجازه اجتهاد داری اجازه کوچ به نجف که چیزی نیست. هرطور که صلاح میدانی عمل کن. خانواده ات را هم با خودت میبری؟

— اگر اجازه بدهید.

— خوشبختانه فاصله چندانی بین کربلا و نجف نیست. هروقت درس و تدریس بهمن فرصت داد به دیدارت میآیم.

— وظیفه من است که به دیدار شما بیایم. اگر هم روزها درس و تدریس بهمن مجالی نداد شما میآیم و برمیگردم.

سید مرتضی دو دستش را بر روی دستهای سید مهدی گذاشت و آنها را گرم و پدرا نه فشرد و گفت: هر جا که باشی برایم عزیزی. تو و سید جواد نور دو چشمان من هستید.

سید دست پدر را بوسید و گفت:

و شما نه تنها پدرم که استاد من هستید. مرا از دعای خیرتان فراموش نکنید.

سید مرتضی بلند شد. بغض گلوش را گرفت و رویش را از سید مهدی برگرداند تا چشمان پر از اشکش را نبیند و با صدای لرزان گفت: اینطور با من وداع نکن. مگر میخواهی بهسفر قندهار بروی. نجف همین چند فرسخی است و تو هم اگر دلت هوای ما را نکند، هوای حرم امام حسین را که میکند.

سید مهدی جوابی نداد. چرا که بغض گلوش را میفشرد. میخواست بگوید فکر میکنم سالها بگذرد و من نتوانم دوباره در کربلا زندگی کنم ولی حرفی نزد...

شیوع بیماری طاعون، آتش وحشت و اضطراب را در عراق شعله ور کرده بود و مردم شهرها یکی پس از دیگری در دام طاعون گرفتار میشدند. سال ۱۱۸۶ هجری بود و کمبود آب و نبودن دارو بر تعداد تلفات طاعون میافزود. کلاس درس همه علما بهخاطر شیوع طاعون تعطیل شده بود و ماندن در نجف بهصلاح نبود. کودکان سید مهدی در معرض خطر بودند و او نمیخواست به هیچ قیمتی آنها را ازدست بدهد. دست به دامان پدر شد تا راه چاره‌های برایش پیدا کند...



گذشتن از کوچه پسکوچه های خاکی و طاعونزده کربلا دلهره آور بود. بزحمت خودش را به خانه پدریاش رساند. از شدت کوبیدن در، سید مرتضی وحشت کرد و با خودش گفت: نکند خبری از نجف آورده‌اند. در را که گشود چهره غبار گرفته و خسته سید مهدی دلش را لرزاند. پرسید:

برای بچه هایت اتفاقی افتاده؟

سید سلام کرد و نفس زنان گفت: نه پدرجان. ولی میترسم که اتفاقی بیفتد. فکری بکنید.

ص: ۲۲

مادر هراسان از اتاق بیرون آمد. چهره سید مهدی بدون آنکه حرفی بزند نشان دهنده عمق نگرانی او از این مصیبت بود. سید مرتضی دست او را گرفت و گفت: آرام باش!

\_\_ نمیتوانم پدر، نمیتوانم شاهد ازین رفتن کودکانم باشم.

\_\_ خدا نکند! چه کسی گفته قرار است آنها ازین بروند. چه تصمیمی گرفته ای؟

سید به دیوار تکیه داد و نگاهی به آسمان غبار گرفته کربلا انداخت و گفت: آن دفعه که از کربلا کوچ کردم دلم به نجف خوش بود و اینکه راه نزدیک است و حوزه همه علوم و جمع مجتهدین علم آنجاست. اما حالا نمیدانم چه کنم. چاره‌های جز رفتن برایم نمانده است.

\_\_ قصد داری از نجف هم کوچ کنی؟ ولی کجا؟ در تمام عراق طاعون شیوع پیدا کرده و هیچ کجا در امان نیست.

\_\_ میخواهم اگر اجازه بدهید به ایران بروم و در جوار علین موسی الرضا ساکن شوم.

\_\_ بسیار عالی است. ما هم با تو می‌آئیم. طاعون به احدی رحم نمیکند. با سید جواد دستجمعی به مشهد کوچ میکنیم.

برق شادی در چشمان سید مهدی درخشید. بهتر از این نمیشود.

با این کارت‌ان دیگر نگران از اینجا نمیروم.

\_\_ پس برو، بار سفر را ببند. ما هم آماده سفر میشویم. قبل از آنکه طاعون دامن یکی از افراد خانواده سادات طباطبایی را بگیرد باید برویم.

\_\_ بله نباید یک لحظه وقت را تلف کرد. کودکان من توان مقابله با طاعون را ندارند.

سید مرتضی به دنبال سید مهدی تا جلوی در رفت و گفت: نگران نباش جدشان حامی آنهاست. طلوع آفتاب فردا همگی از کربلا- کوچ میکنیم و راهی خراسان میشویم. سفری طولانی و سخت در پیش داریم اما هرچه باشد بهتر از دچار شدن به طاعون است.

حوزه درس «میرزا مهدی شهید» گسترده بود و شاگردان فراوانی از سراسر ایران در کلاس درس او بودند. اما بین آنها جوانی تازه وارد توجهش را جلب کرده بود. میرزا شنیده بود که او سید محمد مهدی طباطبایی است و بتازگی از عراق به ایران آمده و از سه تن از علمای کربلا و نجف، اجازه اجتهاد دارد، اما شیفته آموختن است. میرزا مهدی بحث سنگینی را پیش کشید و سؤالاتی از شاگردانش پرسید که همگی در پاسخش درماندند. مجتهد جوان کربلایی در گوشهای از مجلس نشسته بود. بعد از نجات از چنگ طاعون. آرامش از دسترفته را به دست آورده بود و در جوار امام رضا، علیهاالسلام، و در کنار خانوادهاش احساس امنیت خاطر میکرد و با همه علومی که در نجف و کربلا تا درجه اجتهاد آموخته بود تشنه فراگیری بود. سکوت استاد را که دید مهر از لب برداشت و در برابر بهت حاضرین پاسخی واضح و روشن داد، به نحوی که استاد میرزا مهدی شهید که خود فقیهی عارف بود در حالیکه از هوش سرشار شاگرد جوان شگفتزده شده بود نیمخیز شد و در برابر همه خطاب به سید مهدی گفت: «إنما أنت بحر العلوم» برآستی که تو دریای علمی...

فریاد تحسین از همه بلند شد. از اینکه استادشان جوانی از اهالی عراق را در حوزه درس خراسان به این لقب نامیده بود همه متعجب شدند و بعد از آن سید محمد مهدی طباطبایی به سید بحر العلوم شهرت یافت.

میرزا مهدی دستی بر شانه او زد و گفت تو در انواع علوم دینی و فلسفی استادی و حقیقتاً که لقب بحر العلوم شایسته توست.

— بین برادر! تو بعد از هفت سال دوری از وطن آمدهای و هنوز نیامده بار سفر بسته ای؟

بحر العلوم در حالیکه سید رضای کوچکش را در آغوش داشت او را بوسید و گفت: میدانی که دوری از خانواده برایم سخت و دشوار است. هفت سال دوری از وطن را هم به عشق خانواده و حضور تو و پدرمان تحمل کردم. اما چه کنم اولاً که سفر حج بر من واجب است و ثانیاً دلم برای زیارت خانه خدا تنگ شده است. تا شروع مناسک حج هم که فرصت زیادی باقی نمانده. اگر فرصتی بود مدتی میماندم و بعد میرفتم.

سید جواد دستی بر شانه او زد و گفت: انگار تو هیچ جا قرار نداری.

مدتی را کربلا- ماندی. بعد به نجف رفتی. از نجف هم که به خاطر طاعون همگی به ایران کوچ کردیم و حالا- که دوباره همگی در نجف گرد آمدهایم، دلت هوای بیتالله کرده است. سید بحر العلوم با چشمانی نمناک سید رضای کوچکش را به برادر سپرد و گفت:

— چه کنم؟ هوای خانواده ام را داشته باش و نگذار دوری من برادر زاده هایت را آزار دهد.

سید جواد پیشانی سیدرضا را بوسید و گفت: خدا کند همانقدر که به فکر کودکان هستی، به فکر دل ما هم باشی.

سید سری تکان داد و برادر را گرم در آغوش گرفت و بوسید: دیگر سفارش نمیکنم. هوای پدر و مادرمان را داشته باش.

سید جواد آهی کشید و گفت: خوب است که مناسک حج زمان معلومی دارد و خانواده‌ها و خصوصاً این سید رضای شیرین زبان تو پیش ماست. اگر سفر حج نبود و خانواده ات هم همراهت بودند خدا میدانست کی برمیگشتی. نیازی هم به سفارش نیست. در پناه خدا، برو و نگران هیچ چیز مباش.

ص: ۲۴

سید بحرالعلوم بار دیگر پسرش را بوسید و بسختی از او دل کند و به کاروان پیوست و حاجیان بیت الله در میان سلام و صلوات بدرقه کنندگان، نجف را به قصد مکه ترک کردند.

سید بحرالعلوم بعد از طواف صبحگاهی، راهی خانه شد. در که زد زینالعابدین در را برویش گشود و سلام کرد. سید به اتاق رفت و او به دنبالش وارد اتاق شد. عادت هر روزش این بود که قلیانی برای سید آماده کند تا او بعد از آن، به اتاق دیگر که کلاس درسش بود، برود و کار تدریس را شروع کند. اما زینالعابدین به جای کاری که هر روز انجام میداد، دوزانو پیش روی سید بحرالعلوم نشست. سید که متوجه حال او بود، نگاهی به او انداخت و پرسید: اتفاقی افتاده؟

زینالعابدین با شرمساری آهسته گفت: آقا! مخارجمان زیاد است و دیگر چیزی در بساط نداریم. شرمنده ام اما برای نان و غذای فردا دیگر هیچ پولی نداریم. جسارت است ولی شما هم که هر روز مهمان دارید.

سید با کمی تردید پرسید: منظورت چیست؟

زینالعابدین با آنکه مستتر از سید بود اما حرمت سیادت و استادی او دلش را لرزاند. سرش را پایین انداخت که چشمش به چشمان پرافبته و نافذ سید بحرالعلوم نیفتد. سید که سکوت او را دید محکم پرسید:

— گفتم منظورت چیست؟

زینالعابدین پشیمان از لحن شروع کلامش با لحن آرامتری گفت: حساب و کتاب مخارج منزل شما به دست من است و دلم نمیخواهد شما در این غربت دچار مشکل شوید. وضع مخارجمان خیلی بد است.

سید آهی کشید و گفت: خودت که از ابتدای این سفر با من بوده ای و میدانی که به قصد زیارت خانه خدا به مکه آمدم ولی ماندگار شدم. اگر کاروان بموقع به مکه رسیده بود، ما هم اعمال حجه را انجام میدادیم و به نجف برمیگشتیم. ولی چه کنم که تقدیرمان این بود و حالا باید تا فرا رسیدن موسم حج سال آینده اینجا بمانیم. همینکه میتوانیم اجاره این دو سه اتاق را پردازیم جای شکرش باقی است و این را هم میدانم که به تو سخت میگذرد. حق داری. ولی باور کن برای من هم زندگی در اینجا آسان نیست. همینکه مجبور به تقیه کردن هستم و بناچار در جوار خانه خدا باید مذاهب چهارگانه اهل سنت را هم تدریس کنم برایم بسیار سنگین است. ولی چاره ای جز گذران این دوران نداریم.

زینالعابدین سلماسی شرمنده از لحن غمگین سید گفت: به فدای جدتان شوم. همه اینها را میدانم و این را هم میدانم که شما دور از خانواده و خویشان، تک و تنها و دور از وطن چه بر دلتان میگذرد. اما هنوز تا موسم حج ماهها باقی مانده است و حتی دیگر پولی برای نان فردا نداریم تکلیف من چیست؟ من در کلاس درس شاگردتان هستم اما در خانه وظیفه ام خدمتگزاری شماست. خدمتگزار هم حق دارد نگران وضع خانه مولای خودش باشد.

سید بحرالعلوم، لبخند شیرینی زد و گفت: برایم عزیزی و دلسوزیت هم ارزشمند است...

زینالعابدین جرأت پیدا کرد و گفت: پس بفرمایید چه کنم؟



سید سری تکان داد و گفت: بسیار خوب! برو قلیان مرا بیاور که الا ن شاگردانم می‌آیند و باید به کلاس درس بروم. خدا بزرگ است. ما هم توکلیمان بر اوست. مهمان او هستیم و او میزبان مهربانی است. خودش ما را دعوت کرده و خودش هم میداند که قرار نبود مخارج دوسال اقامت در مکه را همراه بیاوریم. درست میشود. نگران مباش.

اطمینانی که در نگاه سید موج میزد، باعث شد زینالعابدین دیگر کلمه ای بر زبان نیاورد. بلند شد و قلیان را آماده کرد و پیش روی سید گذاشت و متوجه شد که سید سخت به فکر فرو رفته. خودش را مشغول نشان میداد اما همه حواسش به سید بود که به گلیم کهنه زیرپایش خیره شده بود و در سکوت کامل قلیان میکشید.

حال سید بعد از حرفهای زینالعابدین دگرگون شده بود و اصلاً یک کلمه حرف نمیزد. او هم درمانده و پشیمان از طرح مسأله، مانده بود که چه کند. صبح روز بعد مثل هر روز سید از طواف صبحگاهی برگشت و بهعادت هر روز هم زینالعابدین قلیان او را آماده کرد. اما هنوز آن را جلوی سید نگذاشته بود که در زدند. صدای در که بلند شد رنگ از روی سید پرید و بوضوح منقلب شد. با شتاب از جا برخاست و گفت: قلیان را بردار و از اتاق بیرون ببر.

زینالعابدین جا خورد و پرسید: منتظر کسی هستید؟ چرا آشفته شدید؟

— آشفته نیستم. برو...

— پس اجازه بدهید در را باز کنم.

— نه... نه خودم باید بروم.

با عجله به طرف در رفت و آن را باز کرد. در آستانه در شخصی با لباس عربی ایستاده بود. سید او را به اتاق دعوت کرد و او وارد اتاق شد و نشست. سید مهدی با نهایت ادب و احترام درحالیکه دستهایش بشدت میلرزید جلوی در دوزانو نشست و به زینالعابدین که متحیر ایستاده بود اشاره کرد که قلیان را بیرون ببرد. او هم حرف سید را اطاعت کرد و بیرون رفت. اما به خودش اجازه نداد که به اتاق برگردد و بداند این شخص کیست که سید بحرالعلوم با آن همه ابهت و هیبت پیش روی او اینقدر خودش را کوچک و حقیر مبیند و بوضوح میلرزد. چند دقیقه‌های با هم حرف زدند آن هم آهسته و با نجوا و با آنکه فاصلهای بین دو اتاق نبود، نمیشد فهمید چه میگویند تا اینکه آن شخص بلند شد. سید مهدی هم با شتاب از جا بلند شد. دست او را بوسید و او را تا جلوی در مشایعت کرد. زینالعابدین جلو آمد و دید که شتری جلوی در خانه خوابیده. سید مهدی با احترام میهمانش را سوار بر شتر کرد و شتر به راه افتاد. سید در را پشت سرش بست و به در تکیه داد. رنگش بشدت پریده بود و پیشانیاش خیس عرق بود. زینالعابدین بیش از این طاقت نیاورد، جلو رفت و پرسید:

— شما حالتان خوب است؟ اما جرأت نکرد پرسد او که بود و چه گفت.

سید مهدی سری تکان داد و گفت: بله خوبم. بیا این حواله را بگیر و برو نزدیکی کوه صفا. مرد صرافى آنجا دکان دارد. حواله را بهاو بده و بگو هرچه که در آن نوشته شده بهتو بدهد.

زینالعبدين حواله را گرفت. به خودش اجازه نداد با آن حالى که سید داشت بیش از این سؤالی بپرسد. فقط گفت: من خیالم راحت باشد؟ شما حالتان خوب است؟

سید که دهانش خشک شده بود و بزحمت حرف میزد با دست به طرف در اشاره کرد: بله... برو...

زینالعبدين فوراً از خانه بیرون رفت. تا کوه صفا راهی نبود. از دور دکان بزرگی دید که مرد میانسالی بر در آن نشسته بود. جلو رفت و سلام کرد و حواله را بهدست صراف داد و گفت: استادم این حواله را داده و گفته مبلغ آن را کامل و یکجا بدهید.

صراف از جا بلند شد. حواله را گرفت. به آن نگاه کرد و آن را بوسید و گفت: تنهایی؟

— بله تنها هستم.

— مبلغ این حواله را نمیتوانی به تنهایی ببری.

— منظورت چیست که نمیتوانم تنها ببرم.

— بین دستکم سه چهار نفر باربر میخواهم!

— من که سردر نمیورم.

— بالاخره میخواهی مبلغ این حواله را برای استادت ببری یا نه؟

— معلوم است که میخواهم.

— خب تو از عهده بردن این بار برنمیآیی همین.

— بار؟! مبلغ یک حواله را میخواهم ببرم. نیامدهام که پارچه و...

— برو سه چهار مرد توانمند خبر کن و معطل هم نکن. مبلغ حواله بسیار زیاد است.



زینالعابدین با تعجب به بازار مکه رفت تا چند نفر باربر پیدا کند، در راه ناگهان یاد حرفی که صبح قبل به سید زده بود افتاد و یاد حرف سید و مهمانی که به خانه آنها آمده بود...

باربری در یک گوشه در سایه دیوار کز کرده بود. زینالعابدین به طرفش رفت و گفت: پیداست از صبح باری گیر نیاورده‌ای که زانوی غم به بغل گرفته‌ای.

باربر جوان بلند شد و گفت: همینطور است.

— بیا برویم که کار پربرکتی برایت سراغ دارم. ولی نیاز به سه نفر باربر دیگر هم دارم. ولی پولی همراه ندارم که مزدت را بدهم. بار را که به مقصد رساندی پولت را میدهم.

باربر جوان با تعجب گفت: از بازار مکه بار سنگینی خریده‌ای و پول هم نداری؟ خیلی عجیب است.

— بین جوان ماجرای بار من، برای خود من هم عجیب است چه رسد به تو. ولی همین که گفتم پولی ندارم که به تو بدهم.

باربر بناچار پذیرفت و گفت: حرفی نیست مقصد که رسیدیم پول ما را بده. ولی بارت چیست؟

زینالعابدین خنده شیرینی کرد و گفت: از دکان صرافی برای خانه استادم پول میبرم!!

— پول؟! چهار باربر میخواهی که پول ببری؟

— بیش از این سؤال مکن و بیا برویم. دلم نمیآید استادم بیش از این منتظر بماند.

باربر جوان با کنجکاوی و اشتیاق به راه افتاد و سهنفر از دوستانش را هم خبر کرد و با هم به دکان صرافی رفتند. صراف تاحدی که آن چهار جوان قدرت داشتند پول آورد و در کیسه‌های بزرگی ریخت و روی دوش آنها گذاشت و آنها را روانه کرد.

جلوی در خانه بحرالعلوم، کیسه‌ها را بر زمین گذاشتند. زینالعابدین در زد. سید در را گشود.

زینالعابدین سلام کرد و گفت: مبلغ حواله این چهار کیسه پول بود که صراف داد تا خدمتتان بیاورم. ولی من مزد این باربرها را نداشتم که بدهم.

سید با چشمانی نمناک نگاهی به زینالعابدین و به کیسه‌های پول انداخت و مزد باربرها را داد. باربر جوان پول را که خیلی بیش از مزد و حش بود گرفت و گفت: آقا در تمام مدتی که در بازار مکه کار میکنم هرگز باری پر از پول نبرده بودم!

زینالعابدین خندید: بعد از این هم تا عمر داری نمیری!

مردان باربر خرسند و راضی رفتند و زینالعابدین در را بست و پولها را بزحمت به اتاق برد. سید بیآنکه حرفی بزند آماده رفتن به مسجدالحرام شد تا کار تدریس را شروع کند و زینالعابدین بیتاب از این سکوت پرمعنی سید رفت تا پولها را در جای مناسبی بگذارد...

زینالعابدین برای خرید مایحتاج خانه سید به بازار مکه رفت. مدتها بود که برای خانه چیزی نخریده بود و حالا که حواله پربرکت به دستشان رسیده آنها را بی نیاز کرده بود. اگرچه سید هرچه در خانه داشت یا به مهمان میداد و یا با فقرایی قسمت میکرد که او را به سخاوت و کرامت خوب میشناختند.

با خودش فکر کرد سری به آن صراف هم بزنم و پیرسم آن حواله از که بود. سید که یک کلام هم درمورد آن حرف نزده بود. به نزدیکی کوه صفا که رسید اول فکر کرد اشتباه آمده چرا که هرچه اطرافش را نگاه کرد اثری از دکان به آن بزرگی نبود. دکان دیگری باز بود که مردی بر در آن پارچه میفروخت. زینالعابدین جلو رفت و سلام کرد. مرد پارچه فروش جواب سلام او را داد و گفت: پارچه های خوبی دارم بفرما...

— برای خرید پارچه نیامدهام. صرافی در اینجا دکان داشت. من دیروز حواله ای داشتم و آوردم و او پول آن حواله را به من داد. مطمئن هستم نشانی را درست آمدهام.

— صراف؟! آن هم اینجا! من یک عمر است اینجا دکان پارچه فروشی دارم و هرگز صرافی در اینجا ندیدهام. در کنار دکان من هم که دکان این جوان خرمافروش است که...

زینالعابدین حرف او را قطع کرد و گفت

گزارشی از فعالیتهای کتابخانه و مدرسه تخصصی حضرت ولی عصر، علیه السلام (اصفهان) مقدمه

روبروی یکی از ورودیهای بازار قدیمی شهر اصفهان که بیشتر مدارس علمیه این شهر با دهها و صدها سال سابقه در آن قرار دارد تابلوی بزرگی با عنوان «کتابخانه و مدرسه تخصصی حضرت ولی عصر، علیه السلام» چشم نوازی می کند. با قدم گذاشتن در کوچه و پرس و جو از افراد می بینیم اینجا هم مثل دیگر جاهایی که منسوب به حضرت است بوی غربت عجیبی می دهد. محیط مدرسه و کتابخانه ظاهرش بیشتر به منزل مسکونی شباهت دارد و تابلوی کوچکی که چندان وضوحی هم ندارد بر سر در آن نصب شده است.

مجموعه شامل دو بخش است: اول مدرسه و دوم کتابخانه. برخلاف اکثر مدارس در حوزه های علمیه در این مدرسه سعی شده عمده فعالیتها و مطالعات روی بحثهای کلامی متمرکز شود، نه فقهی.

کتابخانه این مجموعه شامل چند بخش است: بخشی را کتب تخصصی راجع به حضرت مهدی، علیه السلام، تشکیل می دهد که حاوی بیش از ۱۰۰۰ عنوان کتاب چاپی و خطی، قدیمی و جدید به زبانهای فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی و... است و بخش دیگر را کتابهای مرجع که دربر گیرنده موضوعات مختلفی مانند تاریخ، رجال، فقه، تفسیر، حدیث و... است.

علاوه بر قسمت نوارخانه که شامل بیش از هزار عنوان کاست درمورد مباحث امام شناسی و مهدویت است، می توان یکی از بخشهای مهم کتابخانه را واحد انتشارات آن دانست که اقدام به احیاء و ترجمه و انتشار کتب و آثاری درمورد حضرت مهدی، علیه السلام، نموده است.

برای آشنایی بیشتر با این مجموعه پای صحبتهای صمیمانه حجهالاسلام والمسلمین سید محمود بحرالعلوم میردامادی بنیانگذار مجموعه نشستیم و از محضر ایشان استفاده کردیم که مشروح این گفت و گو تقدیم حضورتان می گردد. لطفاً بفرمائید مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر، علیه السلام، از چه زمانی و با چه انگیزه ای شروع به فعالیت نمود؟

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايه امير المؤمنين و الائمه، عليهم السلام، ظاهراً سال ٦٠ يا ٦١ با كتابى كه در دانشگاه پخش شده بود مواجه شدم، كه در آن نویسنده شطحيات حلاج را تفسيرهاى ماترياليستى كرده بود و مجموعاً محتوای كتاب رد اسلام و مكتب توحيد و مبانی تشیع بود و متأسفانه دشمنان اسلام و بعضاً دوستان نادان آن وقت این كتاب را نشر داده بودند. وقتی من با این كتاب مواجه شدم احساس كردم كه باید پاسخی بنویسیم و جوابی بدهیم. لذا خدمت امام، رضوان الله عليه، رسیدم كتاب را به ایشان نشان دادم، ایشان هم فرمودند: رد کنید! بعد با مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی، رضوان الله عليه، مطرح كردم. ایشان هم همینطور دستور دادند! با اشراف آیت الله العظمی آقای صافی گلپایگانی ما برای این كتاب ردیه ای فراهم كردیم به نام «دروغپردازی پشتوانه ماتريالیسم» كه در ده هزار جلد چاپ شد و در مراکز علمی و فرهنگی و حتی در خارج از کشور توسط آیت الله مرحوم آقای سعید طهرانی، قدس سره، پخش شد، خصوصاً جاهایی كه آن كتاب انحرافی و ماترياليستی پخش شده بود از آن تاریخ به بعد فكر نوشتن بخصوص در موضوع عقاید، موضوع دفاع از ولایت و امام زمان، علیه السلام، در بنده تقویت شد، بعد از آن كتابی نوشتیم به نام انتخاب برترین سیستم رد ماركسیسم به صورت مناظره كه این كتاب با تأیید آیت الله مصباح یزدی تجدید چاپ شده است. بعد هم كتابهای دیگری كه در زمینه امامت، ولایت، امام زمان، علیه السلام، برخی از كتب جدمان مرحوم میرداماد، قدس سره، مثل شرعه التسمیه راجع به حرمت تسمیه امام زمان، علیه السلام، شرح مقدمه، تقویم الايمان در ولایت امیر مؤمنان، علیه السلام، تعلیقه بر صحیفه سجادهیه منتشر كردیم. تا سال ٦٤ كه بنده از قم به اصفهان آمدم و عنوان كارمان مهدیه میرداماد بود. كارهایی كه انجام می دادیم بیشتر تحت این عنوان بود. بیشتر به كتب مرحوم میرداماد نظر داشتیم و احیاء این كتب سال ٧٢ بنده در قائمیه اصفهان دعای ندبه می خواندم و صبحهای جمعه در مجالس ندبه شركت می كردیم. تا اینکه احساس كردم كار درباره حضرت كم شده است. تشنه زیاد و آب كم است. در آن سال به فكرم رسید در رابطه با حضرت به طور تخصصی كارهایی نظیر جمع آوری كتبی كه راجع به حضرت است اعم از خطی و چاپی، فارسی و عربی و زبانهای دیگر و حتی كتابهایی كه علیه نوشته می شود داشته باشیم یا آنهایی كه علیه است بر آنها ردیه بنویسیم، آنهایی كه در راستای تشریح مبانی مهدویت است سازندگی دارند اگر خطی است چاپ بكنیم، اگر چاپ شده و مثلاً عربی است، ترجمه كنیم و یا به عكس و در این زمینه بنای كار را گذاشتیم. در آن وقت هنوز این مطلب به ذهنم نمی آید كه در جایی حتی در حوزه علمیه قم گفته یا پیشنهاد شده بود. وقتی من به آیت الله العظمی آقای صافی گلپایگانی پیشنهاد كردم ایشان خیلی استقبال كردند.

همینطور از اساتید دیگر بعضی از علما و مراجع دیگر، بحمدالله با تأیید خداوند متعال و عنایات حضرت صاحب، علیه السلام، و الطاف آقایان مراجع و علما شروع به کار کردیم. چند نمایشگاه کتاب در اینجا قرار دادیم با اینکه جای ما وسیع نیست. اما؛ نمایشگاه های خیلی خوبی از نظر کمی و کیفی برگزار شد و علمای اصفهان و اساتید حوزه و دانشگاه و نسل جوان از جمله آیت الله مظاهری به مدرسه آمده سخنرانی کردند. بحمدالله تا الان موفق بوده ایم به نشر بعضی از آثار، جمع آوری بیش از ۱۰۰۰ عنوان راجع به حضرت نوارخانه ای که آقایان تشکیل دادند از سخنرانی علما درباره امام زمان، علیه السلام.

تا به حال چه فعالیتهایی داشته اید و حوزه عملکردتان چقدر بوده است؟

هدف، هدف بلندی است، بنده در فکرم بوده و هست که یک کار جهانی بکنیم، یعنی پاسخگوی سؤالات و شبهات در کل عالم باشیم. عنوان مدرسه و کتابخانه تخصصی حضرت ولی عصر، علیه السلام، مدرسه اش جنبه عقاید دارد نه فقه و اصول چون اعزام مبلغ داریم از طرف آقایان مراجع مآذون هستیم وجوه سهم امام، علیه السلام، را دریافت کنیم و مبلغ اعزام کنیم به شهرهایی که محدودند و شیعه در اقلیت است. خوب این آقایان باید یک دوره ببینند، کلاس عقاید ببینند، بخصوص در بخش ولایت در بخش امام زمان، علیه السلام، اینجا مدرسه اش به این عنوان است. برای طبقه دانشجو همچنین کلاسهای سخنرانی داریم. از اساتید دعوت کرده ایم تا بحال از بسیاری از آقایان بهره برده ایم. خود بنده هم شبهای جمعه در اینجا جلسه دارم و بحثمان بحث امامت است و امام شناسی از دیدگاه قرآن و روایات و بحمدالله در استان یک مرکزی است شناخته شده و فراتر به طوری که از شهرهای مختلف و استانهای مختلف برای ما سؤال می فرستند، ما جواب می دهیم و مقالاتی که در برخی مجلات داده ایم از جمله مجله موعود چاپ شده است. از نظر بفعده خارجی با اینکه امکانات ما خیلی محدود است خود شما شاهد هستید که بعضی از محققان خارجی که به اصفهان برای تحقیق یا دیدن آثار باستانی آمدند، به این مرکز مراجعه کرده اند و بعد از بحث و صحبت بعضی از آنها اسلام آوردند از جمله آقای So-Miake که از ژاپن آمد، چند شب اینجا ماند. بعد از بحث و صحبت ایشان مسلمان شد. شیعه شد. از سوئد داشتیم و کشورهای دیگر. اخیراً آقای آمدند اینجا از ایتالیا که در ۱۹۹۵ میلادی یعنی حدود ۵ سال پیش مسلمان شده بودند در لندن شیعه شده بودند. خانم ایشان هم سنی بودند، شیعه شده بود و ایشان آمدند اینجا برای تحقیق درباب حضرت مهدی، علیه السلام، دو، سه شب هم میهمان ما بودند. سؤالی داشتند، ما جواب دادیم بحمدالله با امکانات کم هم داخل استان و هم در سطح کشور و هم از نظر بعد خارجی فعالیتهایی داشته ایم و داریم.

نتیجه و اثر فعالیتهای خود را چگونه می بینید؟

مهمترین نتیجه ای که ما در این چند سال از این مجموعه گرفته ایم این است که مبلغانی در اینجا آمده اند و بهره برده اند از کتب و دروس اینجا و اینها در منعکس کردن مبانی تشیع و مهدویت در بیرون خدماتی داشته اند که این را ما مهمترین محصول اینجا می دانیم. یعنی اینجا مبلغ ساز بوده است. چه آقایان طلاب و چه آقایان دانشجو، چه داخلی و چه خارجی. اینها مبلغ ولایت شده اند. مثلاً آقای عبدالرحمن العلی که جریانش سابقاً در مقاله «حیات بخشی حضرت مهدی» در مجله مسجد آیت الله انگجی تبریز با عکس چاپ شده است. ایشان با اینکه خیلی در تسنن تعصب داشت و فکرش وهابی زده هم شده بود و خیلی با تشیع مخالف بود، خودش می گفت من کتابهای دکتر تیجانی را آتش زده ام با چنین وضع و تعصبی ایشان سه ماه آمد اینجا و در جلسات ما شرکت کرد. در دروسی که ما داشتیم شرکت کرد، بعد از بحث و صحبت ایشان شیعه شد و یک جزوه و رساله ای نوشت به نام «موعظمتی لکل مسلم» که در آن جزوه از تشیع دفاع کرده است و در آن آیات قرآن و روایات را آورده، در رابطه با بحث مهدویت هم ما سه چهار روزی با ایشان کار کردیم، ایشان زیر بار نمی رفت، البته اصل موضوع را قبول داشت ولی تولد حضرت را منکر بود ولی بحث کردیم از کتب خودشان و بالاخره ایشان قانع شد.

مجموعاً چه محصولات و انتشاراتی تاکنون راجع به حضرت داشته است؟

اولین اثری که راجع به حضرت صاحب، علیه السلام، ما موفق شدیم نشر بدهیم کتابی است از مرحوم میرداماد، رضوان الله علیه، به نام شرعه التسمیه. روایاتی ما داریم در باب اینکه اسم حضرت را نبرید «م - ح - م - د» ناهیه است. نهی می کنند ما را از اسم بردن حضرت یک عده ای از مرحوم میرداماد استفتاء کردند که به نظر شما نام بردن حضرت چطور است؟ مرحوم میرداماد قائل به حرمت بودند. ایشان جواب می دهند که من حرام می دانم و مشکل است نام بردن حضرت. این فتوایشان مستند به روایاتی است که ناهیه است و به طور مطلق هم زمان غیبت صغری را شامل می شود و هم غیبت کبری را. ایشان مستدل صحبت می کنند یک بحث فقهی و ولایی به نام شرعه التسمیه. آیت الله العظمی آقای صافی گلپایگانی نظر داشتند که این کتاب چاپ بشود. ما هم این کتاب را در مشهد مقدس از کتابخانه آستانه گرفتیم. نسخه خطی این کتاب را با نظر جناب آقای استادی که از محققان و علمای بزرگوار هستند با اشراف و تحقیق ایشان چاپ کردیم. البته چون عربی بود و خواستیم برای فارسی زبانها هم مفید باشد. یک مقدمه ای مشترکاً با جناب آقای استادی به فارسی نوشتیم و تقریباً یک مقداری از اصل مطالب کتاب را در این مقدمه فارسی آورده ایم. این اولین اثر راجع به امام زمان، علیه السلام، است و بعد سه رساله درباره امام زمان، علیه السلام، از مرحوم علامه مجلسی، رضوان الله علیه، است که جناب آقای رجایی که از محققان و علمای بزرگوار قم هستند آقای حاج آقا مهدی رجایی که بسیاری از کتابهای قدما را ایشان تحقیق کرده اند و محقق خوبی هستند. تحقیق کرده اند و مقدمه ای که بنده نوشتم چاپ شده است. این دومین اثر راجع به امام زمان، علیه السلام، بعد دو جلد کتاب به نام در محضر دوست است که جلد اولش از آقای رجایی است که مجموعه ای است شامل ۴۰ تشرّف و دومی از بعضی دوستانمان در همین مرکز که هر دو را بنده بر آنها مقدمه نوشته ام و بعضی مقالاتی که فرستاده ایم برای بعضی مجلات مانند: حیات بخشی حضرت مهدی، علیه السلام، و برخی مقالاتی که مجله موعود چاپ کرده است و همچنین مقاله ای که کانون اندیشه به زبان فرانسه راجع به حضرت صاحب از بنده چاپ کرده اند.



برای آینده چه برنامه هایی درپیش دارید؟

ان شاء الله در نظر داریم جای وسیعتری پیدا کنیم و این مرکز وسعت پیدا کند هم از نظر جا و هم از نظر کار و تلاش. کلاسهای بیشتری بگذاریم بخصوص برای آقایان طلاب. یعنی آقایانی که طلبه اند و در حوزه درس می خوانند باید قبل از پرداختن به فروع به اصول پردازند. اصول اعتقادات یعنی کلام و طوری بشود که در برخورد با مکاتب مختلف بتوانند پاسخگو باشند. شبهات امروز و تهاجم فرهنگی و مسائلی که دارد. برای آقایان طلاب کلاسهای بهتر و بیشتر بگذاریم. برای دانشجویان کتابخانه مان وسعت بیشتری پیدا کند. وقت بیشتری برای خواننده قرار بدهیم. الان با توجه به جای کم و نامساعد، ما هنوز به آن هدف نرسیده ایم. نشر آثاری که مربوط به حضرت است و خطی است. اخیراً اثری از مرحوم آیت الله فقیه ایمانی پدر جناب حجهالاسلام والمسلمین آقای مهدی فقیه ایمانی که هم خودشان، هم پدرشان آثار خوبی راجع به امام زمان، علیه السلام، دارند یافته ایم که راجع به زیارت ناحیه است و خطی است. در نظر داریم این کتاب با اشراف خود آقای فقیه ایمانی چاپ شود. اینکه تنها در ایام نیمه شعبان جشن گرفته شود و چراغانی شود درست نیست، حق حضرت درست ادا نمی شود. باید یک تبلیغی بشود، ترویجی بشود مثلاً با عنوان دهه مهدویت که از دهم تا بیستم شعبان دهه مهدویت باشد، همانطور که دهه حسینی داریم (عاشورا) دهه آخر صفر مربوط به نبی اکرم و امام مجتبی، علیهماالسلام، دهه فاطمیه مربوط به حضرت زهرا، سلام الله علیها، دهه مهدویت داشته باشیم.

به عنوان آخرین سؤال بفرمائید با چه مشکلاتی از یکسو و چه برکات و عنایاتی خاصه از ناحیه حضرت مواجه بوده اید؟

ص: ۳۴



مشکلات که فراوان است ما از صفر شروع کردیم، از نظر مادی و حتی جا نداشتیم و مکانی که الآن هستیم منزل مسکونی خود ما بوده است که در اختیار این کار قرار دادیم و افتخار هم می کنم و حضرت هم عنایت فرمودند که ما حتی یک لحظه بیجا نشدیم و بحمدالله با واگذاری اینجا جای بهتر و مناسبتری پیدا شد. اما متأسفانه با کمی امکانات و بعضاً عدم امکانات مادی روبرو هستیم. امروز روزی است که باید دست افرادی که می خواهند کار کنند از نظر امکانات مادی باز باشد، تجهیزاتی که باید داشته باشند، لوازم و امور دیگری که بتواند پاسخگوی تهاجم فرهنگی باشد. بتواند نشر آثار و عقاید بکند در اختیار آنها باشد. البته دوستانی بوده اند که کمک کرده اند و می کنند در اصفهان ما عشاقی را سراغ داریم که اینها خدمتگزار حضرت مهدی، علیه السلام، هستند و بوده اند و به ما کمک کرده اند ولی متأسفانه با کمبود مواجه بوده ایم و هستیم، بخصوص در رابطه با اعزام مبلغ به اطراف، مثل زاهدان، بندرعباس، سیستان و بلوچستان، ایرانشهر بخصوص، مجموعاً کارها انجام شده بحمدالله کمبودها هم جبران شده و ان شاءالله جبران می شود.

اما برکات، برکاتی که فرمودید، من قبل از شروع کار تا تصمیم گرفتم، شبی خواب دیدم که از یک کوه بسیار بزرگی بالا می روم که خیلی بالا رفتن از این کوه سخت است، خیلی مشکل بالا رفتم تا رسیدم، نهایتاً به بالای کوه به آن هدف بعد از رسیدن یادم هست در عالم رؤیا سوره فجر خواندم از همان خواب فهمیدم که این کار، کار مشکلی است، کار سختی است، ولی نهایتاً به پیروزی می رسد. بعد هم این هدف ما که در سه رساله مطرح کرده بودیم و با بعضی دوستان شفاهاً مطرح کرده بودیم این را جاهای دیگر هم دنبال کردند، مسجد جمکران دنبال کردند و بحمدالله ان شاءالله داریم به پیروزی می رسیم. جمعاً چون کار، کار شخصی و فردی نیست. موفقیتهایی که مسجد جمکران کسب کردند بعد از کار ما شروع کردند اما بحمدالله موفق بوده اند. مجله موعود، مجله های دیگر راجع به حضرت جمعاً رسیده ایم به موفقیت.

## حافظ و مهدویت-۲

همانگونه که ذکر شد، مهدویت و نوید ظهور مصلح غیبی در اسلام بسیار قدیمی و ریشه دار است، لیکن نباید غافل بود که این امر اختصاص به شیعیان ندارد، بلکه این اعتقاد در میان عامه مسلمین وجود دارد و همچنین ادیان دیگر نیز ظهور آن حضرت را قطعی می دانند، ولی هر کدام، از این منجی، به گونه ای تعبیر کرده اند. حافظ درباره غیبت آن حضرت می گوید:

از دست غیبت تو شکایت نمی کنم

تا نیست غیبتی نبود لذت حضور یا در جای دیگر:

ای غایب از نظر به خدا می سپارم

جانم بسوختی و به جان دوست دارمت امام رضا، علیه السلام، درباره غیبت آن حضرت چنین می فرماید:

چهارمین فرزند من، خداوند او را در پشت پرده غیبت پنهان می سازد. تا وقتی که خود می خواهد. ۱.

در کتاب مجموعه زندگی چهارده معصوم آمده است: عارف نامی حافظ شیراز که به زیارت جان باهرالنور امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، تشرّف حاصل کرده است، شرایط زیارت حجت عصر را چنین وصف می کند:

در خرابات مغان نور خدا می بینم

این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

خواهم از زلف بتان نافه گشایی کردن

فکر دورست همانا که خطا می بینم استاد علی دوانی در کتاب شوق مهدی مطلبی را در مورد حافظ و حضرت مهدی آورده است:

در اشعار هیچ یک از شاعران بزرگ غیر از حافظ نمی بینیم که تا این حد ابیاتی مناسب با اعتقاد شیعیان درباره امام زمان، علیه السلام، آمده باشد و تقریباً کمتر غزلی است که بیتی یا ابیاتی از آن مناسب با وصف حال امام غایب از نظر نباشد.

لسان الغیب در غزلهای شورانگیز خود بارها سروده است:

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر

خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

اشکم احرام طواف حرمت می بندد

گرچه از خون دل ریش دمی طاهر نیست

عمریست تا به راه غمت رو نهاده ایم

روی و ریای خلق به یک سو نهاده ایم

ای خرّم از فروغ رخت لاله زار عمر

باز آ که ریخت بی گل رویت بهار عمر

ص: ۳۶

ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی

بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران

بگشای لب که فریاد از مرد و زن بر آید از اینها جالبتر اینکه حافظ نام «مهدی» را صریحاً آورده و از ظهور و نابودی «دجال» - مظهر ریا و تزویر و بدی و پلیدی - سخن گفته است:

کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل

بگو بسوز که «مهدی» دین پناه رسید! شباهت حضرت مهدی به پیامبران الهی در شعر حافظ

در حضرت نشانه هایی از پیامبران الهی وجود دارد که به احادیثی در این رابطه اشاره می کنیم:

مهدی قائم از نسل علی بن ابیطالب، علیه السلام، است که در اخلاق و اوصاف، شکل و سیما، شکوه و هیبت چون عیسی بن مریم است. خداوند به همه پیامبران هر چه داده، به او نیز داده، با اضافاتی.

همچنین در روایت دیگری از کتاب اثبات الرجعه فضل بن شاذان از امام صادق، علیه السلام، آورده است ۲:

هیچ معجزه ای از معجزات انبیاء و اوصیا نیست مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی مثل آن را به دست قائم، علیه السلام، ظاهر می گرداند تا بر دشمنان اتمام حجت کند. ۳

و در حدیث دیگری امام صادق، علیه السلام، می فرماید:

و در آن هنگام که آقای ما قائم، علیه السلام، به خانه خدا تکیه زده می گوید: ای مردم هر کس می خواهد آدم و شیث را ببیند، بداند که من آدم و شیث هستم و هر کس می خواهد نوح و فرزندش سام را ببیند، بداند که من نوح و سامم و هر کس که می خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل می باشم، و هر کس می خواهد موسی و یوشع را ببیند، من همان موسی و یوشع هستم، و هر کس می خواهد عیسی و شمعون را ببیند من همان عیسی و شمعون هستم و هر کس می خواهد محمد، صلی الله علیه و آله، و علی، علیه السلام، را ببیند من همان محمد و امیرالمؤمنین، علیهما السلام، هستم و هر کس می خواهد حسن و حسین را ببیند من همان حسن و حسینم و هر کس می خواهد امامان از ذریه حسین، علیه السلام، را ببیند بداند که من همان ائمه اطهار هستم، دعوتم را بپذیرید و به نزد من جمع شوید که هر چه گفته اند و هر چه نگفته اند به شما خبر دهم. ۴

احادیث فوق دلالت دارد که تمام صفات انبیا و ائمه، علیهم السلام، در وجود حضرت جمع است و چه خوش گفته اند: «آنچه خوبان همه دارند تو یکجا داری».

حافظ نیز این نکته را زیبا سروده:

حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مه روی

باز آید و از کعبه احزان به در آیی

یا:

گفتند خلاق که تویی یوسف ثانی

چون نیک بدیدم به حقیقت به از آنی ادامه دارد

ماهنامه موعود شماره ۲۶ پی نوشتها:

× برگرفته از کتاب دلبری برگزیده ام...

۱. بشاره الاسلام، ص ۵۱.

۲. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳. غیبت نعمانی، ص ۱۳.

۴. همان.

ص: ۳۸

در غیاب تو

ای که تفسیر نگاهت دریاست

باغ آینه چشمت زیباست

بر لب ت رود تبسم جاری است

سخنت زمزمه خوبی هاست

عارفان در نگهت حیرانند

کشف اسرار نگاهت رؤیاست

ما و چشمان تو هم پیمانیم

عشق و ایمان و خدا هم با ماست

دل پژمرده ما را دریاب

ای که تفسیر نگاهت دریاست رضا اسماعیلی آفتاب چشم تو

هر صبح با سلام تو بیدار می شویم

از آفتابف چشم تو سرشار می شویم

در چشمهای آبی ات ای تا افق وسیع

یک آسمان ستاره سیار می شویم

یک آسمان ستاره و یک کهکشان شهاب

بر روی شانه های شب آوار می شویم

روزی هزار مرتبه تا مرگ می رویم

روزی هزار مرتبه تکرار می شویم

فردا دوباره صبح می آید از این مسیر

چشم انتظار لحظه دیدار می شویم زنده یاد سلمان هراتی

**اگر آینه نبود...**

فرج الله (فردین) فکوری

بارها دیده بودمت

آنچنان که آب را در آب

و آسمان را در آبی

و سبز را در عشق.

غبار، آینه را تهمت بست

و گرنه

زمانف ما بی امام نیست.

ای سکوت بلند

گوشهایمان کر باد

اگر خاموشی ات را نشنویم.

کجائی که دیدارت محض است

ص: ۴۰

پاهایمان خشت است و دستهایمان بی تکلیف.

اگر می دانستم از کدام سمت می رویی

پیامبر گلها را وحی می دادم

تا گلها را به مقدّس ترین خاک بشارت دهد.

درختان برگ ریزان دوری تواند

و قرنهایست که ایستاده اند

تا جمالت را زانو زنند

شاخه ها سلامتی ات را هر لحظه در قنوت اند

بیابانها فراق ترا ترک خورده اند

و خروش می کنند دریاها اضطراب دوری ات را.

زمین آینه دار حضورت پوست

تا عظمت را بر کهکشانشان ناز ببرد.

چشمهایمان را فرشی ساخته ایم

تا هر چشمی گلی باشد بر قالی قدمهایت،

اگر که نیائی

گلها را آفت می گیرد

و زالوها به تخت می نشینند

شب ماه را می بلعد

و نور واژه ای می شود بی نور

پنجره ها دیوار می شوند



و بصیرت را اسیری می برند

ص: ۴۱

زنجیرها طویل می شوند و رودخانه ها پر سنگ.

اگر که نیائی

من گریه می کنم ای بزرگوار

من هرگز کودکی ام را نفروخته ام

من در غربت

چون طفلی بازی می کنم خیال ترا در کوچه های شهر،

ای نور مرا با توست گفتگو

که زالوها به تخت می نشینند

و شب ماه را می بلعد.

بلند نیست شب بی تو بودن

عمر ما کوتاه است

زبانمان چریف شیطان است

و گرنه دوست، نشانی ات را به ما می داد.

اگرچه کفشهایمان آلوده ست

ص: ۴۲

و ابلیس خشنود

اما بی نصیب باد، قلبی که بی تو آب خورد.

فراموشی هدیه دشمنان توست

تا بشریت را به خنده فریب دهند.

ما چراغانی می کنیم یادت را

تا پادشاه شهر کوران بداند

که چشمهایمان را فرشی ساخته ایم

تا هر چشمی چراغی باشد بر مقدم ظهور تو

و در چراغانی ات می زدائیم یاد خویش را.

هر روز روزف تولد توست

و هر که بی تو قدم زند

کوچه اش بن بست است

و مسیرش تب آلود.

اگر کسی نیست میان غلامانت که شعر بدوزد بر بلندای قامتت

من فدای تو می شوم،

هرچند، غلام تو خود معشوق شعر ماست.

کدام سقف

آسمان را سقفی نیست

ص: ۴۳

معمار تمنایت چنین خواسته است

تا فرشتگان هر روز

زمین را خیره شوند

تا ذکرشان قبول گردد.

اگر که دیر کنی

پرستوها بال می ریزند

و کرکس ها درختها را فتح می کنند

مارها تخم ریزی می کنند

زمستان طولانی می شود

و یتیمان بی پناه

اگر که دیر کنی

فرصت نمی دهند هوای صاف را

دود جای ابرها را می گیرد

و دیگر بغضی نمی ترکد

آب را می بندند

و زخم می شود احساس

درد زیاد می شود و بی دردی زیادت.

ای سکوت بلند

کلاغها هرگز، صدایشان رسا نخواهد بود

قناری ها هرچند در قفس



اما فناری اند

و کلاغها هرچند قشنگ تر

سیاه تر.

سکوت رساترین فریاد

و غیبت ازل را به ابد پیوند می دهد

ما در این میان

شمشیرت را به انتظار نشسته ایم

که حکم کنی

که دشمنانت را تیغ

و دوستانت را عشق.

محرابت کجاست

تا پیامبران اشارت کنند بشریت را به راستی.

منظومه ها قافیه باز نام تواند

کتابها نام ترا ورق می زنند و قلمها نام ترا در نوبتند.

در کدام مسجد نماز می گذاری

که دیربست کبوتران بی دانه مانده اند

و زیبا نشستن را تجربه نکرده اند.

عصمت خالف خاندان توست

و تو، خالف خاندان عصمتی،

پیچ زلف تو صراط المستقیم ماست



تو پیداترین گنج پنهان مائی

اگر آینه نبود فهم تو غیرممکن بود

غبار آینه را تهمت بست

و گرنه زمانف ما بی امام نیست.

اگر حیا نبود

می شکستند آینه ها هرچه زشت را.

تو روزه دار قرنهایی

و تنها کسی که بیشترین نماز را اقامه کرده است.

تو تنها شب نشین غم تنهائی خویشی

که غصه ات باران را آفرید

اگر که اشک ما گرانبهاست، به حرمت باران توست

و گرنه شوری اشکهایمان را دلیلی نیست.

ای بلند قامت

ظهورت قیامتی است

که خفاشها هرگز

تصور اینهمه روشنی را نخواهند داشت.

ص: ۴۶



اگر که دیر کنی

چراغها امیدشان تاریک می شود

و دستها گره می خورد بر زانوانف غم

خورشید به امید تو روشن است

و ماه به امید تو می چرخد

که شاید دیگر خوف را از یاد برده باشد.

ما بزرگتر از قلبمان می تیمم

چون تو، وارث آن ظهری که لاله ها

مشقف عشق کردند

و آغاز شد خشم ستارگان با سیاه چاله ها.

نگاه می کنی و می گذری

و ما همچنان

فرو می رویم گریبانف غفلت خویش را

تو کشف حقیقتی

تو آتش بس آشوبی

اشاره می کنی و تاریخ تمام می شود

سلام می دهی و می روی.

ص: ۴۷

محمد رضا دفزانی ای ابوالادیان! پس از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند.

این کلمات را امام در حالیکه عرق بر پیشانی مبارکشان نشسته بود خطاب به ابوالادیان که نامه های حضرت را به شهرها می برد فرمود.

ابوالادیان گفت: ای سید هر گاه این واقعه روی دهد، امر امامت با کیست؟ فرمود:

هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند او امام بعد از من است.

گفت علامتی دیگر بفرما، فرمود:

هر که بر من نماز کند جانشین من خواهد بود.

گفتم و علامتی دیگر، فرمود:

هر که بگوید در میان همیان چه چیز است، او امام شماست.

ابوالادیان گفت: مهابت حضرت مانع شد که بیرسم کدام همیان، پس بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته و برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل امام بلند شده بود.

چون به در خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر درب خانه نشسته و شیعیان بر او گرد آمده اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت خود می گویند.

پس من در دل گفتم: که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است، این فاسق کی اهلیت امامت دارد، زیرا که قبل از این او را می شناختم، شراب می خورد و قمار می باخت و تنبور می نواخت. پس وی را تعزیت و تهنیت گفتم، ولی هیچ از من سؤال نکرد، در این حال «عفقید» خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد: «برادرت را کفن کرده اند، بیا و بر او نماز کن.»

جعفر برخاست و شیعیان با وی برخاستند، چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم جنازه امام حسن عسکری، علیه السلام، کفن کرده و آماده است. پس جعفر به پیش ایستاد تا بر امام نماز گزارد.

چون دست فراز برد تا تکبیر گوید، طفلی گندمگون، پیچیده موی و گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و فرمود:

به کناری برو که من از تو برای نماز بر پدرم سزاوارترم.

همه نگاهها متوجه این طفل خردسال شد، رنگ از چهره جعفر پرید و متغیر شد. آن طفل پیش ایستاد و بر پیکر امام نماز خواند و آن حضرت را در کنار امام هادی به خاک سپرد و رو به من کرد و فرمود:

ای بصری جواب نامه ها را که با توست به من بده.

ص: ۴۸

پس آنها را به حضرت دادم و در خاطر خود گفتم: دو نشان از نشانه هایی که حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده، پس «حاجز و شاء» برای آنکه حجت بر جعفر تمام شود که او امام نیست گفت: آن طفل که بود؟ جعفر گفت: واللّه من او را هرگز ندیده بودم و نمی شناختم.

در این حال جماعتی از اهل قم وارد شدند و از احوال امام عسکری، علیه السلام، پرسیدند و چون دریافتند که حضرت به شهادت رسیده، پرسیدند: امر امامت با کیست؟ مردم اشاره کردند به سوی جعفر، آن گروه نزدیک رفته و به او تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: بگو چه مقدار نامه و اموال با ما هست؟ و بگو نامه ها از چه جماعت است و چه مقدار است تا به شما تسلیم کنیم.

جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می خواهند.

در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر، علیه السلام، و گفت:

با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی است که در آن هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی هست که تنها روکشی از طلا دارد.

آن جماعت نامه ها و مالها را تسلیم کردند و گفتند: هر که ترا فرستاده است که این نامه ها و مالها را بگیری او امام زمان است. آنگاه دانستم که راز همیانی که امام حسن عسکری فرموده بودند چیست؟

### راز بقای ایران-۳

قسمت سوم عنایات اهل بیت، علیهم السلام

علی ابوالحسنی (منذر)

راز بقای ایران چیست!؟

در پاسخ به سؤال فوق، نکات مختلفی به نظر می رسد که به مهمترین آنها اشاره می کنیم:

۱. مجاهدات و جانفشانیهای مردم شجاع و غیور این سرزمین به رهبری علمای دین و همیاری برخی از رجال مستقل سیاسی، که نهضتهایی چون نهضت مبارزه با قرارداد رویترا، نهضت تحریم تنباکو، نهضت عدالتخواهی منتهی به مشروطیت، رستاخیز ملت ایران در جنگ جهانی اول، نهضت ملی کردن صنعت نفت، و... انقلاب اسلامی اخیر از آن جمله اند.

۲. بهره گیران رندانه رجال سیاسی هوشمند (و احیاناً علمای دین) از تضاد سیاسی قدرتهای خارجی در جهت حفظ منافع و پیشبرد مصالح ایران و اسلام.

نقش آن مجاهدات ملی - اسلامی، و نیز این بهره گیریهای رندانه از تضاد قدرتهای خارجی، در خنثی کردن بسیاری از توطئه ها و تجاوزها، امری آشکار و انکارناپذیر است، و بی گمان بایستی آنها را نیک شناخت و برای بهروزی حال و آینده کشور، از درسها و عبرتهای بسیاری که در آنها نهفته است بهره جست.

امّا حقیقت این است که دو عامل فوق - با همه اهمیت و تأثیر تاریخی آن چنانکه باید، گره از معمای فوق نمی گشاید، زیرا اولاً، قدرتهای مزبور، به رغم تضاد منافع با یکدیگر، در محو اسلام و تشیع و سرکوبی ایران شیعه با هم وحدت نظر دارند و عملاً نیز در مواقع متعدد و بسیار حساسی نظیر جنگ جهانی اول و دوم با هم بر سر تجزیه ایران به توافق رسیده اند. و ثانیاً، در عرصه جنگ نابرابری که ملت و روحانیت این کشور با استعمار داشته اند، موارد مکرری پیش آمده است که قشون بیگانه قوه مقاومت آنان را بسختی درهم شکسته و به دلایل گوناگون داخلی و خارجی، سیر حوادث به شکست فاحش دولت و ملت ایران انجامیده است.

شکست سخت ایران از روسهای تزاری در عصر فتحعلیشاه، زخم زبانها را بناحق - متوجه فقههای صادر کننده حکم جهاد ساخت و سبب شد که شخصیتی چون سید محمد مجاهد (مرجع تقلید وقت شیعه) از فشار اندوه آن شکست و آسیب این زخم زبانها، جان باز و در حقیقت «دق مرگ شود». در جنگ جهانی اول نیز کسانی چون حاج آقا نورالله اصفهانی نه تنها نتوانستند جلوی هجوم قشون روسها را در حومه تهران و قم بگیرند، بلکه اصفهان نیز به دست ژنرال باراتوف افتاد و حاج آقانورالله ناگزیر از مهاجرت به نجف شد و آن گونه که سرپرسی سایکس در تاریخ ایران نوشته عناصر روسی و انگلیسی در اصفهان اشغال شده جشن و پایکوبی به راه انداختند. جای دوری نرویم، در همین جنگ تحمیلی عراق با ایران در سالهای اخیر نیز، که روحانیت در رأس قوای سه گانه کشور قرار داشت و ملت نیز گوش به فرمان رهبر قاطع و نستوه انقلاب بود، صدام (که به صورت «ید واحده» استکبار جهانی، و «نماینده مشترک» امریکا و انگلیس و روسیه و فرانسه و... اذنان آنان در کویت و عربستان و... عمل می کرد) توانست سالها بخشی از خاک کشورمان را اشغال کند و حتی پس از پایان جنگ نیز تا مدتی رجز بخواند و در پی تحمیل مطامع خویش به دولت ایران باشد (و معلوم نیست که اگر، به خیال تمهید مقدمات سلطه بر کویت، آن اراضی را به ما پس نمی داد و حتی با کشیدن منت، باب دوستی با ایران را نمی گشود و بعد هم آن گونه که دیدیم توسط دوستان و حامیان قبلی امریکایی و انگلیسی و کویتی و سعودی خویش تار و مار نمی شد، با ما که در موضع ضعف بوده و دوران نقاهت شدید پس از جنگ با صدام، و در حقیقت با استکبار جهانی، را می گذرانیدیم، چه می کرد؟!).

به هر حال، با همه آن مجاهدتها و جانفشانیهای ملت ایران و نیز بند بازیهای هنرمندانه رجال سیاسی این سرزمین، بفحرانها و طوفانهای سخت بسیاری پیش آمده که مردم ایران (از زبده و توده، و پیر و جوان) دست به آسمان برده و از سوز دل و عمق جان به درگاه الهی نالیده اند که:

اللّٰهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ... كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقَلَّةَ وَقَلِّهِ عَدَدْنَا وَشَدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرِ الزَّمَانِ عَلَيْنَا...

افزون بر این همه، پاره ای از این توطئه ها، دقیقاً در زمانی خنثی شده که ملت ایران اسیر چنگ دشمن بوده و امکان یا آمادگی تجهیز قوا و جنگ با خصم را نداشته است (نظیر توطئه تجزیه ایران بین روس و انگلیس در کمسیون سه جانبه منعقد در مسکو به سال ۱۳۲۴ ش، که غائله حزب دموکرات در آذربایجان جزئی از همان توطئه بود) بلکه گاه پایتخت از توطئه بی خبر بوده و خداوند «سبب ساز و سبب سوز»، هواپیماهای دشمن را در خاک طبس با طوفان شدید شن برخاسته از کویر یزد خاکستر ساخته است! در ماجرای خاکستر شدن هواپیماهای امریکایی در طبس (اوایل پیروزی انقلاب) مرحوم شهید دکتر سید رضا پاک نژاد، نویسنده معروف سفریفات کتابهای «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» و نیز «مظلومی گمشده در سقیفه» که آن زمان وکیل مردم یزد در مجلس شورای اسلامی بود، می گفت:

ناگهان ما شاهد برخاستن طوفانی از شن و خاک شدیم که با سرعت به سمت کویر مرکزی می رفت و پیرمردان کهنسال شهر می گفتند در ۷۰-۸۰ سال اخیر چنین طوفانی سابقه ندارد... و بعداً فهمیدیم که به سراغ هواپیماهای امریکایی در حدود طبس می رفته اند! (و سخن در این مقوله ها بسیار است).

پس باز باید پرسید: راز بقای ایران چیست؟ راز اصلی بقای ایران:

عنايات اهل بيت، عليهم السلام

حقيقت اين است که بايستی، در پشت همه علل و عوامل ظاهري - که به جای خود درست و صحيح هم هست - به دنبال علتی نهانی و ماورایی، و روشتر بگوئيم، دستی غیبی و معنوی و الهی بگرديم. و جالب است بدانيم که حتی برخی از سياستگران مطلع خارجی، که خود مدتها عهده دار وزارت خارجه یکی از قدرتهای بزرگ بوده و یا به هر حال بابسایاری از بند و بستها و قبض و بسطهای سياست جهانی آشنا و مرتبط بوده اند، در تحليل وضعیت شگفت انگیز «ایران اسلامی شیعه» بدینجا رسیده اند که یک نیروی غیبی دست اندرکار حفظ ایران است. سخن آقا خان محلاتی و تصدیق سازانوف (وزیر خارجه روس تزاری) در این باب خواهد آمد. چیزی که هست، آنان قضیه را به نحو کلی و مجمل مطرح ساخته، و مصداق آن را مشخص نکرده اند «ذلک مبلغهم من العلم و ما بلغوا معشار مما آتیناهم».

سرّ بقای ایران و دوام موجودیت آن، عمدتاً همان است که در مدخل بحث بدان اشاره کردیم: عنايات خاص پروردگار، به برکت اهل البيت، عليهم السلام، بویژه حضرت حجه بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - به ایران اسلامی شیعه!

در این باب، نقل داستانی شگفت از مرحوم آیهالله میرزا محمدحسین نائینی (استاد بسیاری از مراجع تقلید عصر اخیر همچون حضرات آیات عظام حکیم و خوئی و...)، سرآغازی خجسته برای بحث در باب این موضوع است:

می دانيم که در جنگ جهانی اول، کشور ما از همه سو مورد هجوم قشون متفقین (روس و انگلیس) و عکس العمل متقابل متحدین (عثمانی و آلمان) قرار گرفت و بویژه نیروهای ارتش تزاری به رهبری ژنرال باراتوف، برای رساندن خود به جنوب عراق و شکستن محاصره شدید قوای انگلیس توسط دولت عثمانی، تا قم و اصفهان بلکه تا حدود خانقین نیز پیش رفت. حضور قشون متجاوز اجنبی در خاک ایران، و کشتارهای فراوانی که از مردم مظلوم و غیور این سرزمین در جریان کشاکش مزبور صورت گرفت، همراه با قحطی و کمبود شدید ارزاق عمومی که خود داستانی دراز دارد، قلب همه عناصر شریف و مستقل این دیار را به درد آورده و شدیداً نگران اسلام و ایران و تشیع ساخته بود. مرحوم آیه الله نائینی نیز یکی از همین افراد بود که مشاهده وضع آسّیبار ایران و مردم مسلمان و شیعه آن در زیر چکمه صاحب منصبان ضد اسلام، آرام و قرار را از وی گرفته بود. یکی از وعاظ مشهور سابق تهران می گوید:

در دوران جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط قوای انگلیس و روس که حملات و هجومها به ملت شیعه اوج گرفته بود، مرحوم آیةالله العظمی نائینی، رحمهماالله، خیلی پریشان بودند و نگران از اینکه وضع به کجا خواهد انجامید. نکنند که این کشور محب و دوستدار امام زمان، سلام الله علیه، از بین برود و سقوط کند. در همین زمانها شبی به امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، متوسل می شود و در حال توسل و گریه و ناراحتی به خواب می رود و خواب می بیند که دیواری به شکل نقشه ایران، که شکست برداشته و خم شده و در حال افتادن است. در زیر این دیوار یک عده زن و بچه نشسته اند و دیوار دارد روی سر اینها خراب می شود.

مرحوم میرزا وقتی این صحنه را می بینند به قدری نگران می شوند که فریاد می زنند و می گویند که: خدایا این وضع به کجا خواهد انجامید؟ در این حالات، می بینند که حضرت امام عصر، ارواحنا فدا، تشریف آوردند و انگشت مبارکش را به طرف دیواری که خم شده و در حال افتادن بود گرفتند و آن را بلند کردند و دومرتبه سرجایش قرار دادند و بعد فرمودند:

- اینجا شیعه خانه ماست. می شکنند، خم می شود، خطر هست، ولی ما نمی گذاریم سقوط کند، ما نگهش می داریم.

داستان دیگر (که ناقل آن فقیهی بزرگوار و صاحب‌دلیل است که حوزه علمیه قم وی را علاوه بر فقاہت اعلا، به مراتب والای زهد و تقوی و صدق گفتار و کردار می شناخت) باز مربوط به همان دوران فتنه بارف جنگ جهانی اول است و ضمناً پرده از برخی جزئیات امر حمایت حضرت ولی عصر - عج - از استقلال ایران برمی دارد و نمونه ای از عملکرد «رجال الغیف» آن طبیب دوار را به دست می دهد.

مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری (فرزند مؤسس محترم حوزه علمیه قم) در یادداشت‌هایی که به مناسبت منبر خویش در ایام فاطمیه (قسمت شب پنجشنبه دوم جمادی الثانی ۱۳۹۲ق) مرقوم داشته اند، به مناسبت بحث از آیات ۳۳-۳۰ بقره:

اَفْذُ قَالَ رَبِّفَكَ لَفَلَمَلَاثِفَكَه افْنِي جاعفْلُ ففِي الازْضَف خَلِيفَه...

و استدلال بر ولایت و سلطنت الهی ائمه اهل البیت علیهم السلام بر جامعه بشریت با استناد به آیات مزبور، نوشته اند:

...قدر متیقن از دلالت آیه شریفه، به حسب ظاهر، این است که این خلیفه و جانشین، همان قدرت و توانایی الهی را - باذنه و اعطائه و قیمومیت - تا حدی که دخالت در تکمیل نفوس مستعده دارد دارا می باشد و در هر عصری به مصالح بندگان خدا قیام می کند؛ چه ظاهر باشد و حکومت ظاهری داشته باشد، یا ظاهر باشد بدون حکومت، یا آنکه از انظار نوع مردم غایب باشد.



ظاهر آیه شریفه این است که همواره یک جانشین باید در روی زمین باشد، برای اینکه کلمه خلیفه مفرد است و ظاهر این است که تالی آن علامت وحدت می باشد. مانند حق متعال، که یکی است، خلیفه او نیز یکی است. و اگر احتیاج به اعوان وانصار داشته باشد برای آن مقصدی که باید به جهت اراده حق متعال دنبال کند خود به حسب مصلحت که آن خود نیز متخذ از سرچشمه علم الهی است انتخاب می کند. چنانچه مسلم است که در این عصر، حضرت خلیفه الله الأعظم، اعوان وانصاری دارند که در مواقع مقتضی، به مصالح عباد و بندگان شایسته حق، که صلاحیت تکمیل دارند، قیام می فرمایند. داستان آقای دکتر شیخ حسن عاملی، که خودم در مشهد مقدس ملاقاتشان نموده بودم، یکی از داستانهای محکم و قابل استناد است:

سپس می افزایند:

جناب ثقه معتمد، آقای حاج سید عیسی جزائری که فعلاً در خرم آباد می باشند و از تلامیذ مرحوم والد استاد بودند، برای حقیر در مدرسه خان در قم نقل نمودند و جناب عالم جلیل نبیل صالح، جناب آقای حاج شیخ محمد صدوقی [= شهید محراب و امام جمعه معروف یزد] نیز سال گذشته، علی الظاهر به همین نحوی که می نگارم ذکر نمودند از آقای حاج اکبر آقا که ایشان اهل مشهد مقدس می باشند و سید ظاهر الصلاح و کثیرالعباده ای می باشند و علی الظاهر در حین کتابت در حال حیات می باشند.

اولی، از جناب حاج عباس خان آصف، که حقیر خود او را در مشهد مقدس ملاقات کردم و قصه را با او در میان گذاشتم، ایشان اصل قصه را تصدیق کردند ولی به واسطه کبر سن، بعضی از خصوصیات از یادشان رفته بود. و دومی، علی الظاهر از خود دکتر شیخ. غرض، سند اول: آقای جزائری از آصف از دکتر شیخ؛ سند دوم صدوقی از حاج اکبر آقا از دکتر شیخ، که تمام سلسله سندین را حقیر دیده ام و می شناسم و همه مردمان مورد اعتمادی بودند و می باشند. که دکتر شیخ گفت:

در جنگ بین الملل اول، که علی الظاهر از ۱۹۱۴ الی ۱۹۱۸ میلادی طول کشیده است، دولت ایران بیطرف بود و داخل جنگ نبود ولی قشونی در اختیار مجلس شورای ملی بود که نام آن ژاندارمری بود. این قشون علی الظاهر به تیپهای مختلف تقسیم گردیده و در مرزهای ایران مشغول محافظت بودند. از جمله قشونی در حدود ۲ هزار نفر در کوههای رضاییه، از تجاوز روسها به ایران جلوگیری می کردند که رئیس آن تیپ، ماژور فضل الله خان بود و طیب جراح قشون جناب آقای دکتر شیخ حسن خان عاملی بوده است.

ایشان شبی در همان کوهها [ای] اطراف رضاییه، که در آن وقت علی الظاهر ارومیه نامیده می شده است مشغول رسیدگی به مجروحین بوده اند و اینکه شب را اختیار کرده بودند برای این [بود] که روزها بیم زد و خورد و جنگ بود ولی در شب هر دو طرف به واسطه تاریکی از جنگ احتراز داشتند. در همان پیچ و خم درّه ها می بیند که یک نعشی، که علی الظاهر در آن حدود آن وقت از ترکه می ساخته اند مانند سبد، بر دوش ۲ نفر هست و مرد زنده ای در آن دراز کشیده است، نعش را جلوی دکتر به زمین می گذارند. خود آن مرد مستلقی [= خوابیده] به آقای دکتر می گوید که: تیری از طرف پشت، قسمت راست، وارد بدن شده است. حاجت من این است که این تیر را درآ [واری]. گفتم: این کار مشکلی است که در این شب نمی شود و وسایل بیشتر و مجهزتری می خواهد. گفت: مگر چاقو و سوزن و نخ نداری؟ گفتم: چرا. گفت: با چاقو پاره کن و پارگی را بخیه بزن. گفتم: طاقت تحمل درد نداری. گفت: دارم.



دکتر می گوید: گفتم می توانی روی سنگی که در آنجا بود و حکم صندلی را داشت بنشینی؟ گفت: آری. او را روی سنگ نشانیدند و پشت او طرف من بود، روی او خم بود به جانب زمین. من چاقو را کشیدم و قسمتی از پشت او را پاره کردم و تیر را درآوردم. دیدم ابداً ناله ای از او بلند نشد. من تصور کردم که قلب او ایستاده و مرده است. به طرف صورتش خم شدم، دیدم در حال حیات است و اشتغال به ذکر الهی دارد و زمین جلو روی او دارای تلالؤ و درخشندگی می باشد. خیلی به نظرم عجیب آمد. مشغول بقیه کار شدم و پشت او را بخیه زدم و او را در چادر مخصوص خوابانیدم.

روزها برای رسیدگی و پانسمان به چادرش می رفتم. فردای آن روز که رفتم، گفتم: تعجب کردم از اینکه هیچ ناله ای نکردی. گفت: این طبیعی است، مگر نشنیده ای که مولی امیرالمؤمنین تیر را در حال نماز، از بدن مبارکش بیرون می آوردند و ابداً اظهار تألم نمی فرمود؟ سرش این بود که توجه او به طور کامل متوجه حق بود و متوجه بدن خود نبود تا حس تألم نماید، و حس تألم متوقف بر توجه [به بدن و محل درد] است و بحمدالله این قدرت در من نیز می باشد.

دکتر گفت: این مرد کرد در نظرم جلوه [ای] بزرگ نمود. تا آنکه در همین ایام، دیده بانها خبر دادند که قشونی از طرف روسیه رهسپار است و به طرف مرز ایران در حرکت می باشد، تعداد آنها در حدود ۳۰ هزار است. این خبر را فقط ماژور دریافت کرد و به من نیز گفت و گفت کسی از افراد مطلع نشود؛ زیرا به طور غیرمنظم فرار خواهند کرد و ما به طور منظم عقب نشینی می کنیم بدون اینکه افراد نظامیها مطلع از واقع جریان شوند. من هم به کسی نگفتم جز به همین مجروح که برای اصلاح جراحی و پانسمان نزد او می رفتم و چون او مرد جلیلی بود و صاحب سر، به او گفتم.

پس از شنیدن، توجهی کرد یا گفت، توجه کردم و آنان مراجعت می کنند یا الساعه مشغول مراجعت می باشند (تردید از نویسنده این سطور است). من جریان را به ماژور گفتم، او گفت که این کردها مردمان دروغگو می باشند و حرفشان بی اساس است. ولی پس از چند ساعت، دیده بانها که با دوربین مراقب طرف دشمن بودند - خبر دادند که آنان مراجعت می کنند و به طرف مملکت خود رهسپار شدند یا اشتغال به این کار دارند (تردید از این جانب است).

علی‌الظاهر، دکتر می‌گوید پس از مشاهده این دو نیروی عجیب در این مردف به حسب ظاهر عادی، به او گفتم: شما که می‌باشید؟ گفت: ما چهار نفر هستیم که از اعوان حضرت خلیفها لله امام زمان هستیم و یک نفر ما فعلاً در پاریس است (مسلماً آقای صدوقی نقل کرد، و علی‌الظاهر آقای جزائری نیز نقل کرد، و علی‌الظاهر آقای جزائری نقل کرد که یکی دیگر در مراکش است) و من مأمور این حدود می‌باشم. گفتم: شما که چنین قدرتی داری، پس تصرفی کن که دولت روس بکلی مضمحل شود. گفت: ما تا حدودی که نگذاریم کشور شیعه پامال اجنبیان شود دستور داریم که اعمال نفوذ بکنیم و بیش از این حق نداریم. گفتم: شما می‌میرید و آلات قتل در بدن شما کارگر است؟ گفت: بله، از این لحاظ کاملاً ما یک موجود عادی هستیم. منتها، به محض اینکه ما مردیم، جانشین شخص متوفی از طرف ولی اعظم معین می‌شود و کارها معطل نمی‌ماند. گفتم: پس من، اگر گلوله را از بدن شما بیرون نمی‌آوردم می‌مردید، بنابراین من حق حیات بر شما دارم، شما باید در مقابل حق مذکور پاداشی به من بدهید. فرمود که، شما به مشهد مقدس رضوی، علیه السلام، می‌روید و من در آنجا شما را خواهم دید و حق شما را ادا می‌کنم ان شاء الله.

دکتر می‌گوید: پس از مدتی چند در مشهد بودم و در دستگاه جان محمد خان و او با قشون تهران، که اوایل رضا شاه پهلوی یا هنگام سردار سپهی او بود، در جنگ بود و من نیز جراح او بودم. شبی دنبال من فرستاد و گفت باید به فلان پاسگاه، که در چند کیلومتری شهر است، بروی و مجروحین را پانسمان کنی. شبی بارانی و سرد، درشکه‌ای هم برای من گرفتند و من تنها با اساس [کذا] جراحی که در کیف بود روانه شدیم. در بیابان هم کسی نبود و هوا هم تاریک و هم سرد و هم بارانی بود، و علی‌الظاهر می‌گفت که باد سرد هم می‌آمد. در این بین که درشکه در حال حرکت بود یکمرتبه مشاهده کردم که هوای لطیفی است و دو نفر نزدیک درشکه هستند که یکی از آنها همان کفرد سابق الذکر است.

او با رفیقش صحبت می کرد و می گفت: ایشان آقای دکتر شیخ می باشند و حق حیات بر گردن من دارد، وظیفه او این است که پس از رفتن به پاسگاه وانجام کار جراحی، شبانه به شهر مراجعت کند. چون همین امشب قشون از تهران می رسد و پاسگاه را به توپ می بندد و باید از کار جان محمد خان برکنار شود چون او مغلوب و منکوب خواهد شد. رفیقش گفت: پس به او بگو. گفت: او سخنان ما را می شنود. پس از این مذاکره وضع عوض شد و دیدم کسی در بیابان نیست و جز باد و باران و سرما و صدای شلّاغ [کذا] که درشکه چی به اسبها می زند، چیزی مشهود و مسموع نیست. به درشکه چی گفتم کسی را ندیدی؟ او گفت: کدام دیوانه در این حال در بیابان می آید؟! غرض، به گفته آن مرد عظیم کفر عمل کردم و همان طور شد که خبر داده بود. ۱

آن فقیه امین و وارسته، در یادداشت منبر فاطمیه دوم ۱۳۹۸ ق. نیز، به مناسبت تفسیر سوره کوثر واقامه دلایل متعدد بر اینکه مقصود از کوثر در این سوره وجود نازنین صدیقه طاهره، سلام الله علیها، است، می نویسند:

...چه کسی می توانست تصور کند از ذریه وجود پربرکت او، یازده حجت خدا به وجود خواهد آمد که یکی از آن [ها] سالهای متمادی مقام خلافت الهی را دارا می باشد و به قدرت معنوی خدا، باذن تعالی، زمین و موجود بشری را اداره می نماید و اوامر غیبی حق متعال را به وسیله یا بدون وسیله اجرا نموده و مستعدین را به کمالات لایقه خود می رساند. همین الان بنده در نظر دارم موردی را که از اولاد علماست و پدر او موقع رفتن از دنیا الحق والانصاف یک شاهی از سهم مبارک امام برای آنان نگذاشت و با امام خود لااقل در آن موقع با کمال صداقت و امانت رفتار نمود. امام، علیه السلام، برای بعضی از فرزندان آن مرحوم در مواقع اضطرار مستقیماً وجوه ارسال می فرمود و مراقب این جزئیات می باشد. بیش از این پرده برداری علی الظاهر مصلحت نیست. در این دو جنگ بین المللی که در مدت عمر ما واقع شد که دنیا را آتش [فرا] گرفت حتی بلاد اسلامی سنّی نشین، مملکت ایران - که مفتخر به اسم تشیع و پیروی از مکتب اهل بیت است - آرام بلکه برای آنان بسیار خوب بود. یعنی منافع مادی جنگ به جیب آنان رفت بدون آنکه دود این آتش به چشمشان برود. برای اینکه مشهود گردد که ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، که یکی از ذریه کوثر است، چگونه مراقب وضع ایران بوده است در جنگ بین المللی گذشته داستان متقن السندی را حقیر در منبرهای سال ۱۳۹۲ گفتم و در نوشته مربوط به آن درج نمودم.

بیش از این با خلق گفتن روی نیست

بحر را گنجای اندر جوی نیست

کلم الناس علی قدر العقول

عیب نبود، کان بود کار رسول

حجه الاسلام والمسلمين حاج شيخ اسماعيل نمازی شاهرودی (از علمای کنونی مشهد، و اخوی مرحوم حاج شيخ علی نمازی معروف نویسنده آثار و تألیفات ارزشمندی چون مستدرک سفینه البحار) از کسانی است که در سال ۱۳۳۶ شمسی، در مسیر بازگشت از سفر حج، به محضر حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، مشرف شده و ساعاتی چند را، همراه با همسفران، در خدمت آن حضرت گذرانده است.

داستان این تشرّف، که طولانی و بسیار جالب و شنیدنی است، خوشبختانه از زبان خود ایشان در سالهای اخیر در نوار ضبط شده (نوار مزبور، در آرشیو راقم این سطور موجود است). اجمال داستان آن است که ماشین آنها راه را گم می کند و آن قدر در بیابانها سرگردان می شود تا بنزین آن تمام شده و در میان رملها متوقف می گردد. در نتیجه این حادثه، همگی دل بر مرگ می نهند و حتی قبر خود را حفر می کنند و با توصیه آقای نمازی، از اعمال گذشته خویش توبه کرده و ملتجی به ساحت قدس حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، می شوند. در خلال توسل و انقطاع مطلق، حضرت به صورت عربی همراه ۷ شتر پر از بار و آذوقه به صورت خلق الساعه بر آنها تجلی می کند و راه را به آنان نشان می دهد. آنها بسیار خوشحال ولی از ترس سرگردانی مجدّد وی را به قرآن قسم می هند که تنهایشان نگذارد. حضرت می پذیرد و آنها را سوار همان ماشینف بی بنزین می کند! طی چند ساعت به جزیره مرز بین عربستان و عراق رهنمون و در آنجا ناگهان از نظرها غایب می گری پی نوشت ها:

۱. مرحوم آیت الله حائری به دنبال مطلب فوق نوشته اند: «داستان تمام شد و ممکن است در بعضی از خصوصیات، که مضرّ به اصل مقصود نیست، زیاد و کمی شده باشد، ولی حتی الامکان مراقبت شده است و ممکن است آقای جزائری یا آقای صدوقی اشتباهاتی داشته باشند، از آن جمله شاید جان محمدخان نباشد و کلنل محمدتقی خان باشد، ولی اصل داستان محکم و قابل استناد است، وهو الموقّق».

۲. پایان اظهارات آقای موسوی تهرانی.

گر ماه من بر افکند از رخ نقاب را  
بفرقع فرو هفلد به جمال آفتاب را  
گویی دو چشم جادوی عابد فریب او  
بر چشم من به سحر بیستند خواب را  
اول نظر ببرد ز دستم عنان عقل  
وان را که عقل رفت چه داند صواب را  
گفتم مگر به وصل رهایی بود ز عشق  
بی حاصل است خوردن مستستی آب را  
دعوی درست نیست گر از دست نازنین  
چون شربت شکر نخوری زهر ناب را  
آتش بیار و خرمن آزادگان بسوز  
تا پادشه خراج نخواهد خراب را  
«سعدی» نگفتمت که مرو در کمند عشق

تیر نظر بیفکند افراسیاب را

سعدی

سالها پس از صعود عیسی، علیه السلام، بر آسمان (حدود سال ۵۸۲ میلادی) راهبی به نام «سرژیوس ۱» در مسیر شام در ناحیه بصری (بوصرا) به عبادت و ارشاد نصرانیان اشتغال داشت، او در کتب مقدس آیین خویش خوانده بود که پیغمبر آخرالزمان و منسوخ کننده تورات و انجیل در سن کودکی با کاروانی از شهر بصری عبور خواهد کرد و از آن دیر مقدس نیز خواهد گذشت. مهمترین علامتی که سرژیوس را اندیشمند ساخته بود مطالعه بشارات مندرجه در کتب انبیاء سلف بود، مخصوصاً ابری که بر وجود مقدس رسول خداوند بزرگ، خالق کائنات سایه افکن از گرمای خورشید آتش افشان خاوری است.

«سرژیوس» با خود می گفت و می اندیشید اگر چنین ابری با کاروان در این فصل غیربارانی دیده شود به راز بزرگ جهان پی برده ام. خداوند یکتا رسول خود را تعیین فرموده است و من او را شناخته ام. خبر به او رسید که کاروانی به مقصد شام در راه است، «سرژیوس» بر بام کلیسا برآمد و با بی صبری به کرانه های دور چشم دوخت. کاروان نزدیک می شد، ولی «سرژیوس» ابری به چشم نمی دید، باد شدید می وزید و او با خود اندیشید حتماً باد ابر را ناپدید کرده و رانده است. بناگاه دید تیزبینش نقطه سفیدی را از دور بر فراز کاروان مقدس مشاهده کرد که وزش باد اثری در تلاش آن ندارد. این قطعه ابر به سان چتری شیرگون بر بالای سر محمد، صلی الله علیه و آله، سایه افکنده بود و با قافله حرکت می کرد و مانع تابش آفتاب بر آن جمال یزدانی بود.

«سرژیوس» که نقاش ماهری بود پس از ملاقات با رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، سیمای ملکوتی آن حضرت را ترسیم نمود. در این تابلو که یک سند تاریخی مهم است و هم اکنون در موزه رم موجود است ابری شیرگون به شکل چتر سایه بان و بسیار جلی اثر قلمی «سرژیوس» به چشم می خورد. این ابر مقدس فقط در دوران کودکی حضرت محمد، صلی الله علیه و آله، در نخستین سفر به شام سایه افکن بوده است. پی نوشتها:

×. به نقل از محمد رسول الله، ذبیح الله قدیمی رضوانی، شرکت سهامی افست، ۱۳۵۸، ص ۱۵۹.

۱. Sirgius

ص: ۶۰



بسم الله الرحمن الرحيم و لا- حول و لا- قوه الا- بالله العلي العظيم حسبنا الله و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير و الصلاه و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين واللغته الدائمة الابدیه على اعلانهم من الآن الى يوم الدين. یکی از آیاتی که تأویل و تفسیر شده به وجود حضرت بقیه الله الاعظم، سلام الله علیها، آیه ۱۵۹ از سوره نساء است. آیه شریفه این است:

أن مفن اهل الكتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیامه یكون، علیهم السلام، شهیداً. آیه شریفه می فرماید:

هیچ فردی از اهل کتاب نیست مگر آنکه قبل از مردنش ایمان می آورد و حق را می پذیرد. یعنی تمام اهل کتاب و پیروان ادیان باطله اعم از یهود و نصاری، مجوس و زرتشتی ایمان می آورند. یعنی موقعی که انسان عمرش تمام شد و آن مأمور الهی برای قبض روحش آمد اشاره ای می کند و به دنبال آن تمام اعضا و جوارح فرد از حرکت می افتند. در آن موقع چشم بصیرتش باز می شود و حقیقت را می فهمد که اگر اهل الله باشد با شوق و شعف به آن طرف پرواز می کند و اگر جنایتکار و جانی باشد از رفتن می ماند و می خواهد توبه کند. مثلاً یهودیان که نعوذ بالله می گویند حضرت عیسی ولد الزناست به اشتباه خودشان پی می برند. یا نصاری که می گویند حضرت عیسی پسر خداست حق را درک می کنند و می فهمند اشتباه کرده اند، لکن فهمیدن حق و ایمان آوردن به آن در این موقع فایده ندارد و توبه اگر تا قبل از کشف حجب باشد درست است ۳ اینها که به حضرت موسی و حضرت عیسی و نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، ایمان آوردند این ایمانشان بی نتیجه و بی فایده است که البته خود حضرت عیسی و حضرت موسی بر ایمان اینها شاهدند. اما تأویلی که درباره این آیه شده این است و اینطور معنی کرده اند که هیچکدام از اهل کتاب از یهود و نصاری نیستند مگر اینکه قبل از موت حضرت عیسی به ایشان ایمان می آورند. یعنی قبلاً ضمیر «به» را به یهود و نصاری برگردانیم اما الآن به حضرت عیسی. در هفت یا هشت تفسیر که نگاه کرده ام همه اینگونه معنا کرده اند. این چه وقتی است که تمام یهود و نصاری و مجوس قبل از فوت حضرت عیسی به ایشان ایمان بیاورند؟ در روایات متعدد داریم موقعی که حضرت بقیه الله روحی له الفداء خروج می کند حضرت عیسی از آسمان بر ایشان نازل می شود ۴ و با حضرت بیعت می کنند و به ایشان ایمان می آورند و پشت سرشان نماز می خوانند و ۵، ۶. در آن زمان که حضرت عیسی از آسمان نازل شدند می فرمایند: من یک نفر در بغداد امام جمعه اهل سنت بود از این سنی های متعصب بود و به شیعه ها بد می گفت. طبع شعر بسیار عالی هم داشت. قصیده ای به عربی بر علیه شیعه ها گفته بود و امام زمان، علیه السلام، را مسخره کرده بود عیسی هستم کجا پسر خدا هستم؟ ابداً چنین نیست و شما اشتباه کرده اید. در این زمان همه بر می گردند و ایمان می آورند. یهود هم تماماً منفعل می شوند، خلاصه تمام اهل کتاب در محضر حضرت بقیه الله الاعظم، سلام الله علیه، به حضرت عیسی ایمان می آورند. روایتش را خدمتان عرض کنم البته این روایت را در تفاسیر نقل کرده اند و من در کتب روایی ندیده ام. نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، فرمودند:

کیف انتم إذ أنزل فیکم ابن مریم و إمامکم منکم؟ آن موقعی که حضرت عیسی بن مریم از آسمان نازل بشود و در محضر امام زمان، علیه السلام، بیعت کند شما در چه حالی هستید؟ که این روایت ذیل همین آیه شریفه نقل شده است. روایت مفصل دیگری را امروز در دو سه تفسیر دیدم که نقل کرده اند. ابن شهر آشوب می گوید دیدم حجاج خیلی ناراحت است. گفتم چرا شما ناراحتید؟ گفت از این آیه که درست سیاقش را نفهمیدم در حالیکه من تمام یهود و نصاری را گردن می زنم. به او

گفتم نه این معنایی که فهمیده ای برخلاف معنای اصلی بوده و معنایش این است که موقعی که حضرت عیسی بن مریم از آسمان به زمین آمد هیچ یهودی و نصرانی نیست مگر اینکه به ایشان ایمان می آورد و حضرت عیسی بن مریم تمامشان را تحویل حضرت بقیه‌الله، سلام الله علیها، می دهند و آنها هم تماماً با امام زمان، علیه السلام، بیعت می کنند و ایمان می آورند. یکدفعه گفت: تو این را از کجا معنی کردی و از کجای آیه این معنا را درآوردی؟ گفتم امام محمد باقر، علیه السلام، این مطلب را به من فرموده، بعد حجاج گفت:

والله جنت بهامن عین صافیه. این مطلب را که گفتمی به خدا قسم از چشمه زلال و صاف و گوارا برداشته شده است.

و هرکس این معنا را نمی تواند درک کند و از این آیه استفاده کند. بعد می فرماید:

ص: ۶۱

و يوم القيامة يكون، عليهم السلام، شهيداً.

اینجا حضرت مسیح برای اهل کتاب شاهد است که این عقاید خرافی که داشتید برخلاف واقعیت بود. آیات قرآنی قبل و بعد از این آیه و خود این آیه شریفه نسبت‌هایی را که به حضرت عیسی بن مریم می‌دهند نفی می‌کنند. درباره این آیه تا اینجا کافی است. حالا داستانی را محض تبرک راجع به حضرت بقیه‌الله، سلام الله علیها، عرض می‌کنم، هرچند شاید این داستان را مدتی قبل گفته باشم؛ لیکن چون مفید است باز خدمتان عرض می‌کنم. آشیخ محمد کوفی داستانهای متعددی داشتند که حالا- این یکی به ذهنم آمد بگویم که قصه آقای میرجهانی است و اسمی هم از ایشان برده شود - خدا ان شاء الله ایشان را رحمت بکند - ایشان در حدود پنجاه، شصت سال قبل از این در نجف نویسنده مرحوم آسید ابوالحسن مدینه ای بودند. خود ایشان داستان را نقل کرده اند که من نجف خدمت آسید ابوالحسن بودم و کاغذهایی که می‌نوشتیم نامه های آسید ابوالحسن بود. یک نفر در بغداد امام جمعه اهل سنت بود از این سنی های متعصب بود و به شیعه ها بد می‌گفت. طبع شعر بسیار عالی هم داشت. قصیده ای به عربی بر علیه شیعه ها گفته بود و امام زمان، علیه السلام، را مسخره کرده بود که شیعه ها جمع می‌شوند و درون زیرزمین می‌روند و می‌گویند امام زمان، علیه السلام، اینجا پنهان شده است و گریه و دعا می‌کنند و امام زمان را هم پیدا نمی‌کنند. خلاصه شیعه ها را شدیداً به این سبک دست انداخته بود و آن را روی کاغذ چاپ و منتشر کرده بود. یکی از این کاغذها به دست آسید ابوالحسن رسید و ایشان گفتند: «الباطل يموت تبرک ذکره» او را به حال خودش ولش کنید او دیوانه است. اگر بخواهیم دنبالش را بگیریم بزرگ می‌شود و به صلاح نیست. یک روز که نشسته بودم نامه ای از حجاز آمده بود، باز کردم دیدم بحرالعلوم مدنی که یکی از علمای اهل سنت بود همین کاغذ را که به دستش رسیده بود گذاشته بود داخل پاکت و یک نامه هم نوشته بود که آسید ابوالحسن شمائی که رئیس مذهب شیعه هستید جواب این اشعار را بده و بگو امام زمان شما کجاست؟ خود ایشان به من گفتند من نامه را خواندم و ناراحت شدم. بلند شدم و نامه را به آسید ابوالحسن دادم و ایشان نگاه کردند. گفتم آقا چه کنم؟ گفتند برای بحرالعلوم مدنی بنویس که بیا تا امام زمان، علیه السلام، را نشانت بدهم، من بلند شدم و به اتاق خودم آمدم و گفتم این چه حرفی است؟ او یک آدم عادی نیست و رهبر مثلاً صدها هزار نفر در حجاز است. به او بگویم بلند شو بیا اینجا تا امام زمان، علیه السلام، را نشانت بدهم و اگر آسید ابوالحسن نتواند نشانش بدهد دیگر برای شیعه چیزی نمی‌ماند. داماد و پسرشان آمدند و جلسه گرفتیم، جریان نامه و جواب ایشان را به آنها گفتم. گفتند نه، بنویس. شب که شد چهار پنج نفری رفتیم خدمت آقا و نشستیم، دوبرتبه گفتم آقا این نامه را که ملاحظه فرمودید؟ - بله نامه را دیدم.

- جوابش را چه بنویسم؟ فرمودند: مگر نگفتم؟ بنویس که بلندشو بیا نجف تا امام زمان، علیه السلام، را نشانت بدهم. هیچکس دیگر حرفی نزد. همه بلند شدیم، آمدیم و گفتیم آقا قاطع است بنویس. برداشتیم و نوشتیم که آقای فلان و با آن آداب و القابی که بود شما تشریف بیاورید نجف تا امام زمان، علیه السلام، را به شما نشان بدهیم. نامه را داخل صندوق پست انداختیم. یک ماه و نیم، دو ماه که گذشت داشتیم نماز مغرب را داخل صحن پشت سر آسید ابوالحسن می خواندیم که یکی از خدمه آمد و گفت: آقای میرجهانی. گفتیم: بله. گفت: دو نفر از حجاز به نام بحرالعلوم و پسرش آمده اند و می خواهند خدمت آسید ابوالحسن برسند. وقتی این را شنیدم مثل این بود که یک ظرف آب سرد روی سرم ریخته باشند که دیدی چه شد؟ بالاخره اینها آمدند. دویدم و به آسید ابوالحسن همان بین دو نماز گفتم آقا مدنی ها آمده اند. فرمود کی گفت؟ گفتیم: این خادم می گوید در خانه ام هستند. گفتند: صبر کن نماز تمام بشود. به او گفتیم: فرمودند نماز که تمام شد می رویم دیدنشان. خادم دوید و من هم خانه خادم را بلد بودم، رفتیم و وارد خانه شدیم. دیدیم بله یک پیرمردی است و جوانی هم که پهلویش نشسته آمده اند. دست آقا را بوسیدند آنجا نشستیم و بعد از تعارفات آقا فرمودند فردا شب برای شام به منزل ما بیائید. بحرالعلوم مدنی گفت: آقا شما مرا شرمنده کردید من می خواستم خدمت شما برسم. فرمودند: نه شما زائرید «الزائر یزور و لا یزار». ما باید به زیارت شما بیایم و فردا شب شما بیاید مهمان من هستید. گفتند خیلی خوب. شام را خوردند و بقیه که رفتند دامادشان و پسرشان و من و بحرالعلوم و پسرش ماندیم. آقا خادم را صدا زد که چراغ را روشن کن. آن موقع که برق نبود. چراغ را روشن کرد. آقا به بحرالعلوم و پسرش گفتند شما بلند شوید. بلند شدند. آسید ابوالحسن جلو و آن دو نفر هم از عقب از خانه بیرون رفتند. آقای میرجهانی گفتند من و پسر و دامادشان به دنبال آنها راه افتادیم. آقا گفتند: شما ابداً حق ندارید بیاید برگردید. گفتیم آخر آقا شما در این شب تاریک کجا می روید؟ گفتند به شما مربوط نیست و برگردید و همه ما را برگرداندند. به درون خانه آمدیم و دیگر جرأت نداشتیم برویم، نشستیم و منتظر اینکه حالا- چه می شود. نمی دانستیم کجا رفتند. حدود سه ساعت که طول کشید دیدیم در می زنند. بلند شدیم، من دویدم و در را باز کردم، دیدم آسید ابوالحسن خیلی منقلب است. وارد شدند وقتی بحرالعلوم به داخل آمد به او گفتیم آقا چطور شد؟ گفت: «استبصرنا شیعنا» ما شیعه شدیم. گفتیم حضرت را دیدید؟ گفت: آری، حضرت را دیدم. ما به دست آقا شیعه شدیم. او منقلب شد و شروع کرد به گریه کردن. پسر ایشان را کنار کشیدم و گفتیم شما جریان را بگو که چه شد؟ گفت: واللّه سید جلو بود و همینطور می رفتیم به قبرستان وادی السلام رسیدیم. وادی السلام خیلی بزرگ بود. به وسطهای آن رفتیم که مقامی است به نام مقام امام زمان، علیه السلام، بنده زیاد آنجا رفته ام و کشف و کرامات زیادی در آنجا دیده شده است. گفت موقعی که رسیدیم مانند باغ بود، دیواری گلی داشت. آقا چراغ را از خادم گرفتند و گفتند شما حق ندارید بیاید داخل. همین جا بیرون بایست، گفت بیرون ایستاد. آسید ابوالحسن و من و پدرم به داخل رفتیم، یک چاهی در آنجا بود. آقا عبایش را کنار گذاشت و آب کشید و آن را به دور از چاه برد و وضو گرفت و به پدرم گفت وضو بگیر! گفت من وضو دارم خودشان چراغ را گرفت و دم مقام رفتند که وسط آن محوطه است. به من هم گفتند شما هم حق ندارید بیاید داخل. همین جا بایست. مقام امام زمان، علیه السلام، دو اتاق تو در توی گلی است، می گفت آسید ابوالحسن به داخل مقام رفت و پدرم هم به دنبالش. من هم گوش می دادم که ببینم آیا وحی است؟ در بیابان کسی نبود دیدم آنجا نماز خواند و صدایش را می شنیدم، بعد از اینکه نمازش تمام شد دیدم صدای یابن الحسنش بلند شد که یابن الحسن یابن الحسن و این جمله به گوشم رسید که آقا من به ایشان قول داده ام که شما تشریف بیاورید. آبروی من پیر مرد را نریزید. یکدفعه دیدم که مثل این است که خورشید داخل مقام طلوع کرده باشد. مثلاً نیم دقیقه ای که طول کشید پدرم جیغ و ضجه ای کشید و دیگری خبری از او نشد. آسید ابوالحسن صدا زد فلانی. گفتیم بله،

گفت بیا پدرت را به هوش بیاور. دویدم، دیدم پدرش غش کرده است، او را به هوش آوردم، تا به هوش آمد به پاهای آسید ابوالحسن افتاد و شروع کرد به بوسیدن و گفت: مقامات و آثار و شرایط شیعه را به من بیاموز. می گفت که آنچه را وظیفه بود یادش دادند و بلند شدیم و آمدیم. شیعه شده ایم از دوستان امیرالمؤمنین، علیه السلام، شده ایم. امام زمان، علیه السلام، محیط به عالم وجود است به جان خود امام زمان قسم الآن هر کس هر جایی نشسته و هر جایی هست امام زمان او را می بیند و از نیت‌های همه ما باخبر است. خدایا قَسَمَت می دهیم به حق محمد و آل محمد این سال را آخرین سال غیبت کبرای امام زمان، علیه السلام، قرار بده، چشم‌های آلوده ما را به جمال منورش روشن بفرما. خدایا قَسَمَت می دهیم به حق محمد و آل محمد و به حق فرق شکافته امیرالمؤمنین، علیه السلام، که باران رحمت را بر ما بیاران.

. چهار ملک از میلیاردها و میلیونها ملائکه خدا مقربند که حضرت عزرائیل علیه الصلاه والسلام یکی از آنهاست و این بزرگوار خیلی فوق العاده است، حتی شاید بتوانیم بگوئیم که مقدم بر حضرت اسرافیل و جبرائیل است. این وحی الهی است. آری همان حضرت عزرائیل که بعضی ها که ان شاء الله خدا برایشان خوب بخواهد به این بزرگوار توهین می کنند، مثلاً می گوید فلانی مثل عزرائیل آمد بالای سر من. یا مثل عزرائیل با من برخورد کرد. آخر شما کی عزرائیل را دیده ای؟ یک همچون تعبیرات زننده ای که درست نیست. باید ادب زبان را مخصوصاً درباره مقربین درگاه و آیات الهی باید رعایت کرد. این بزرگوار بدون اجازه و امر حق ابدأ قدم از قدم بر نمی دارد و هر کجا که بروند طبق مأموریت و اجازه و اراده حق است. این را قبل از اینکه به موضوع صحبت پردازیم عرض کنم که وقتی انسان حضرت عزرائیل، علیه الصلاه والسلام، را می بیند کیست که جان انسان را می گیرد؟ آنچه از آیات قرآنی بدست می آید مختلف است. بعضی آیات حضرت حق را بیان می کنند، بعضی حضرت عزرائیل، علیه السلام، را و بعضی هم مأمورین حضرت عزرائیل را. آن اشخاصی که خرده شیشه قاطی ذاتشان است اینجا اشکال می کنند و می گویند این تناقض در قرآن است. نه تنها تناقض نیست که عین حقیقت است. معصومین، علیه السلام، را حضرت حق قبض روح می کنند، اولیای الهی را حضرت عزرائیل و اشخاص عادی امثال بنده را مأمورینشان، جمع بین روایات اینگونه است. حضرت آدم علی نبینا و آله و، علیه السلام، موقعی که بلند شد و آن جریانها را فهمید عرض کرد که پروردگارا تو شیطان را بر فرزندان من مسلط کردی، به ازاء آن به آنها چه عنایت می کنی؟ خطاب شد که یا آدم! چنانچه اولادت اراده معصیت کردند نمی نویسم و اگر اراده اطاعت کردند یک برابر می نویسم. عرض کرد: کم است. خطاب شد یا آدم! اگر اولاد تو معصیت کردند یک برابر می نویسم و اگر اطاعت کردند ده برابر. و این مطلب صریح قرآن است که من جاء بالحسنه فله عشر امثالها. عرض کرد: کم است. خطاب شد که یا آدم! اگر اولاد تو جنایت و اشتباه کردند و تا یکسال قبل از فوت توبه کردند قبول می کنم. عرض کرد یکسال زیاد است. خطاب شد تا یکماه قبل از فوتش عرض کرد که پروردگارا زیاد است، خطاب آمد تا یکساعت قبل از فوتش که منظورم اینجا بود. . موقعی هم که حضرت بقیه الله، سلام الله علیه، تشریف می آورند آن موقع هم توبه نتیجه ندارد و مثل کشف حجب است و برای مسلمانها هر توبه ای که قبل از حضور ایشان باشد ارزش دارد. اهل کتاب حسابشان جداست. . با توجه به نص قرآن حضرت عیسی زنده اند و در آسمان چهارم با حضرت ادریس مشغول عبادتند. . هفت پیغمبر در رکاب حضرت بقیه الله الاعظم، سلام الله علیه، خدمتگزارند. حضرت عیسی بن مریم، حضرت ادریس، حضرت خضر، حضرت الیاس، حضرت شعیب، حضرت یوشع، حضرت صالح. عیسی بن مریم و ادریس و خضر و الیاس زنده اند. دوتا در آسمان و دوتا در زمین. سه پیغمبری هم در زمان حضرت بقیه الله، سلام الله علیه، رجعت می کنند یوشع و شعیب صالح می باشند. پانزده نفر از اصحاب خاص حضرت موسی بن عمران و هفت نفر از اصحاب کهف هم رجعت می کنند و در رکاب حضرت بقیه الله، سلام الله علیه، زنده می شوند. . یکی از عقاید شیعه رجعت است. ما دو رجعت داریم: کبری و صغری. که رجعت صغری در زمان حضرت بقیه الله، سلام الله علیه، است. روایات در این رابطه در حد تواتر است، بدین معنی که کسانی که عاشق و شیفته و محب حضرت بوده اند و زمان حیاتشان پیش از زمان ظهور بوده است و آن را درک نکرده اند وقتی حضرت ظاهر می شوند ملائکه به سر قبرشان می روند و به آنها می گویند: اگر می خواهید برای نصرت حضرت بیاید بلند بشوید که عده ای بلند می شوند و می آیند و به اصطلاح رجعت می کنند. این را رجعت صغری می نامند. در رجعت صغری شاگردان شماره یک مکتب امیرالمؤمنین، علیه السلام،

مثل حضرت سلمان و حضرت مقداد و حضرت میثم تمار و کمیل بن زیاد نخعی و اویس قرنی در رکاب حضرت بقیه‌الله، سلام الله علیها، حاضرند و جانفشانی می کنند. از طرف حضرت بقیه‌الله، سلام الله علیها، حضرت عیسی بن مریم فرماندهی یک منطقه بسیار وسیعی را برعهده می گیرد و در آن موقع عدل الهی پیاده می شود. اگر خواسته باشید به تفسیر مراجعه کنید در تفسیر منهج الصادقین مشروحاً حدود یک صفحه و کسری آن را بیان کرده است که به قدری لذت بخش است که نمی توان وصف کرد. در آن زمان تمام حیوانات یکجا چرا می کنند. حیوانات درنده تماماً علفخوار می شوند و حیوان گوشتخوار پیدا نمی شود. حیوانات گزنده هم تماماً اهلی می شوند و مار و عقرب دیگر زهری ندارند، بطوریکه در روایات آمده که بچه ها آنها را می گیرند و بازی می کنند و ابداً اذیتی به آنها نمی رسد. چون وقتی عدل واقعی می خواهد در زمین پیاده شود دیگر ظلم و تعدی و جنایت وجود ندارد. این رجعت صغری ادامه دارد تا هفتاد سال که حضرت هستند. ایشان که به درجه شهادت رسیدند حضرت اباعبدالله الحسین، علیه السلام، تشریف می آورند و ایشان را غسل می دهند، چون امام را باید امام غسل بدهد و ما امام سیزدهم هم که نداریم و بعد ایشان را کفن می کنند و بر او نماز می خوانند و در محل خودشان در کربلا دفع می کنند، حالا چند سال طول می کشد نمی دانم ولی نمی گویم چون خیلی طولانی است. بعد از حکومت حضرت اباعبدالله، علیه السلام، و اصحابشان امیرالمؤمنین، علیه السلام، برمی گردند که خدا می داند مدت رجعتشان چقدر طول می کشد و بعد از ایشان نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، رجعت می کنند که در رجعت ایشان سایر ائمه، علیهم السلام، هم برمی گردند و اینها تماماً رجعت صغری است و رجعت کبری در قیامت است که تمام موجودات برمی گردند برای حساب و کتاب. حضرت عیسی بن مریم از آسمان که نازل می شوند و در چهل سالی هم که در محضر حضرت بقیه‌الله، سلام الله علیها، هستند ازدواج نمی کنند و خداوند یک جشن عروسی در قیامت برایشان تشکیل می دهد که ان شاء الله همه آنجا در ازدواجی که از اولین و آخرین بی سابقه باشد، باشیم و شرکت کنیم.

## پیام حضرت آیت الله صافی گلپایگانی به نخستین جشنواره برترین های فرهنگ مهدویت

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ سَيِّمًا وَلِيَّكَ وَابْنِ أَوْلِيَائِكَ وَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا.

اللَّهُمَّ وَأَحْيِ بِهِ مَعَالِمَ دِينِكَ وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَاجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مَطِيعِينَ وَفِي رِضَاهُ سَاعِينَ.

اللَّهُمَّ انصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ.

با کمال افتخار سالروز آغاز امامت عظمی و ولایت کبرای غوث زمان و کشف امان، حفصن الله الحصین، امام مبین و خلف انبیاء مرسلین و شرف اولیاء صالحین، نجات مظلومین و مستضعفین، حضرت ولی الله و خلیفته و بقیته فی أرضه، صاحب عصرنا، مولانا و سیدنا المهدی، ارواحنا لفترب مقدمه الفداء، را به عموم شیعیان و مسلمانان و منتظران ظهور مصلح آخرالزمان و منجی جهان و حضار عزیز تبریک و تهنیت عرض می کنم.

امید آن که در این یوم الله عظیم برکات الهیه و عنایات غیبیه و لایئیه بر همگان نازل و خورشید جهان تاب الطاف خاصه آن موعود انبیا و مفخر اولیا، سلام الله علیه، قلوب همه را منور و به سوی فرهنگ مهدویت که فرهنگ اسلام راستین و مکتب عدالت و کرامت انسانیت است، هدایت فرماید.

حقیر این هماهنگی و مشارکت مؤسسات شریفه ای را که به نام نامی و اسم گرامی حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، افتخار خدمت و افعلاء امر آن حضرت را دارند گرامی می دارم و به نویسندگان موفق فرهنگ مهدویت و برگزارکنندگان مفخلص این برنامه نورانی اداء ادب و احترام می نمایم.

در حال حاضر، در برابر فرهنگ های گوناگون الحادی و مادی و مکتب های لائیک و ضد اسلام و مذهب و منهای معنویات و ایمان به عالم غیب که همه هویت اسلامی و دینی جامعه را هدف قرار داده و جاهلیت مجددی را پی ریزی نموده و باورها و عقاید و سنت های اسلامی را تضعیف و فرهنگ منحط غرب و مدیته غربی را ترویج می نمایند، این گرایش وسیع، گسترده و برومند و خودجوش اقشار و اصناف مختلف مخصوصاً نسل جوان به فرهنگ مهدویت بسیار امیدبخش و درعین حال عجیب است که هم حیات اسلامی جامعه را قوت و نشاط می بخشد و هم بر تعهد دینی و مقاومت و استقامت نسل حاضر در مقابل همه آن کج اندیشی ها و دسایس و نغمه های شوم می افزاید.

این همه شوق و شور و ابراز اشتیاق و ارادت به ساحت قدس آن نور پاک و خلاصه دودمان خواجه لولاک، بی نظیر یا کم نظیر است، و رمز و سرّی غیبی و حرکتی الهی است که منشأ و منبع آن از دید حقیر همان تصرف شخص شخص آن ولی خدا در قلوب است. این اجتماع شب های چهارشنبه مردم و مخلصان که از اطراف و اکناف، و دور و نزدیک خود را با تحمل زحمات به مسجد مقدس جمکران می رسانند، بازگوی پیام های عالی و معرفت بخش و دلیل اشراف آن حضرت بر امور است. میلیون ها نفر که بسیج آنها با تمام وسایل و رسانه های تبلیغی غیرممکن به نظر می رسد، در طول سال با میل و رغبت و اشتیاق فراوان همه هفته و بلکه همه روزه به این مسجد می آیند و ایمان و ولایت خود را زنده کرده، با امام خود تجدید عهد و میثاق می نمایند، همه، جمله تاریخی و ماندگار نبوی، صلی الله علیه و آله، را در روایت تفسیر و معنی می کنند که فرمود:





ای والذی بعثنی بالتَّبوه یستضیئون بنوره و ینتفعون بولایتہ کانتفاع النَّاسِ بِالشَّمْسِ مِنْ وَرَاءِ السَّحَابِ.

پیام این اقبال و این توجه ولایتی مردم این است که این نور خاموش شدنی نیست، این دین و این تمدن اسلامی برانداخته شدنی نیست، مسجد جمکران، ماه محرم، صفر، عاشورا، ماه مبارک رمضان این مدنیّت اسلامی را بیمه کرده است و فرهنگ های ارتجاعی و افسانه های مرده و جاهلیت دوران قبل از اسلام قابل احیاء نیست و مردم دل بسته به حضرت صاحب الامر، سلام الله علیه، به جای دیگر و مکتب دیگر دل نخواهند بست؛ ملاهی و مناهی و اختلاط زن و مرد، تمدن نیست و برنامه محسوب نمی شود. این فرهنگ مهدویت همه ابعاد حیات اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، اعتقادی، فکری، سیاسی و نظامی جامعه ما را فرا گرفته است. این فرهنگ، فرهنگی است که می گوید:

من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیه.

این فرهنگ، فرهنگ قرآن کریم، فرهنگ ایمان، برادری و اتحاد، استقلال، غیرت و حمیت است. این جهشی را که به سوی این فرهنگ پیش آمده باید غنیمت شمرد و همه را به ابعاد و جوانب آن آشنا و به تحقیق و پژوهش و کاوش پیرامون این ابعاد تشویق نمود.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ، تَعَزَّ بِهَا الْإِسْلَامُ وَ أَهْلُهُ، وَ تَذَلُّ بِهَا النِّفَاقُ وَ أَهْلُهُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمَتَمِّسِيْنَ بِوَلَايَتِهِ وَ الْمُؤْمِنِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُنْتَظَرِينَ لِأَيَّامِهِ، وَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۷ ربیع المولود ۱۴۲۲

### **سخنان حضرت آیه الله مکارم شیرازی در جمع جشنواره ستاد برترین های فرهنگ مهدویت**

اشاره: در آستانه برگزاری نخستین جشنواره برترین های فرهنگ مهدویت (کتاب دهه هفتاد) مسئولان مؤسسات فرهنگی تشکیل دهنده ستاد جشنواره به حضور حضرت آیه الله مکارم شیرازی رسیدند و ایشان در این دیدار بیانات ارزشمندی ایراد فرمودند که حیفمان آمد شما خوانندگان عزیز موعود از آن محروم شوید و آنچه در زیر می آید متن کامل این بیانات است. الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیه الله ارواحنا فداه و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

الحمد لله کار خوب و سنگینی را شروع کرده اید، کاری که خیلی زودتر از این باید شروع می شد و به یک معنا دیر هم شروع شده، ولی از آنجایی که نفس شروع شدن خودش مسأله مهمی است، دیر هم باشد باز جلوی خسارتهایی را می گیرد و ان شاء الله فوایدی را هم دربر خواهد داشت. حقیقت این است که انسان احساس می کند که یک دستی در کار است که مسائل مربوط به حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، اوج بگیرد و حرکاتی که شخص خاصی هم دنبالش نیست دارد به صورت منسجم انجام می شود.

من این را به رأی العین می بینم موجی که درباره فعالیت های حضرت مهدی، علیه السلام، است نسبت به سابق خیلی فرق کرده که یک نمونه آن مسجد جمکران است. مسجد جمکران پنجاه سال قبل در مواقع شلوغی حداکثر شاید ده نفر زائر داشت، خیلی اوقات که به این مسجد می رفتیم در مسجد بسته بود که باید می رفتیم در را باز می کردیم و نماز می خواندیم. گنجایش مسجد هم خیلی محدود بود، اما الآن نگاه می کنیم مواقعی هست که صدها هزار نفر، در آن اجتماع می کنند. یا این آماری که شما اشاره کردید که اجمالاً هم قبلاً شنیده بودم، که این مسجد پانزده میلیون نفر در سال نمازگزار دارد؛ که بیش از زوار بیت الله الحرام است چون ما حساب کردیم زوار بیت الله الحرام شاید در حدود هفت تا هشت میلیون در سال باشد ولی مسجد جمکران پانزده میلیون که دو برابر این مقدار است و معادل زوار حضرت رضا، علیه السلام، که صدها سال است جریان دارد تا به این جا رسیده، ولی مسجد جمکران در طی ده، بیست سال به این صورت دربیاید پیدا است که عنایت خاصی به این حرکات وجود دارد.

امّا تعبیری که از این موضوع می توان کرد که این است که: همانطور که در غیبت دو مرحله وجود داشت؛ مرحله غیبت صغری و غیبت کبری، در ظهور هم، به نظر می رسد دو مرحله وجود داشته باشد؛ ظهور صغری و ظهور کبری. اگر وجود ایشان را به آفتاب تشبیه کنیم - که در احادیث زیادی تشبیه شده - در موقع غیبت یک بین الغروبین وجود داشت بعد یک شب تاریک، در هنگام ظهور هم بین الطلوعین خواهد بود و یک طلوع آفتاب.

در بین الطلوعین که ظهور صغری باشد نام و آوازه امام زمان، علیه السلام، همه جا پخش می شود کوچک و بزرگ لااقل در محیطهای متعلق به امام زمان، علیه السلام، یک اشتیاق و شوق و علاقه ای و خلاصه ارتباط تازه ای پیدا می کنند، کتابها، مجالس، مساجد، برنامه های مرتبط با آن حضرت زیاد می شود.

من کمتر یاد می آید در سابق مسجد یا حسینیه ای به نام حضرت مهدی، علیه السلام، نامیده بشود حالا- الی ماشاءالله مؤسسات مختلف، خیابانها و تشکیلات زیادی به نام حضرت وجود دارد که اینها همه اش نشان می دهد که بالاخره عنایت و ان شاءالله اراده الهی تعلق گرفته است که ظهور نزدیک باشد و ما در بین الطلوعین قرار داشته باشیم که ان شاءالله توفیق خداوند عنایت کند در طلوع کامل هم ان شاءالله حیاتی داشته باشیم.

به هر حال این واقعاً خیلی عادی نیست یعنی این موج یک موج خیلی قوی است نسبت به سابق و این را برای این عرض می کنم که آقایان به این مسأله امیدوار باشند که عنایت خود حضرت پشتوانه این برنامه هاست و بنا است این برنامه ها ان شاءالله ادامه پیدا کند. وقتی انسان احساس می کند که عنایتی از چنان مقامی شامل حال اوست دیگر با دلگرمی و اعتماد بیشتر و گامهای محکمتر پیش می رود، این یک نکته است که باید به آن توجه داشت.

و امّا اینکه اسم کل مجموعه را به یک نام جامعی تبدیل کرده اید که کارهای مختلفی بشود در زیر آن انجام داد کار بسیار خوبی است و اینکه از کتاب هم شروع کردید باز هم کار بسیار خوبی است، حالا برنامه های بعد را هم شاید متنوع تر از اینها انجام داد؛ یعنی عناوین دیگر که تازه و کاملاً ابتکاری باشد، من هم به سهم خودم ان شاءالله روی آن مطالعه می کنم و عناوین دیگری هم که تازگی و در نتیجه جاذبه داشته باشد فکر می کنم و عرض می کنم.

ولی می دانید هر موضوع مهمی آفاتی هم دارد. مسأله اعتقاد به ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، و برنامه های مربوط به آن آفاتی دارد که حالا من چند نمونه از آفات آن را ذکر می کنم که خوب است در فعالیت هایتان به آن توجه داشته باشید.

یکی از آفات همان است که اشاره کردید و آن ادعای رؤیت در سطح گسترده است که هر کسی بلند بشود و ادعای رؤیتی بکند. من اخیراً کتابی را برایم فرستاده بودند - که حتماً دیده اید و نام نمی برم - مطالعه می کردم که بحثهای بسیار خوبی داشت و مجموعه ای از توجهات و ملاقاتهایی که حضرت ولی عصر، علیه السلام، با اشخاص داشتند، مخصوصاً علما و روحانیون، در آن ذکر شده بود، امّا موارد خیلی ضعیفی هم در لابه لای مطالبش بود. در این کتاب هر حادثه غیرعادی ای در جایی واقع شده بود آن را به نحوی به عنوان حضور حضرت مهدی، علیه السلام، محسوب کرده بودند، مثلاً- اگر بنده می خواستم به مشهد سفر کنم و اسباب هیچ فراهم نبود و یک مرتبه اسباب فراهم می شد این را جزء یکی از ملاقاتها برشمرده بودند و یا هر شخص غیر عادی در مجلسی حضور پیدا کرده بود آن شخص و چهره غیرعادی را به آن حضرت تطبیق کرده و آنرا یکی از موارد ملاقات حضرت به حساب آورده بودند.

وقتی از این طرف قضیه افراط بشود کل برنامه زیر سؤال می رود، همیشه این اتفاق افتاده است. الان مشکلاتی که در مسائل سیاسی پیدا کرده ایم یکی از عواملش افراط کاریهای بعضی از خودمانیها بود که سر از مشکلات سیاسی در مملکت در آورد که می دانید و می دانیم. هر کاری در آن افراط کاری بشود کل مطلب زیر سؤال می رود. من فراموش نمی کنم کسروی شفگفردش برای مبارزه با علمای دین این بود که کتابهای آنها را بررسی می کرد، اگر برای یک مطلبی ده تا استدلال آورده بودند، دقت می کرد ببیند کدامیک از آنها آسیب پذیر است، اگر یکی از آن استدلالها آسیب پذیر بود، همان را می چسبید و می گفت: آقا این نمونه است مشت نمونه خروار، نفه تای دیگرش هم همینطور است. نه تا دلیل متقن خوب بخاطر ضعف یک دلیل تمام زیر سؤال می رفت. من هم در دوران آموزش فن نویسندگی برای رفقا این برنامه را داشتم - که عده ای از آنها بحمدالله پرورش پیدا کردند و صاحب کتابهایی هم شده اند - می گفتم آقا ده دلیل نیاورید، سه دلیل بیاورید محکم، ده تا نیاورید، نفه تایش محکم یکی اش آسیب پذیر. ما هم وقتی این همه ملاقات درست کنیم و حضرت را در اختیار همه بگذاریم در هر ساعت در هر زمینه هر قیافه و حادثه غیرعادی و... این سبب می شود اگر به دو مورد از این ملاقاتها اشکال وارد شد بگویند آقا این امام زمان اینها همینه و بقیه هم مثل همین است. در این کار باید خیلی دقت بشود.

باید این نکته را هم اضافه کنم، داوران شما که این زحمتها را می کشند باید ضعفها و قوتهای کتابها را بنویسند و به صاحبان آنها ارائه دهند که وقتی نویسندگان کتابشان را برای آینده بخواهند چاپ کنند اصلاح شده باشد. چون بالاخره این کتابها قوت و ضعفی دارد و باید این زحمات داورها منتهی به اصلاح کتابهای موجود بشود و این خدمت بزرگی است که شما می توانید انجام دهید و یک جمع بندی هم بشود و در همان نشریه و امثال آن منتشر بود که برای نویسندگان آینده هم یک الگو و یک برنامه باشد که خیلی مهم است.

یکی دیگر از اشتباهاتی که بعضیها مرتکب شده اند این است که می گویند: چرا این قدر این درسها را بخوانیم و این همه زحمت به خود بدهیم، مسجد مقدس جمکران نزدیک ماست، چهل شب چهارشنبه و شب جمعه می رویم آنجا و صاحب علم لدنی می شویم. به این صورت دیگر فعالیت های علمی و تحصیلی کم کم به کنار می رود. این آفت در بین قشری از جوانان حوزه دارد پیدا می شود و اگر ضمیمه بشود با یک افکار عرفانی و برخی کتابها که نوشته می شود و کراماتی که برای بعضی از بزرگان ذکر می کنند و در آن افراط می کنند، اثرات بدی دارد، و بسی جای تأسف است.

طلبه ای به من تلفن کرد و گفت شما به من دستوری بدهید تا من در ظرف یک سال قادر به طی الارض شوم. کسی که اینچنین فکری داشته باشد دیگر درس نمی خواند. در هر حال اندیشه مهدویت این اثر منفی را هم گذاشته که باید مراقبت این آسیب هم باشیم.

دیگر اینکه، الآن بعضی از دشمنان دارند روی مسائل مربوط به امام زمان، علیه السلام، کار می کنند و سعی دارند به آن جنبه های منفی بدهند، لذا ما نباید بهانه به دست آنها بدهیم. اینها مسأله حضرت ولی عصر، علیه السلام، را زیر ذره بین برده اند چون اعتقاد به وجود حضرت ولی عصر چند اثر منفی برای آنها دارد. دین خودش حرکت ایجاد می کند و عقیده به حضرت مهدی یک حرکت مضاعف؛ چنانکه می دیدید در جبهه های ما خیلی شعار یا مهدی بود و عشق به مهدی مانند یک موتور قوی حرکت ایجاد می کرد. به همین دلیل دشمنان می خواهند اصل دین و این عقیده را متزلزل کنند.

بدانید که حرکت قوی حزب الله لبنان یک مقدار به خاطر مسائل دینی و یک مقدار به خاطر اعتقاد به حضرت ولی عصر و امام حسین، علیه السلام، بود. این اعتقاد را می خواهند بگیرند و این موتورها را می خواهند از کار بیندازند. اگر حزب الله لبنان منهای این اعتقاد باشد برداشتن آنان از سر راه کار مهمی نیست. چون نه از نظر تاکتیک های جنگی از پس اسرائیل برمی آیند و نه از نظر اسلحه و نفرات.

بخصوص وهابی ها هم از یک طرف مجبورند عقیده به حضرت مهدی داشته باشند چون می گویند: «تواتر الأخبار علی ظهور المهدی». از طرفی دیگر عقیده خاص شیعه که روی حضرت مهدی تکیه می کند این را هم مایلند زیر سؤال ببرند. ما باید مواظب باشیم بهانه به دست آنان ندهیم.

اما آخرین نکته ای که عرض کنم این است که حضرت مهدی، علیه السلام، پناهگاه در ماندگان است، شفیع در گاه خداست بدون شک، اما این ذهنیت و فرهنگی که برای عده ای پیدا شده است که حضرت مهدی فقط مشکل گشای دنیا است درست نیست. من نمی دانم در حال حاضر چند نفر از کسانی که به مسجد جمکران می آیند برای خود حضرت مهدی می آیند، کسانی که بگویند: «ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا».

خیلی ها خانه ندارند، ازدواج نکرده اند، بیمار دارند، خوب است برای اینها بیایند، اما منحصر شدن حضرت مهدی در این چیزها مشکل است. بهتر است ما کم کم این فرهنگ را رایج کنیم؛ فرهنگ «ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا».

رفتن به سوی حضرت مهدی برای مسائل معنوی خیلی خوب است. یک عده از جوانها هم برای این چیزها می آیند و می خواهند از حضرت مهدی که من آدم بشوم که این قیمت دارد باید حرکت به این سو باشد. ما در عین این که به آنها معتقدیم و در مشکلات به آنان پناه می بریم و در درگاه خداوند شفیع ما هستند ولی می خواهیم که اینها منحصر به این محدوده نشوند، نه اینکه به این اعتقاد نداریم باید روی این مسأله با ظرافت کار کرد.

اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كَفَلَّ ظُلْمَهُ.

بارالها، هر تاریکی و ظلمتی را به نور آن حضرت، روشن فرما.

وَ هَدِّ بِنُورِهِ كَفَلَّ بَدْعَهُ.

و هر بدعتی را با قدرتش فرو ریز.

وَ اهدفم بِنُورِهِ كَفَلَّ ضَلَالَهُ.

و هر گمراهی و ضلالتی را با عزتش درهم کوب.

وَ اقصم بِنُورِهِ كَفَلَّ جَبَارَهُ.

و هر قدرتمند ستمگری را به وسیله او درهم شکن.

وَ احمق بِنُورِهِ كَفَلَّ نَارَهُ.

و آتش هر ظلمی را با تیغ انتقامتش خاموش ساز.

وَ اهلک بِنُورِهِ كَفَلَّ جَوْرَهُ.

و با عدل او ستم هر ستمگری را نابود کن.

وَ اجر بِنُورِهِ كَفَلَّ حُكْمَهُ.

و حکم و فرمانش را بر هر حکم و فرمان دیگر جاری فرما.

وَ اذل بِنُورِهِ كَفَلَّ سُلْطَانَهُ.

و با سلطه و قدرتش، هر حکومت و سلطنتی را ذلیل و نابود ساز. پی نوشت:

× برگرفته از دعای عصر روز جمعه، در مفاتیح الجنان.

## یادی از یاران ظهور

به یاد گلگون کفنانی که با خون پاک خود، زمینه ساز ظهور مولا شدند

(این خاطره نقل قول است از زبان برادر شهید)

یه روز تو منطقه جلسه داشتیم، چند تا از فرماندهان رده بالا هم آمده بودند. بعد از مقدماتی، یکی شان به عبدالحسین گفت: «حاجی برات خوابهایی دیدیم.»

عبدالحسین لبخندی زد و آرام گفت: «خیره ان شاءالله»

گفت: «ان شاءالله»

یکی دیگرشان گفت: «حکم فرماندهی هم آماده است.»

به عبدالحسین خیره شدم. برخلاف انتظارم، هیچ اثری از خوشحالی تو چهره اش نبود. برگه حکم فرماندهی را به طرفش دراز کردند، نگرفت!

گفت: «فرماندهی گروهانش از سر من زیاده، چه برسه به گردان!»

«این حرفها چیه می زنی حاجی؟!»

ناراحت و دماغ گفت: «مگر امام نهم ما چقدر عمر کردند؟»

همه ساکت بودند. انگار هیچ کس منظورش را نگرفت. خودش گفت: «حضرت تو سنّ جوانی شهید شدن، حالا من با این سنّ چهل و دو سال، تازه پیام فرمانده گردان بشم؟»

«به هر حال، این حکم از طرف بالا ابلاغ شده و شما هم موظفی به قبول کردن.»

از جاش بلند شد. با لحن گلایه داری گفت: «نه بابا جان! دور ما رو خط بکشین، این چیزها، هم ظرفیت می خواد، هم لیاقت که من ندارم.» و از جلسه زد بیرون.

آن روز، هرچه بهش گفتیم و گفتند که مسؤلیت گردان عبدالله را قبول کند، فایده ای نداشت که نداشت.

ولی روز بعد، کاری کرد که همه مات و مبهوت شدیم.

صبح زود رفته بود مقرّ تیپ و به فرمانده گفته بود: «چیزی رو که دیروز گفتین، قبول می کنم.»

دیگر کسی حتّی فکر این را نمی کرد که او این کار را قبول کند. شاید برای همین، فرمانده پرسیده بود: «چی رو؟»





«مسئولیت گردان عبدالله رو...»

جلوی نگاههای بزرگ شده دیگران، عبدالحسین به عنوان فرمانده همان گردان معرفی شد.

حدس می زدیم باید سزی توی کار باشد، وگرنه او به این سادگی زیر بار نمی رفت. بالاخره هم یک روز توی مسجد، بعد از اصرار زیاد ما، پرده از رازش برداشت. گفت: «همون شب خواب دیدم که خدمت امام زمان، علیه السلام، رسیدم. حضرت خیلی لطف کردند و فرمایشاتی داشتند؛ بعد دستی به سرم کشیدند و با آن جمال ملکوتی و با لحنی که هوش و دل آدم رو می برد، فرمودند: «شما می توانی فرمانده تیپ هم بشوی...»

‘... یادم هست که آخر وصیتنامه اش نوشته بود: اگر مقامی هم قبول کردم، به خاطر این بود که گفتند: واجب شرعی است، وگرنه فرماندهی برای من لطفی نداشت.

پی نوشت:

× برگرفته از کتاب «خاکهای نرم کوشک»، صص ۱۴۲-۱۴۴.

ص: ۷۳

شیعیان تا سال ۲۶۰ ق، که حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، به شهادت رسیدند، مستقیماً و یا از طریق نمایندگان و افراد مورد اطمینان‌شان به امامان معصوم، علیهم السلام، دسترسی داشتند، اما در دوره غیبت، لزوماً با این سؤال مواجه می‌شوند که آیا غیبت امام معصوم (حجّت خدا) بمثابة رفع تکالیف از مسلمان و بخصوص شیعیان است؟ اگر جواب منفی باشد، آیا تکالیف آنها را عقل افراد تعیین می‌کند و یا منابعی ویژه برای تعیین تکالیف، و افراد خاصی برای تشخیص آن وجود دارند؟ و اگر منابع و افراد خاصی باید تکالیف مردم را معلوم کنند، آیا گستره و حجم و وسعت تکالیف عصر غیبت امام، علیه السلام، عیناً مانند دوره حضور است؟ در پاسخ به این پرسشها، برخی از علمای شیعه کتابهایی تألیف کرده‌اند. از جمله مرحوم دبیرالدین میرزا علی اکبر صدرالاسلام همدانی در کتاب خویش ۳۱ تکالیف مردم در عصر غیبت را تشریح کرده است.

همچنین مرحوم آیةالله سید محمد تقی موسوی اصفهانی، قدس سرّه، در کتاب مهم خود وظایف بسیاری را برای منتظران بر شمرده است.

در مقاله حاضر کوشیده ایم تا وظایف کلی و راهبردی شیعیان در عصر غیبت را مطالعه کنیم. با مطالعه این وظایف، می‌توانیم پاسخ پرسشهای آغاز مقاله را بدهیم. براساس این مقاله، می‌توانیم بگوییم که تکالیف در عصر غیبت رفع نمی‌شود، بلکه براساس مقتضیات زمان و با تکیه بر قرآن و سنت نبوی، صلی الله علیه و آله، و سیره اهل بیت، علیهم السلام، توسط فقهای جامع شرایط تعیین و مشخص می‌گردد. همچنین بخوبی می‌توان دریافت که همانطور که حیرت و ابهام و فتنه زیاد است و طبعاً زیرکی فراوانتری لازم دارد؛ به دلیل وقوع شبهات فراوانی که از طرف پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، دستور به توقف در آنها داریم و نیز به خاطر حضور علنی نداشتن و دردسترس نبودن امام معصوم، علیه السلام، در جامعه و سیطره کفار و ستمگران بر مقدرات بشر و لزوم تحفظ و احتیاط بیشتر شیعیان، گستره تکالیف محدودتر است تا با شرایط تقیه تطبیق کرده و موجودیت شیعه حفظ شود. نکته مهم این است که شیعه عصر غیبت، از نظر هویت تاریخی و عقائد و احکام فرعی و وحدت کلمه و محاسن اخلاقی و امثال آن، نباید فرقی با شیعه عصر ظهور داشته باشد. باید چنان باشد که اگر از قرن پانزدهم هجری به قرن اول هجری منتقل شد، بتواند همان طور موضعگیری و عمل کند که برادرانش در کنار امام علی، علیه السلام، و سایر ائمه هدایت، علیهم السلام، و یا در عصر پیامبر، صلی الله علیه و آله، می‌کردند و خصوصاً از جهت عقاید و نیز رضا (خشنودی) و سخط (ناخشنودی) همانند آنها باشد. البته این دیدگاه با سکولاریسم و پلورالیسم دینی و دموکراسی و عصری شدن دین و امثال آن تقابل و برخورد پیدا می‌کند که در موضوع این مقاله اهمیتی ندارند.

وظایف کلی شیعیان در عصر غیبت کبرای حضرت امام حجه بن الحسن العسکری، سلام الله علیهما

وظیفه شیعه در عصر غیبت این است که بر آنچه از حق و هدایت که به او رسیده، ثبات قدم داشته و چنگ بزند تا محفوظ بماند و پیدا است که منبع شناخت این مطالب حقّه و هدایت یافتن به آن، مطابق حدیث متواتر ثقلین، قرآن مجید و سنت نبوی و

عترت طاهره است، که در عصر غیبت روایات و سنت ایشان در کتب موجود است. روایات متعددی با الفاظ مختلف بر این مطلب دلالت می کنند، از جمله: ۱ - پرهیز از شک

از امام صادق، علیه السلام، نقل شده که ضمن حدیثی درباره عصر غیبت فرمودند:

ص: ۷۴

... فَيَأْيَاكُمْ وَالشُّكَّ وَالْإِرْتِيَابَ أَنْفُو عَنْ أَنْفُسِكُمُ الشُّكُوكَ وَ قَدْ حَذَّرْتُمْ فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ...

۳ پس پرهیزید از شک و دودلی و تردید، شکها را از خودتان برانید و به تحقیق که شما بر حذر داشته شدید، پس از خدا پرهیز کنید [که در عصر غیبت تردید به خود راه دهید] ...

این حدیث نشان می دهد که یکی از وظایف شیعه در عصر غیبت، احراز درجه رفیع یقین و تلاش برای حفظ عقاید حقه است. زیرا طولانی شدن دوره غیبت حجت خدا، باعث تردید و بی اعتقادی بسیاری می شود و سیطره ۴ مادیت (مادی گرایی) و فضل فروشی عالم نمایانی که علم و تخصص آنها ربطی به عقاید ندارد و در عین حال در آن دخالت و تخریب می کنند، مزید بر علت است.

۲ - چنگ زدن به امر اول تا وصول به امر آخر

ما مجموعه بزرگ و والایی از احادیث عقیدتی و اخلاقی و فقهی و غیر آن داریم که از جهتی مایه فخر و مباهات ما بر سایر مذاهب و ملل است و از جهت دیگر باعث هدایت و ثبات قدم ماست. می توان گفت مراد از «امر اول»، همین دوره دو بیست و هفتاد و سه ساله از آغاز بعثت تا آغاز غیبت و یا دوره امامان یازده گانه شیعه باشد که آن میراث را به یادگار گذاشته اند و حاملان و مبلغان و مجریان آن، فقها و علمای صالح شیعه اند. البته توقیعات شریفه ناحیه مقدسه را نیز می توان جزء امر اول دانست. اما «امر آخر (دیگر)» ظاهراً مربوط به عصر ظهور است که تکالیف همه توسط شخص امام مهدی، علیه السلام، روشن می شود و هیچ بلا-تکلیفی باقی نمی ماند. شیعه موظف است که در عصر غیبت، کمال تحفظ را نسبت به آن میراث گرانبها داشته و به ثقلین چنگ بزند و اگر چیزی را نفهمید، آن را انکار و رد نکند که ممکن است گرفتار کفر بشود.

در روایتی از امام صادق، علیه السلام، نقل شده که درباره وظیفه شیعه در این عصر فترت، فرمودند:

فَتَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ حَتَّى يَبِينَ لَكُمْ الْآخِرُ

ص: ۷۵

هو بنا به نقل دیگری:

تمسکوا بالأمر الأول الذي أنتم عليه حتى يبين لكم

۶ به امر نخستینی که برآنید، چنگ بزید تا برای شما آشکار شود.

همچنین از آن حضرت در این باره نقل شده که فرمودند:

كونوا على ما أنتم عليه حتى يطلع الله لكم نجمكم

۷ بر آن چه که برآنید، باشید تا خداوند ستاره شما را برایتان طالع گرداند.

و نیز نقل شده که فرمودند:

فتمسکوا بما في أيديكم حتى يصح لكم الأمر.

۸ پس چنگ زید به آنچه که در دستهایتان است تا امر برای شما راست و استوار آید [یعنی ظهور واقع شود].

یکی از وظایف شیعه در عصر غیبت، احراز درجه رفیع یقین و تلاش برای حفظ عقاید حقّه است. زیرا طولانی شدن دوره غیبت حجت خدا، باعث تردید و بی اعتقادی بسیاری می شود و سیطره مادّیت (مادی گرایی) و فضل فروشی عالم نمایانی که علم و تخصص آنها ربطی به عقاید ندارد و درعین حال در آن دخالت و تخریب می کنند، مزید بر علت است.

و در روایت دیگری هم به این شکل تکلیف شیعه را در «سَبْطَه» (پایین تر از «فَتْرَت») مشخص فرمودند که:

إلى ما أنتم عليه حتى يأتیکم الله بصاحبها.

ص: ۷۶

۹ به آنچه که شما برآیند عمل کنید تا خداوند صاحبش را برای شما بیاورد.

مفهوم همه این روایات یکی است و آن محافظت و عمل کردن به قرآن و میراث موجود اهل بیت در عصر غیبت است تا ظهور فرا رسد و هیچ ابهامی نماند. ۳- رعایت معیارهای عصر ائمه، علیهم السلام، در دوستی و دشمنی و پیروی کردن و سرپرست گزیدن

این مفهومی بسیار دقیق و مهم است؛ زیرا آنچه که ما را با پیشینیان شیعه ما که اصحاب ائمه هفدی، علیهم السلام، بودند و در راه ولایت آنها کوشیدند و سختیها و رنجها کشیدند و قربانیها دادند، پیوند می دهد، همین مطلب است. چنانکه حالات روحی ما می تواند (بنابر بعضی از روایات)، ما را در عمل یاران پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در جنگهای ایشان و امام علی، علیه السلام، و سایر امامان گذشته شریک کند و همچنین آرزوهای ما درباره یاری امام زمان، عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ، می تواند باعث پاداش یاری آن حضرت و جنگ و شهادت در رکاب ایشان شود، هرچند آن دوره را درک نکنیم. در واقع همین حبّ و بغض و ولایت مشترک است که افراد یک زمان و یا زمانهای مختلف را به هم متصل می کند؛ زیرا این همدلی و هم‌رأیی باعث حفظ میراث گذشتگان و تحقق امیدف آینده می شود. اینک با مقدمه مذکور، حدیث منصور صیقل را بخوانیم:

إِذَا أَمْسَيْتَ يَوْمًا لَا تَرَى فِيهِ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَأَحَبُّ مِنْ كُنْتَ تَحِبُّ وَ أَبْغَضُ مِنْ كُنْتَ تَبْغِضُ وَ وَالٍ مِنْ كُنْتَ تَفْوَالِي وَ أَنْتَظِرُ الْفَرَجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً.

۱۰ چون به روزی گرفتار شدی که در آن امامی از آل محمد [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] را ندیدید، پس دوست بدار هر که را دوست می داشتی و دشمن بدار هر که را دشمن می داشتی و به ولایت هر که سر می سپردی، گردن گذار و امر فرج را صبح و عصر منتظر باش.

بخش بزرگی از شرایط ظهور مربوط به آمادگی انسانها برای پذیرش تعالیم و حکومت و دولت کریمه امام زمان، عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ، است. از امام صادق، علیه السلام، نقل شده که: زبانهایتان را نگه دارید و ملازم خانه هایتان باشید.

پیدا است که تولی و تبری، مقدمه و شرط لازم این انتظار صحیح است و کسی که آن را نداشته باشد، نمی تواند منتظر فرائض باشد. با توجه به این مطلب می فهمیم که منتظرانف واقعی اندکند. چنانکه احادیثی هم مفسعفر به این واقعیتند. ۴- تقوای الهی و عمل به دین اسلام

بسیاری از خوبیها و بدیها و واجبات و محرمات در قرآن کریم آمده است و اصول و فروع دین مبین اسلام در آن پیدا است. از وظایف شیعیان، بلکه مهمترین وظیفه آنها، رعایت تقوا و کسب درجه متقین و عمل به دین اسلام است. چنانکه از امام صادق، علیه السلام، نقل شده که فرمودند:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غِيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عِنْدَ غِيْبَتِهِ وَ لِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.

۱۱ برای صاحب این امر غیبتی است، پس [شیعه] باید هنگام غیبتش پرهیزکاری پیشه کند و به دین او چنگ زند.

مطالعه قرآن بخوبی معلوم می کند که «دین اسلام» (دین خدا) در قرآن تعریف و مشخص شده است. باید به آن چنگ زد و جدا نشد. ۵- رجوع به سنت نبوی و سیره اهل البیت، علیهم السلام

همان طور که دو حرم مقدس وجود دارد که یکی را خدا قرار داده و دیگری را رسول بزرگوارش؛ دو مرجع بزرگ هم وجود دارد که یکی قرآن است که خداوند نازل فرموده و بزرگتر است و دیگری سیره (اعم از فعل و قول و تقریر) که حاصل زندگی پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و اهل بیت، علیهم السلام، در طی چند قرن است و پیداست که سیره، به دلیل برخورد با مقتضیات زمانها و رویارویی با حوادث واقعه و پاسخ به آنها، بمشابه مفسّر و مؤول و شارح قرآن است. همانطور که در حدیث مشهور نبوی به مسلمانان، سفارش شده که به هنگام هجوم فتنه ها چون پاره های شب تیره، به قرآن پناه ببرند و ضمناً در حدیث مشهور دیگری، از جدایی ناپذیری ثقلین تا قیامت و لزوم رجوع و تمسک به آن دو جهت مصون ماندن از گمراهی سخن رفته است. و از همین روست که می بینیم اساسی ترین وظیفه شیعه به هنگام عصر حیرت (غیبت) برای رهایی از سرگردانی، رجوع به مدینه (یعنی متن و بستر مکانیف پیدایش سیره مذکور) ذکر می شود. چنانکه امیه بن علی القیسی می گوید:

قلت لأبي جعفر محمد بن علي الرضا، عليهما السلام، من الخلف بعدك؟ فقال: إبنی علی و ابنا علی، ثم اطرق ملياً، ثم رفع رأسه ثم قال: إنّها ستكون حيره. قلت: فإذا كان ذلك فإلى أين؟ فسكت ثم قال: لا أين، حتى قالها ثلاثاً... فقال إلى المدینه. فقلت: أی المفقدين؟ فقال: مدینتنا هذه، و هل مدینه غیرها؟

۱۲ به ابی جعفر محمد بن علی، علیهما السلام، [امام جواد، علیه السلام] گفتم: امام جانشین شما کیست؟ فرمود: پسر علی و دو پسر علی [یعنی پسرش امام حسن و نوه اش امام زمان، علیه السلام] آنگاه مدتی سرش را پایین انداخت و بعد از آن سرش را بلند کرد و فرمود: همانا به زودی حیرتی خواهد بود. عرض کردم: وقتی که چنین شد به کجا باید روی آورد؟ حضرت سکوت کردند، سپس فرمودند: به هیچ جا، و این عبارت را سه بار تکرار کردند. سؤالم را تکرار کردم، فرمودند: به مدینه. عرض کردم: کدام یکی از شهرها؟ فرمودند: به همین مدینه خودمان، و آیا مدینه ای جز آن هست؟

از سکوت حضرت می توان استنباط کرد که هیچ راه حلی جای خالی امام غایب را پر نمی کند (چون هیچ کس در عصر غیبت کبری نخواهد توانست مستقیماً مستند به آن حضرت باشد) و بطور قطعی مردم را از حیرت نجات نمی دهد، اما برای آنکه گمراه نشوند و ثابت قدم بمانند، ایشان مردم را به مدینه ارجاع می دهند و می دانیم که مدینه محل نزول وحی و ایجاد سیره (اعم از سنت نبوی و سیره اهل البیت، علیهم السلام) بوده است و مقصود ایشان از مدینه، در و دیوار آن نیست و مردم آن نیز نیستند؛ زیرا که در بسیاری از زمانها منافقان فراوانی هم در آن می زیستند و اینک نیز تحت سیطره شرایط بسیار دشوار عصر غیبت، مستلزم آن است که از طرفی هر شیعه منتظری، در زندگی اش با اندوه و امیدواری فراوان، به تکالیف و مسؤولیتهای دینی خود عمل کرده و از طرف دیگر با استقامت و اتحاد با همکیشان، مانند هر اقلیت مقاومی، در برابر دشمن خود ایستاده و از موجودیت و هویت خویش دفاع کند



گمراهان و هابی است. بلکه شاید مقصود رهایی نظری از هر زمان و مکانی و رجوع به ثقلین است که چون خورشیدی تابان، مدینه را از دیگر شهرها، و سه قرن نخستین هجری را از بقیه قرون متمایز کرده اند. یعنی وقتی یک اندیشمند مفصلحف مسلمان به دنبال راه حلی برای هدایت در شرایط حیرت است، باید خود را از قیود شرایط زمانی و مکانی پیرامونش رها کرده و از آن بیرون برود و به آن سه قرن در مدینه بنگرد و دنبال راه حل بگردد.

ص: ۷۸

به عنوان نمونه، مطالعه کتاب «ولایت فقیه» و سایر کتب مرحوم امام خمینی، قدس سره، نشان می دهد که ایشان با همین روش، لزوم ولایت فقیه را اثبات کرده و برای تحقق آن کوشیده اند که منجر به انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی ایران شده است.

۱۳

#### ۶- انکار نکردن غیبت

از امام صادق، علیه السلام، نقل شده که فرمودند:

إن بلغکم عن صاحبکم غیبه فلا تنکروها.

۱۴ اگر از صاحبتان به شما غیبتی رسید، آن را انکار نکنید.

می دانیم که مرحله اول پذیرش هر چیزی آن است که آن را انکار نکرده و ممکن بدانیم و پس از تحقیق و بررسی، در بود و نبود آن به یقین برسیم. درحالی که کسی که بدون مطالعه انکار کند هرگز وارد مرحله بررسی نمی شود تا از حالت دودلی و تردید خارج گردد و اگر مطالعه کرده باشد، هرگز قادر بر رد آن نخواهد بود و یقین (هرچند فقط نظری) خواهد رسید. البته بنابر حدیث دیگری از امام صادق، علیه السلام، هیچکس بر عقیده به وجود و غیبت (یا امامت) امام مهدی، علیه السلام، ثابت قدم نمی ماند مگر آن که خداوند از او در عالم ذر میثاقش را گرفته باشد.

۱۵

#### ۷- نگه داشتن زبانها (تقیه و کتمان سر) و کمتر آمیختن با مردم و عجله نکردن و تسلیم بودن

لازمه حفظ موجودیت شیعه و حفظ دینف شیعیان خالص و منتظر، این است که اولاً اصلف تقیه را رعایت کرده و زبانشان را از آنچه که سودی ندارد، نگه دارند (تا چه رسد به آنچه که زیانبار باشد)؛ ثانیاً در شرایطی که قدم به قدم انباشته از شبهه ها و گناهان و فسادهاست، شیعیانف منتظر باید به همان اندازه که رفعف نیاز می کند، حضور اجتماعی داشته و بقیه اوقات را صرف حضور در خانه یا خانواده کنند و بدانند که خداوند به آنها دستور داده که خودشان و اهلشان را از آتش حفظ کنند و در این ساعات می توانند به مطالعه و تدبّر و مذاکره و عبادت و تهجد و یا لذات مباح پردازند و از تربیت و محافظت زنان و فرزندانشان غافل نشوند و آنها را به امواج سهمناک جامعه حیرت زده و سرگردان و گنهکار نِسپارند و گمان نکنند که ملاک خداوند برای شتاب در امر ظهور، عجله آنهاست. بلکه بخش بزرگی از شرایط ظهور مربوط به آمادگی انسانها برای پذیرش تعالیم و حکومت و دولت کریمه امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، است. از امام صادق، علیه السلام، نقل شده که: «کفوا السننکم و الزموا بیوتکم...»

ص: ۷۹

۱۶ زبانه‌ایان را نگه دارید و ملازم خانه هایتان باشید.

و از همان حضرت نقل شده که فرمودند:

محاضیر هلاک شدند!

پرسیدند: «محاضیر کدامند؟» فرمود:

المستعجلون و نجا المقرَّبون... کونوا أحلاس بیوتکم فإنَّ الفتنه علی من آثارها...

۱۷ شتاب خواهان هلاک شدند و نزدیکی خواهان [به خدا و رسولش و اهل بیت، علیهم السلام] نجات یافتند... فرشهای خانه هایتان [یعنی خانگی و بی تحرک] باشید. پس بدرستی که فتنه علیه کسی که آن را برانگیخته، می‌گردد...

و نیز از همان امام معصوم، علیه السلام، نقل شده که در جواب کسی که از وقتف این امر پرسید و از طولانی شدن انتظارش شکوه داشت، فرمود:

«کذب المتمنون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون و الينا تصيرون.

۱۸ آرزو کنندگان دروغ گفتند و شتاب خواهان هلاک شدند و تسلیم شوندگان رهایی یافتند و شما به سوی ما می‌گردید.

پیدا است که علت ادعای باطل بسیاری از مدعیان مهدویت، آرزوی مقام آن امام همام، علیه السلام، و اقدامات ایشان و یا آرزوی اصلاح امور در غیاب ایشان و آرزوهای مشابه است و بسیاری از پیروان مرامهای باطل ایشان نیز بواسطه همین آرزوها و عجله و شتاب درباره اصلاح امور به ورطه هلاکت و گمراهی افتاده اند.

چون امروزه به خلاف گذشته که در فردگرایی افراط می‌شد، در جمع‌گرایی زیاده روی می‌شود، ممکن است به ما نسبت تحجر داده و خفرده گیری کنند که چرا سخن از لزوم دوری از مردم و ملازمت بیوت در عصر غیبت می‌گوییم؟ در پاسخ به این شبهه، بهتر است با رجوع به روایات مربوطه، مفهوم و فایده این اعتزال و کناره‌گیری از مردم را بیشتر درک کنیم:

مرحوم شیخ جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد حلی (مشهور به ابن فهد الحلی (م ۸۴۱ ق.)) «عزلت» را چنین تعریف می کند:

عزلت عبارت است از رویگردان شدن از همه و روی نهادن به خدای تعالی در غار کوهی، یا شبستان مسجدی و یا گوشه خانه... عزلت دوری گزیدن از مردم و بریدن از آفریدگان و افسس گرفتن با حضرت حقّ است و این تعریف دایره شمولش بیشتر از تعریف نخست است. گوشه نشینی، تنها برای کسی امکان پذیر است که نفس خویش را به ترک فزون خواهی ها و خواسته های دنیا توانمند ساخته و نفس و خواهشهای نفسانی او پیرو خفردش باشد...

۱۹ از امام صادق، علیه السلام، نقل شده که فرمودند:

لولا الموضع الذی وضعنی الله فیه، لسرتنی أن أكون علی رأس جبل لا أعرف الناس ولا یعرفونی، حتی یأتینی الموت.

۱۲۰ اگر نبود جایگاهی که خداوند مرا در آن قرار داده است [امامت]، دوست می داشتم بر فراز کوهی می بودم؛ نه کسی را می شناختم و نه کسی مرا می شناخت تا این که مرگ مرا دریابد.

۲۱ و از همان حضرت، علیه السلام، نقل شده که سه بار فرمودند:

ما یضّرّ الموفمن أن یکون منفرداً عن الناس و لو علی قلّه جبل.

۱۲۲ این به مؤمن زیان نمی رساند که تنها و جدا از مردم باشد، هرچند بر فراز قلّه کوهی باشد.

همچنین از رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، نقل شده که وقتی نزد ایشان از فتنه یاد شد، فرمودند:

إذا رأیت الناس مَرَجت عهدهم و خفرت أماناتهم و كانوا هکذا - و شبک بین أصابعه.

[فتنه روی خواهد داد] وقتی که مردم به پیمانهایشان وفا نکنند و در امانتهایشان خیانت کنند و همانند این باشند - و بین انگشتانش شبکه ساخت، [یعنی در هم فرو برد کنایه از این که مردم به جان هم می افتند].

راوی می گوید: گفتم فدایت کردم، آن موقع چه کنم؟ فرمودند:

ألزم بیتک و أمسک علیک لسانک و خذ ما تعرف و ذر ما تنکر و علیک بأمر خاصه نفسک و ذر عنک أمر العامه.

۲۳ در خانه ات بنشین و زبانت را از سخن بازدار و آن چه می شناسی [معروف را] بگیر و آن چه نمی شناسی [منکر را] واگذار و به کار مربوط به خودت مشغول شو و خود را از پرداختن به کار عمومی دور ساز.

مرحوم ابن فهد فواید متعددی هم برای کناره گیری از مردم براساس روایات ذکر کرده که خواننده را به آن کتاب ارجاع می دهیم

- صبر و پایداری و دعوت همدیگر به صبر و مقابله با دشمن و ایجاد حفظ یا گسترش ارتباط با امام معصوم، علیه السلام

شرایط بسیار دشوار عصر غیبت، مستلزم آن است که از طرفی هر شیعه منتظری، در زندگی اش با اندوه و امیدواری فراوان، به تکالیف و مسؤولیتهای دینی خود عمل کرده و از طرف دیگر با استقامت و اتحاد با همکیشان، مانند هر اقلیت مقاومی، در برابر دشمن خود ایستاده و از موجودیت و هویت خویش دفاع کند و بالاخره از طفرق مختلف (مانند عبادات نیابتی از طرف امام خود، پرداخت صدقه و دعا برای سلامتی آن حضرت، دعا برای تعجیل در فرج آن حضرت، زیارت و سخن گفتن صمیمانه با آن حضرت و کمک خواستن از ایشان و غیره) با امام خود رابطه داشته و آن را عمیق تر و گسترده تر کند. چنان که در تفسیر آیه شریفه:

يا ايها الذين آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تتقون.

۲۵ از حضرت امام محمد بن علی الباقر، علیه السلام، نقل شده که فرمودند:

إصبروا علی أداء الفرائض و صابروا عدوكم و رابطوا إمامکم.

۲۶ پایداری کنید بر ادای واجبات و در برابر دشمنان استقامت بورزید و با امامتان پیوند برقرار کنید [رابطه داشته باشید]. ۹ - رضایت کامل و تسلیم بی چون و چرا در برابر اراده و خواست حضرت حق جلّ و علا

این البته مکمل مطلب هفتم، بلکه علت آن است و برای آنکه بدانیم چقدر مهم است، کافی است به یکی از دعاهای عصر جمعه ها که معروف به «دعا در زمان غیبت» بوده و با جمله «اللهم عرفنی نفسک» شروع می شود، مراجعه و آن را مطالعه کنیم. در این دعا با خداوند متعال چنین مناجات می کنیم:

’... أَللّهُمَّ فَتَّبِتنِي عَلَى دِينِكَ وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ وَ لِيْنِ قَلْبِي لَوْلِيَّ أَمْرِكَ وَ عَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَ ثَبِّتْنِي عَلَى طَاعِهِ وَ لِيْ أَمْرِكَ الْعَلِيِّ سَتْرَتِهِ عَنِ خَلْقِكَ وَ بِإِذْنِكَ غَابَ عَنِ بَرِيَّتِكَ وَ أَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمَعْلَمِ بِالْوَقْتِ الْعَلِيِّ فِيهِ صَلاَحُ أَمْرِي وَ لِيَّيْكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سَتْرِهِ فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا- أَحَبَّ تَعْجِيلَ مَا أُخَّرْتَ وَ لَا- تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا كَشْفَ مَا سَتَرْتَ وَ لَا الْبَحْثَ عَمَّا كَتَمْتَ وَ لَا أَنْزَعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَ لَا أَقُولُ لَمْ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يُظْهِرُ وَ قَدِ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجُورِ وَ افْوَضَ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ...

۲۷ پس ای خدا! مرا بر این دینت ثابت قدم گردان و به کار طاعتت مشغول دار و قلبم را برای ولی امرت نرم و مطیع ساز و عافیت و حفسن عاقبت در آنچه خلقت را به امتحان آن آزمودی

\*\*\*\*\*

۱. ر.ک: صدرالاسلام همدانی، پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی (تکالیف الانام فی غیبه الامام)، تهران، انتشارات بدر، بهار ۱۳۶۱ (نیمه شعبان ۱۴۰۲)، صص ۲۸-۲۷۹.

۲. ر.ک: عالم فقیه سید محمد تقی موسوی اصفهانی، مکیال المکارم فی فوائدالدعاء للقائم، علیه السلام (در معرفت و ولایت امام زمان، علیه السلام) ج ۲، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، تهران، انتشارات بدر، زمستان ۱۳۷۲ (نیمه شعبان ۱۴۱۴)، صص ۱۶۵-۵۸۹.

۳. محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی (معروف به ابن ابی زینب، از علمای قرن سوم هجری)، کتاب الغیبه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ ه<sup>ق</sup> (۱۹۸۳ م)، ص ۹۸.

۴. چنان که از دو حدیث از امام صادق، علیه السلام، و سایر احادیث مربوطه استفاده می شود (ر.ک: همان، صص ۹۹-۱۰۴ و ۱۱۰)، عصر غیبت باعث امتحان عمومی مسلمانان و تصفیه و جداسازی شیعیان متدین و اهل یقین است؛ زیرا شیعیان زیرک و با تقوا می دانند و یقین دارند که «حجّت خدا» و «میثاق خدا» باطل نمی شود و سنتف او تعطیل نمی گردد و او مردم را بدون حجّت و هادی رها نمی کند، هرچند آنها به دلیل مصالحتی او را نبینند و جایش را ندانند و با این حال آنها علی رغم رنج بردن و گریستن از دوری، شک نمی کنند و به چیزی که خداوند مقدر فرموده خشنودند و اگر خداوند می دانست که دوستانش هم شک خواهند کرد و هیچ کس ثابت قدم نمی ماند، لحظه ای هم حجّتش را از آنها نمی پوشاند (ر.ک: همان، ص ۱۰۷، مضمون حدیثی از امام صادق، علیه السلام).

۵. همان، ص ۱۰۴.

۶. همان، ص ۱۰۵.

۷. همان.

۸. همان.

۹. همان، ص ۱۰۶.

۱۰. همان، ص ۱۰۴.

۱۱. همان، ص ۱۱۲.

۱۳. کامل سلیمان، روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی پور، ج ۱، تهران، آفاق، ۱۴۰۵. ق، ص ۳۴۴.

۱۴. امام خمینی، قدس سره، در مورد ولایت فقیه می نویسد: «... بنابر مذهب شیعه، امامان و زمامدار امت اسلامی پس از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، بزرگف اوصیای الهی حضرت علی و فرزندان معصوم او، سلام الله علیها، بوده اند. که یکی پس از دیگری رهبری و ولایت امر مسلمین را تا زمان غیبت برعهده داشته اند. اینان، همان اختیارات پیامبر مکرم و ولایت عام و خلافت کلی الهی او را دارا بوده اند. در زمان غیبت، اگرچه شخص معینی برای تصدی امر حکومت قرار داده نشده است، ولی... کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه، علیهم السلام، مقرر شده، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است و عقلاً نیز نمی توان فرقی میان این دو قائل شد. زیرا حاکم اسلامی - هر کس که باشد - اجراءکننده احکام شریعت و برپا دارنده حدود و قوانین الهی و گیرنده مالیات های اسلامی و مصرف کننده آن در راه مصالح مسلمانان است. پس اگر پیامبر، صلی الله علیه و آله، و امام، علیه السلام، شخص زانی را صد تازیانه می زده اند، فقیه نیز، در مقام حکومت، همین را اجرا می کند، و همان گونه که پیامبر و ائمه، علیهم السلام، وجوه شرعی را، بر طبق مقررات خاصی از مردم می گرفته اند؛ فقها نیز به همان ترتیب عمل می کنند؛ و بالاخره، اینان هر جا و هر زمان که مصالح مسلمانان اقتضا کند، در حدود اختیارات خود، احکامی صادر می کنند که همگان باید از ایشان پیروی کنند». (امام خمینی، قدس سره، شؤون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه مبحث ولایت فقیه از «کتاب البیع» ایشان) تهران، وزارت ارشاد اسلامی، بهمن ۱۳۶۵، صص ۲۹ و ۳۵) چنانکه از این سطور و تمام کتاب برمی آید، ایشان شدیداً تحت تأثیر تاریخ اسلام و سیره قرار دارند و آنرا اساس نظریه ولایت فقیه قرار داده اند.

۱۵. غیبت نعمانی، ص ۱۲۴.

۱۶. ر.ک: همان، ص ۱۲۹.

۱۷. همان، ص ۱۲۵.

۱۸. ر.ک: همان.

۱۹. همان، ص ۱۳۱.

۲۰. همان، و شبیه این حدیث از امام باقر، علیه السلام، در صفحه ۱۳۲ نقل شده است.

۲۱. همان، صص ۱۳۱-۱۳۲.

۲۲. احمد بن محمد بن فهد الحلّی الاسدی، التحصین و صفات العارفين، ترجمه سيد علی جبار گلباغی ماسوله، قم، انتشارات لاهیجی، ۱۳۷۷، ص ۹ ترجمه.

۲۳. همان، ص ۲۵ اصل و ۱۵ ترجمه.

۲۴. همان.

۲۵. همان، ص ۲۸ اصل و ۱۹ ترجمه به نقل از منابع اهل سنت و شرح نهج البلاغه ابن میثم.

۲۶. ر.ک: همان، صص ۳۳-۵۲ اصل و ۲۱-۴۴ ترجمه.

۲۷. آیه ۲۰۰ از سوره مبارکه آل عمران.

۲۸. همان، ص ۱۳۳.

۲۹ و ۳۰. نقهالمحدثین حاج شیخ عباس قمی (ره)، کلیات مفاتیح الجنان، ترجمه استاد الهی قمشه ای، تهران، انتشارات افسوه، بی تا، قسمت ملحقات مفاتیح الجنان، دعا در غیبت امام زمان، علیه السلام، صص ۹۶۹ و ۹۷۱.

۳۱. غیبت نعمانی، ص ۱۳۳.

۳۲. همان، صص ۱۳۳-۱۳۴.

ص: ۸۳



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

